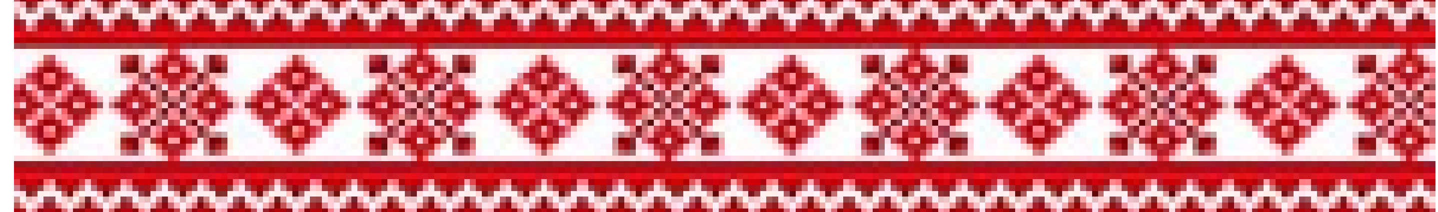
رساله

حدود و قصاص و دیات



علامه مجلسی (ره)


بسم الله الرحمن الرحیم

حدود و قصاص و دیات

نویسنده:

محمدباقر بن محمدتقی علامه مجلسی

ناشر چاپی:

آثار اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حدود و قصاص و دیات

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمدباقربن محمدتقی، ۱۱۱۱ - ۱۰۳۷ق.

عنوان و نام پدیدآور : حقوق و قصاص و دیات/ تالیف محمدباقر مجلسی؛ تحقیق و بررسی از علی فاضل

مشخصات نشر : نشر آثار اسلامی، [۱۳۶۲؟].

مشخصات ظاهری : ص ۱۶۷

شابک : بها:۲۰۰ریال

موضوع : حدود (فقه)

موضوع : قصاص (فقه)

موضوع : دیات (فقه)

شناسه افزوده : فاضل، علی، مصحح

رده بندی کنگره : BP۱۹۵/۶/م ۳ح ۴ ۱۳۶۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۷۵

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۴-۳۱۹۴

ص: ۱

اشاره

مقدمه ها

مقدّمه [محقق]:

اشاره

وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ يا أُولِي الْأَلْبابِ (۱) راه و روش مكتب انبياء ابلاغ تعاليم آسمانى، و آشنا نمودن انسان به برنامه هاى الهى، و دور نمودن و بر حذر داشتن آنها از هواهاى نفسانى بوده است.

انبياء الهى متفقا منشأ تمام آلودگيها و انحرافها، و علت همه مشكلات را پيروى از مشتهيات و خواهشهاى نفس مى دانند.

سعادت انسان:

سعادت و تكامل انسان و جامعه در مكتب انبياء، مخصوصا اسلام از دو راه پيش بينى شده است:

۱- پيشبرد فرهنگ جامعه، و بيان ارزشهاى انسانى، و ضرر و زيان كردارهاى خلاف.

۱- سوره بقره(۲): ۱۷۹، و براى شما در قصاص حيات و زندگى است اى صاحبان خرد.

۲- کیفر و مجازات دنیوی و اخروی، زیرا افراد بشر از جهت پیروی از قوانین جامعه یکسان نبوده، گروهی به قوانین الهی، یا بشری که برای نظم و اداره جامعه قرار داده شده احترام می گذارند، و گروهی بخاطر ترس از مجازات و کیفر از قوانین خلاف نمی کنند، در این میان افرادی وجود دارند که قوانین جامعه را هتک نموده، و نسبت به آن بی حرمتی می کنند، با مجازات و کیفر این عده از تکرار جرم جلوگیری شده، و موجب تسلی خاطر انسانهایی که ستم بر آنان روا شده است می شود، و این کیفر سبب می گردد که مجرمین دیگر به خود اجازه ندهند که بهم نوعان خود تعدی و به قانون بی حرمتی نمایند، و هم چنین سبب عبرت دیگران شده که فکر تجاوز و خلاف قانون نکنند.

قانون قصاص و اسلام:

اشاره

قصاص و کیفر و مجازات مجرم در میان عرب قبل از اسلام فقط از راه قتل صورت می گرفت، و هیچ گونه حد و حدودی در کار نبود، و صرفا بستگی به قوت و ضعف طرف داشت، گاهی فردی را عوض دیگری می کشتند، و گاهی ده نفر، یا قبیله ای را مقابل یک نفر از بین می بردند، ولی اسلام که در هر موضوع واقع را در نظر می گیرد، نه هم چون یهود تنها بر قصاص تکیه می کند، و نه مانند مسیحیان فقط راه عفو، و یا دیه را ملتزم می شود، زیرا در شرائطی ممکن است الزام به قصاص تولید مفاسدی کند، و حتمی بودن آن در این صورت خلاف عقل است، نظیر آن که قاتل برادر مقتول، یا پیوند دیگری با وی داشته باشد، در این موارد اجبار بر قصاص علاوه بر غم و اندوهی که نصیب فامیل از ناحیه مقتول شده، داغ دیگری باید از ناحیه قصاص متحمل شوند. بدین سبب اسلام حد وسطی را انتخاب نموده، نه بکلی قصاص را لغو کرده، و نه راه را در آن منحصر دانسته است، بلکه اجازه قصاص داده، و در عین حال عفو و دیه را نیز مجاز شمرده است، و فرموده وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی (۱) در عین حال مساوات بین قاتل و مقتول را شرط نموده، و آزاد را مقابل آزاد، و بنده را مقابل بنده، و زن را مقابل زن قرار داده است.

۱- سوره بقره(۲): ۱۷۹

اعتراضاتی که بر قصاص شده:

اشاره

بر حکم قصاص اعتراضاتی شده آنها را همراه با جواب ذکر می کنیم:

۱- قتل در مقابل قتل موضوعی است که انسانهای متمدن و با فرهنگ از آن متنفرند.

۲- قتل اول که موجب فقدان فردی شده، قتل دوم نیز فقدان دیگری را بر آن می افزاید.

۳- قصاص و کشتن ناشی از سنگ دلی و حس انتقام جویی است، انتقام جویی خود صفتی زشت و ناپسند است، که به وسیله تربیت جامعه باید به آن مبارزه کرد. و قاتل را به وسیله آموزش، و زندان و .. تربیت نمود.

۴- جرمهائی که از مجرمین سر می زند بواسطه بیماری های روحی است، بنا بر این باید قاتل مجرم را در بیمارستانهای روانی تحت درمان قرار داد، نه این که او را اعدام نمود.

۵- لازم است از وجود افراد اجتماع تا آنجا که ممکن است استفاده کرد، و چنانکه گفتیم مجرم به وسائلی غیر از قتل مجازات و ادب کرد.

پاسخ ها:

جواب اعتراض اول این است که حکم قصاص بخاطر انتقام گرفتن از قاتل نیست، بلکه به منظور تربیت دیگران و جلوگیری از توسعه فساد است.

در حکم قصاص اگر چه یک نفر «قاتل» کشته می شود، اما انسانهایی زنده می شوند، یعنی انسانهایی که بعدها ممکن بود گرفتار دست ستم کاران شوند، و حکم قصاص جلو همه قتل ها را گرفته، چنانکه خداوند فرموده «وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ يا أُولِي الْأَلْبابِ» (۱) از بین بردن افراد مزاحم و خطرناک گاهی بهترین وسیله ای برای رشد و تکامل اجتماع می باشد.

پاسخ اعتراض دوم: از ضمن توجه به پاسخ اول کاملا روشن است که کشتن یک جانی در جامعه برای جلوگیری از جنایات تا چه اندازه مؤثر است، و دلیل این مطلب مطالعه آمار جنایات در آمریکا و اروپا است، که بواسطه اجراء نکردن حکم الهی روز بروز بر جنایات افزوده می شود.

۱- سوره بقره(۲): ۱۷۹.

و در پاسخ اشکال سوم باید گفت: هر رأفت و محبتی فضیلت محسوب نمی شود، زیرا مهربانی و عطوفت هم مواردی دارد، و بکار بردن این محبت در مورد جانیان و ستم کاران در واقع ستم دیگری بر جامعه انسانها و بشریت است.

ترحم بر پلنگ تیز دندان ستم کاری بود بر گوسفندان

در پاسخ اعتراض چهارم باید گفت: افراد جانی- باصطلاح فاشیسم- مانند عضو فاسد بدن اند، که اگر آن عضو قطع نشود دیگر اعضاء را نیز فاسد می کند.

طبیب حاذق اگر غده سرطان را جراحی نکند، به سرعت بیمار را نابود می نماید، پس در باره جانیان و قاتلان اسلام حکم قصاص را جاری می کند، تا دیگر اعضاء جامعه سلامت باشند.

پرتو نیکان نگیرد آن که بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است

و در پاسخ به اشکال پنجم باید گفت: افراد جانی و تبهکار از زندان و اعمال شاقه نمی ترسند، و پند و اندرز هم در آنها اثر نمی کند، لذا زندان نه تنها موجب ترس آنها نمی شود، بلکه ارفاقی در حق آنها بشمار می رود.

بنا بر این راه صحیح و منطقی و عادلانه این است که با اجرای حدود و قصاص اسلامی جلو متجاوزین به جان و مال و مقررات الهی که ضامن سعادت انسانهاست را گرفت، و امنیت فردی و جمعی را بوجود آورد، تا انسانها بتوانند به رشد مادی و معنوی خود نائل گشته و مجرمین و ناپاکان نیز تنبیه گردند.

کتاب حاضر مشتمل بر کتاب قصاص و حدود و دیات می باشد، و در آنها احکام الهی که مربوط به مجرمین است بیان می شود، البته بیشتر مؤلفین کتب فقهی این کتابها را همراه سایر کتابهای فقهی ذکر می کردند، لکن جمعی از قدماء و متأخرین این سه کتاب را جداگانه آورده اند.

در کتب قدماء بیشتر روایات احکام را ذکر می کردند، ولی متأخرین همراه با بیان و استدلال این کتابها را نوشته اند، و بهتر است این نوع کتابها را به نام احکام حدود شرعی بنامیم مرحوم محقق بزرگوار آیه اللّه شیخ آقا بزرگ

تهرانی «ره» تعدادی از کتابهائی که در این باره تألیف شده در «الذریعه» یاد می کند (۱).

این کتاب که به نام «حدود و دیات» علامه بزرگوار محمد باقر مجلسی (۱۰۳۷- ۱۱۱۰) ه می باشد، در نول کشور به سال (۱۲۶۲) ه چاپ گشته، ولی نسخ آن در عصر حاضر در دسترس نمی باشد، و به جهت اهمیت مسائل کتاب برای قضات دادگاها و افرادی که خواهان آشنایی با این قبیل مسائل هستند «مؤسسه نشر آثار اسلامی» تصمیم گرفت با چاپ مرغوب، و تحقیق شده، در اختیار علاقمندان بگذارد، تا دین خود را نسبت به انقلاب اسلامی که خونبهای شهداء و ثمره کوشش ملت مسلمان ایران به رهبری مرجع عظیم الشأن، و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیه اللّٰه العظمی امام خمینی دام ظله، می باشد اداء کرده باشد.

این مؤسسه با هم کاری جمعی از فضلاء حوزه علمیه قم به منظور نشر آثار و کتابهای علمای اسلامی تأسیس شده است، و تا کنون رساله ارث مرحوم گنجوی را نشر و در اختیار دوست داران احکام و معارف اسلامی قرار داده است.

[مقدمه مؤلف]

۱- الذریعه ۶: ۲۹۶- ۲۹۸.

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم الحمـد للّه الـذی شـرع الدّیات و القصاص و الحدود، لرفع الفساد من بین العباد، و نظام عالم الوجود، و الصلاه علی خیر من ضرع (۱) لشرعه الحدود، محمد و اهل بیته خلفاء المعبود، و شفعاء یوم الورود.

و بعـد: احقر عبـاد محمـد بـاقر بن محمـد تقی عفی اللّٰه عن جرائمهمـا، بر الواح ارواح زکیّه، و دفاتر خواطر علیّه، ناظمان حل و عقـد امور عباد، و سالکان مناهـج خیر و سداد، ببنان بیان، و اقلام اعلام بنگارد، که چون حق تعالی نوع بشـر را مدنی بالطبع، و محتاج به یک دیگر آفریده، و غالبا معاملات و معاشـرات سـبب حدوث مشاجرات و منازعات می شود، و منتهی بقتل نفوس و نهب اموال، و حدوث جراحات می گردد.

و ایضا نفوس اکثر ایشان مائل است به متابعت لذّات، و تحصیل مشتهیات، و اگر زاجری و مانعی نباشد، در عرض و اموال یک دیگر تصرف می نمایند، و منتهی بانواع فساد می گردد.

۱- ضرع: خضع و تذلل، مقصود آماده ساختن مردم برای پذیرفتن احکام شرع می باشد.

و لهـذا جناب مقدّس ایزدی تعالی شأنه در شـریعت مقدسه نبوی صـلی اللّه علیه و آله برای انتظام امور عباد، و دفع فتنه و فساد، از قطّان (۱) به وادی و بلاـد، احکـام حـدود و قصـاص و دیـات مقرر فرمود، که زاجر نفوس شـریره از ارتکـاب فتنه و فساد، و داعی ایشان به سلوک طریق صلاح و سداد بوده باشد.

و چون اکثر احکـام مبـاحث مـذکوره از جمله غوامض مسائل فقه است، و در غالب آنها اختلاف بسـیار میان فقهاء رضوان اللّه علیهم است، لهـذا فقیر بامر من یجب امتثال امره (۲) متع اللّه المسـلمین ببقائه، احکام مزبوره را در این رساله بلغت فارسی ایراد می نمایم، که نفعش اعم، و فایده اش اتم بوده باشد.

و پنـج چیز است که در شـریعت جمیع پیغمبران حفـظ آنهـا لاـزم و متحتم بوده: اول دین، دوم نفس، سیّم مـال، چهارم نسب، پنجم عقل.

و حفظ دین به اقامه عبادات است، و کشتن کافران و مرتدّان (۳) و جاری گردانیدن حدود و تعزیرات (۴) بر جمعی که اینها را سبـک شـمارد، و حفـظ نفس به قصاص کردن و دیه گرفتن است، چنانچه حق تعالی فرموده است «وَ لَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاهٌ یا أُولِی الْأَلْبابِ» (۵) یعنی از برای شـما در قصاص کردن زنـدگی هست ای صاحبان عقول، زیرا که اگر کشـنده را بعوض مقتول نکشـند، و جراحت کننده را بعوض جراحت نکنند، یا دیه نگیرند کشـتن و فساد در عالم بسیار می شود. و حفظ نسب به نکاح و ملک یمین از کنیزان، و منع از زنا و لواط و امثال آنها کردن، و حد مرتکب آنها جاری گردانیدن است.

۱- قطّان: جمع قاطن است، و قاطن بمعنی مقیم است.

۲- مراد شاه سـلطان حسـین صفوی است، و نام او در مقدمه نسخه شماره(۳۶۳۱) خطی کتابخانه آیه اللّه مرعشـی نجفی در قم برده شده.

۳- مرتد، کسی است که بعد از مسلمان بودن کافر شود، بطور مفصل مورد بحث قرار می گیرد در مسائل آینده.

۴- تعزیر در لغت بمعنی تأدیب است، و بحسب شرع عقوبت یا اهانتی که به مستحق آن جاری می شود.

۵- سوره بقره(۲): ۱۷۹.

و حفظ مال به اجرای عقود شرعیه و منع نمودن از غصب، و دزدی در مال مردم، و حد خدا را بر مرتکب آنها جاری گردانیدن است.

و حفظ عقل که امتیاز انسان از سائر حیوانات به آن است، به منع از آشامیدن شراب و سائر چیزهای مست کننده، و جاری گردانیدن حد است، بر آشامنده آنها.

لهذا این رساله را بر دو قسم، و قسم را بر چند باب مرتب گردانید، و هر یک از احکام مذکوره در بابی بر سبیل ایجاز بر اختصار ایراد نمود. و اللّٰه الموفق و المعین.

قسم اول: در بیان حدود و تعزیرات

باب اول: در بیان حدود زنا و لواط و مساحقه

فصل اول: در بیان حد زنا

اشاره

زنـا آن است که مردی ذکر خود را در فرج زنی از پیش یا پس فرو برد به قـدری که ختنه گاه پنهان شود، و آن زن بر او حرام باشد، عقدی و شبهه عقدی و ملکیتی نباشد، و در آن چند بحث است.

بحث اول: در بیان شرائط وجوب حد

و آن هفت است:

اول: آن که زنا کننـده خواه مرد باشـد و خواه زن بالغ باشد، پس اگر نابالغ باشد او را به چند تازیانه که حاکم شـرع مصـلحت داند تعزیر و تأدیب می کند.

دوم: آن که عاقـل باشـد، پس اگر دیوانه باشـد بنـا بر مشـهور میان علماء بر او حـد نیست، بلکه او را تعزیر و تأدیب می کننـد، مانند طفل، و بعضی گفته اند: که مرد دیوانه را حد می زنند مانند عاقل، و زن دیوانه را حد نمی زنند.

سیّم: آن که مختـار باشـد، پس اگر کسـی زنی را جبر کنـد بر زنا، بر زن حـد نیست، و در مرد نیز مشـهور این است، و بعضـی گفته انـد: در مرد اکراه نمی باشـد، و اگر مرد زن را به اکراه جمـاع کنـد حـد می زننـد مرد را و مهر المثل آن زن را به او می دهد موافق مشهور.

چهارم: آن که آن زنی که با او دخول کرده است بر او حرام باشد، به آن که حلیله (۱) او نباشد و مالك او نباشد، پس اگر در حیض وطی کند، یا در روز ماه رمضان اگر چه حرام است اما زنا نیست و حد ندارد، بلکه او را تعزیر می کنند.

۱- حلیله: هم سر و زن شرعی مرد است.

پنجم: آن که در آن دخول کردن شبهه نباشد بلکه داند که بر او حرام است، پس اگر گمان زن خود کرد، یا گمان کرد که بر او حلال است، بر او حد نیست.

ششم: آن که ذکر خود را در فرج زن پنهان کرده باشد، خواه در قبل، و خواه در دبر، به آن که ختنه گاه پنهان شده باشد، که اگر چنین نباشد حد زنا نیست.

هفتم: آن که شبهه مالکیت نباشد، پس اگر وطی کند کنیزی را که میان او و دیگری مشترک باشد، اگر گمان کند که بر او حلال است حد بر او نیست. و اگر داند که حرام است بقدر حصه او ساقط است، و بقدر حصه شریک حد می زنند، مثل آن که نصف از او باشد، و نصف از شریک، نصف حد که پنجاه تازیانه است بر او می زنند.

بحث دوم:

در اقسام حد زنا

قسم اول: کشتن به شمشیر

و آن بر سه کس لازم است:

یکی: مردی که با زنان محرم نسبی (۱) خود زنا کند، مانند مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر، و بعضی از علماء محرمهای سببی (۲) را نیز باین الحاق کرده اند، مانند زن پدر و مادر زن، و اشکالی دارد.

و حد ایشان این است که گردن بزنند ایشان را، و بعضی علماء گفته اند که اگر آن مرد محصن (۳) بوده و زن داشته و با محرم خود زنا کرده است او را صد تازیانه می زنند، و بعد از آن سنگسار می کنند، و اگر زن نداشته او را اول صد تازیانه می زنند، و بعد از آن گردن می زنند، و قول اول مشهورتر است، و زن نیز اگر راضی بوده و جبری بر او نشده حکم مرد دارد.

دوم: کافری که با زن مسلمانی زنا کند او را نیز گردن می زنند.

۱- نسب: خویشی حاصل از پدر و مادر.

۲- سبب: خویشی حاصل از ناحیه غیر پدر و مادر.

۳- مرد محصن: مردی است که زن دائمی بالغ و عاقل و آزاد و با او نزدیکی کرده، و هر وقت هم بخواهد می تواند با او نزدیکی کند.

سیّم: مردی که زنی را اکراه بر زنا کند او را گردن می زنند، و بعضی در این دو قسم نیز تفصیل سابق را قائل شده اند.

قسم دوم: سنگسار کردن

آن بر مرد جوان و زن جوان لازم است، که محصن باشند، و محصن مردی است که بالغ و عاقل و آزاد باشد، و زنی یا کنیزی داشته باشد، که وطی با آن کرده باشد بعد از بلوغ و آزادی، و هر صبح و شام قادر بر وطی او باشد، پس اگر در سفر باشد و زوجه با او نباشد، یا در حضر باشد و محبوس باشد که بزن و کنیز خود نتواند رسید محصن نخواهد بود.

و محصن بودن زن نیز چنین است، که بالغ و عاقل و آزاد باشد، و شوهری داشته باشد که دستش به او رسد، و متعه از برای محصن بودن کافی نیست، و بعضی کنیز را نیز کافی ندانسته اند، و بعضی در مرد عقل را شرط نکرده اند، و هر دو قول خلاف مشهور است، و جمعی از علماء را اعتقاد آن است که اگر مرد بالغ محصن زنا کند با دختر نابالغ یا زن دیوانه او را تازیانه می زنند و سنگسار نمی کنند، و هم چنین زن محصنه اگر طفلی یا دیوانه با او زنا کند او را سنگسار نمی کنند، بلکه تازیانه می زنند، و بعضی فرق کرده اند میان طفل و دیوانه، و در طفل تازیانه قائل شده اند، و در دیوانه سنگسار، و مسأله خالی از اشکال نیست، و غلام و کنیز خواه محصن باشند، و زن یا شوهر داشته باشند، و خواه نداشته باشند، بر ایشان سنگسار نیست. و کیفیت سنگسار آن است که مرد را تا کمر، و زن را تا سینه در میان خاک پنهان کنند یا وجوبا، یا استحبابا علی الخلاف، و سنگ بر او بزنند تا بمیرد.

و اگر به گواه زنای او ثابت شده باشد اول گواهان سنگ بزنند، پس امام علیه السلام، اگر حاضر باشد، پس سائر مردم، و اگر به اقرار ثابت شده باشد، اول امام بزند، و باید که جماعتی حاضر کنند و در آن وقت، و بعضی همه را سنّت دانسته اند [(۱)] و بعضی گفته اند: که کسی که مستوجب حدّی باشد نباید بر او سنگ بزند، چنانچه در روایت وارد شده است. و اول امر می کنند او را غسل بکند و کفن به پوشد و حنوط کافور بر خود بریزد، و بعد از مردن نماز بر او می کنند و او را دفن می کنند.

۱- سنت در لغت: به راه و روش، و در اصطلاح به گفتار و کردار و تقریر معصوم گفته می شود.

قسم سیّم: آن است که اول تازیانه بزنند و بعد از آن سنگسار کنند

و این در مرد پیر و زن پیر است که محصن باشند و زنا کنند، زیرا عذر ایشان به اعتبار پیری و انکسار شهوات کمتر است، و گناهشان عظیم تر، و جمع کثیر از علماء فرق میان این قسم و قسم سابق نکرده اند، و می گویند: مردی که زن یا کنیز داشته باشد و زنی که شوهر داشته باشد بشرائطی که گذشت، خواه جوان باشد، و خواه پیر، اول او را تازیانه می زنند و آخر سنگسار می کنند.

قسم چهارم: آن است که صد تازیانه بزنند و سرش را بتراشند و یک سال او را از شهر خود بیرون کنند

، و این حد مرد بکر است، و در تفسیر بکر خلاف است، بعضی گفته اند: مردی است که زنی را عقد کرده باشد و هنوز با او دخول نکرده باشد، و بعضی گفته اند: که بکر غیر محصن است، خواه عقد بر زنی کرده باشد، و خواه نکرده باشد، و در زن سر تراشیدن و از شهر بیرون کردن نمی باشد، هر چند عقد بر او شده باشد.

قسم پنجم: صد تازیانه

است، و آن حد مرد یا زن بالغ آزادی است که زنا کرده باشد و نه عقد کرده باشد بر زنی و نه دخول کرده باشد، و بنا بر قول دیگر که مذکور شد فرق میان این قسم و قسم سابق نیست.

قسم ششم: پنجاه تازیانه

است، و آن حدّ غلام یا کنیزی است که بنده باشد، خواه محصن باشد، و خواه غیر محصن، و در بنده سر تراشیدن و از شهر بیرون کردن نیست.

قسم هفتم: هفتاد و پنج تازیانه

است، و آن حدّ غلام و کنیزی است که زنا کرده باشد، و نصفش آزاد باشد و نصفش بنده، زیرا که نصف حدّ آزاد می زنند، و نصف حدّ بنده، و اگر بیشترش آزاد باشد به آن نسبت حدّ آزاد زیاد می شود، و اگر کمترش آزاد باشد به آن نسبت کم می شود، و تا همه اش آزاد نباشد او را سنگسار نمی کنند، زیرا حق تعالی برای مذلّت بندگی بر او رحم کرده است و حدّش را سبک گردانیده است.

قسم هشتم: جمع میان حد و تعزیر

است، و آن در باب کسی است که در زمان شریفی مانند ماه مبارک رمضان، و روز جمعه، و روز عرفه، یا مکان شریفی مانند حرم مکّه، یا حرم مدینه زنا کرده باشد، مشهور آن است که زیاده بر حد به قدری که امام علیه السلام مصلحت داند او را تعزیر و تأدیب می نمایند.

قسم نهم: حکم مرد بیمار یا زن بیماری است که تاب تازیانه نداشته باشد

، ترکه ای چند بعدد آن تازیانه ها جمع می کنند و یک بار بر بدن او می زنند.

احکام حد زنا:

اول: آن که زانی را برهنه حد می زنند

، اگر مرد باشد، و مشهور در زن آن است که با جامه تازیانه می زنند، و بعضی گفته اند: اگر ایشان را در وقت زنا برهنه یافته اند برهنه حد می زنند، و الا جامه پوشیده بر همان حالت که ایشان را یافته اند، و تازیانه را تفریق می کنند بر جمیع بدنش بغیر از سر و رو و فرج، که بر این اعضاء نمی زنند، و مرد را ایستاده می زنند و زن را نشسته، و بعضی گفته اند: بسیار سخت می زنند، و بعضی گفته اند: میانه نه بسیار سخت و نه بسیار هموار، و در سرمای سخت، و گرمای سخت حد نمی زنند، بلکه در زمستان در میان روز، و در تابستان در دو طرف روز که هوا معتدل باشد می زنند،

دوّم: هر گاه کسی کاری کند که مستوجب حد گردد، و پناه به حرم مکّه معظّمه برد

برای حرمت حرم حد نمی زنند او را تا از حرم بدر آید، و لیکن در خوردن و آشامیدن بر او تنک می گیرند، تا مضطر شود به بیرون آمدن، پس حد می زنند او را، و اگر آن کار شنیع را در حرم کرده باشد، چون حرمت حرم را نگاه نداشته در باب او حرمت حرم را رعایت نمی کنند، و در حرم او را حد می زنند.

و بعضی از علماء در این حکم ملحق ساخته اند به حرم مکّه حرم حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله و مشاهد مقدسه ائمّه معصومین صلوات اللَّه علیهم را و در این باب مستندی بنظر نرسیده. (۱)

سیّم: هر گاه زنا مکرّر واقع شود، و یک مرتبه نزد حاکم شرع ثابت شود

، مشهور میان علماء آن است که یک حد می زنند.

و بعضی گفته اند: اگر زنا با یک زن باشد یک حد می زنند، و اگر با چندین زن باشد برای هر زنی او را حدّی می زنند، موافق روایت ابو بصیر.

۱- مرحوم صاحب جواهر از نهایه و تهذیب شیخ طوسی نقل می کند که ملحق نموده به حرم مکه، حرم پیغمبر« ص» و ائمه« ع» و از وسیله نقل شده الحاق حرم پیغمبر« ص» فقط سپس می فرماید: ولی دلیلی بر این الحاق نیست.

چهارم: زن حامله را حد نمی زنند تا بزاید و از نفاس بیرون آید، و فرزند خود را شیر بدهد

، و اگر کسی نباشد فرزند او را محافظت نماید و شیر بدهد، و اگر کسی کفالت فرزند او نماید بعد از زاییدن در سنگسار، و بعد از پاك شدن از نفاس در تازیانه او را حد می زنند.

پنجم: هر گاه مرد و زنی را در یک لحاف بیابند و ثابت نشود که کاری کرده اند

، یا ثابت شود که در میان پای او ملاعبه کرده است، و دخول ثابت نشود، به کمتر از صد تازیانه او را تعزیر می کنند، و شیخ طوسی (علیه الرحمه) (۱) در بعضی از تصانیفش گفته است که هر گاه مردی را با زن بیگانه در زیر یک جامه بیابند که دست در گردن او کرده باشد و او را بوسد، صد تازیانه هر یک او را می زنند (۲). و شیخ مفید (رحمه اللّه) (۳) گفته: که اگر گواهان گواهی دهند که ایشان را در زیر یک جامه یافته اند، یا بدنشان برهنه ملاصق یک دیگر بوده است، حاکم شرع ایشان را تعزیر می کند، به آن چه مصلحت داند، از ده تازیانه تا نود و نه تازیانه. (۴)

در حدیث صحیح وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه، مرد و زنی را در یک لحاف دیدند، حضرت فرمود: که هر یک را صد کم یک تازیانه زدند. (۵)

ششم: هر گاه بر آزادی دو مرتبه حد بزنند، و در مرتبه سیّم آن کار را بکند

او را می کشند. و بعضی گفته اند: در مرتبه چهارم می کشند، و اگر بنده را هفت مرتبه حد بزنند در مرتبه هشتم او را می کشند.

و بعضی گفته اند: در مرتبه نهم او را می کشند.

۱- ابو جعفر محمد بن الحسن طوسی(۳۸۵- ۴۶۰).

۲- المبسوط ۸: ۷.

۳- ابو عبد اللّه محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادی ملقب به شیخ مفید متوفای سال ۴۱۳ ع ه.

۴- تهذیب الاحکام ۱۰: ۴۱.

۵- تهذیب الاحکام ۱۰: ۴۲.

هفتم: هر گاه توبه کند پیش از آن که نزد حاکم شرع ثابت شود

، حدّش نمی زنند، و اگر بعد از ثابت شدن توبه کند، مشهور آن است که ساقط نمی شود، و حد می زنند او را.

و بعضی گفته اند: که حاکم مخیّر است میان حد زدن، و عفو کردن، و اگر به اقرار خودش ثابت شده باشد، و بعد از اقرار توبه کند حاکم مخیّر است میان حد زدن، و بخشیدن.

هشتم: هر گاه زنی شوهر نداشته باشد، و حامله شود، او را حد نمی زنند

، تا چهار مرتبه اقرار کند که زنا کرده است، بنا بر مشهور.

نهم: کسی که مردی را در خانه خود ببیند که با زن او زنا می کند

هر دو را می تواند کشت، امّا اگر نزد حاکم ثابت کنند او را قصاص می کنند، و میان خود و خدا گناه ندارد.

بحث سیّم: در بیان کیفیت ثابت شدن زنا

زنا بدو چیز ثابت می شود:

اول: به اقرار کردن، و اشهر و اقوی آن است که ثابت نمی شود زنا مگر به آن که زانی- خواه مرد باشد، و خواه زن- چهار مرتبه اقرار کند به زنا، و خلاف است در آن که چهار اقرار باید کرد که در چهار مجلس بشود، یا در یک مجلس که بشود نیز کافی است، و اشهر آن است که تعدد مجلس در کار نیست، و گفته اند: که اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند او را تعزیز می کنند، و اگر به جبر اقرار کند اعتبار ندارد. و اگر غلام اقرار به زنا کند اگر آقا تصدیق او بکند او را حد می زنند، و اگر تصدیق نکند حد نمی زنند.

دوم: ثابت شدن به گواه است، و ثابت نمی شود سنگسار مگر به چهار گواه عادل که گواهی دهند که زنای او را دیده اند، مانند میل در سرمه دان، یا سه مرد عادل و دو زن عادله شهادت بدهند، و اگر دو مرد و چهار زن گواهی بدهند اکثر علماء گفته اند: که او را سنگسار نمی کنند، و صد تازیانه می زنند.

و بعضـی گفته اند: صد تازیانه نیز نمی زنند، و اگر کمتر از چهار نفر گواهی بدهند ثابت نمی شود، و گواهان را حد می زنند برای فحش گفتن.

و اگر بعضـی بیشتر بیاینـد و شـهادت بدهنـد بیش از آن که باقی شـهود حاضـر شوند اشـهر آن است که اینها را حد فحش می زننـد، و انتظار باقی شـهود نمی کشـند، و زنا ثابت نمی شود. و شـرط است که شـهادت ایشان بر یک فعل باشد، و موافق یک دیگر باشد، پس اگر بعضـی گویند در روز شـنبه زنا کرد. و بعضـی گویند در روز یک شـنبه، یا بعضی گویند در فلان خانه و بعضی در خانه دیگر ثابت نمی شود، و گواهان را حد می زنند.

و مشـهور آن است که حاکم شـرع اگر علم بهم رساند که شخصـی زنا کرده است بدون گواه و اقرار او را حد می تواند زد، و هم چنین در سائر حـدود هر چه حق اللّه باشـد،ماننـد لواطه و مساحقه، و اگر حق الناس باشـد ماننـد حـد فحش تا صاحب حق طلب نکند حد نمی زنند.

فصل دوّم: در حد لواط

است، و توابع آن، و در آن چند مقصد است.

اول: ثـابت شـدن لواطه نیز مثـل زنا یا به چهار گواه است، یا به چهار مرتبه اقرار، و مشـهور آن است که حاکم شـرع بعلم خود حد می تواند زد، چنانچه در زنا مذکور شد، و اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند گفته اند: حاکم شرع او را تعزیر می کند.

دوّم: بدان که لواط بر دو قسم است:

اول: آن که مردی ذکر خود را در دبر مردی، یا پسـری داخل کند، که ختنه گاه پنهان شود. و بعضـی گفته اند: که اگر بعضی از حشـفه را داخل کنـد باز این حکم دارد، و حد این قسم کشـتن است، بر فاعل و مفعول هر دو، اگر بالغ و عاقل باشـند، خواه آزاد باشند، و خواه بنده، و خواه مسلمان باشند، و خواه کافر، و خواه زن داشته باشند، و خواه نه، و اگر کسی بالغ و عاقل باشد و دیگری طفل یا دیوانه، بالغ و عاقل را می کشند، و طفل یا دیوانه را تعزیر می کنند. و بعضی گفته اند:

اگر فاعل دیوانه باشد، باز او را می کشند.

و امام مخيّر است در کشتن کسی که لواط کرده باشد، میان آن که او را به شمشیر گردن بزنند یا به آتش بسوزانند، یا دست و پایش را ببندند و از کوهی به زیر اندازند، یا دیواری را بر او خراب کنند. و جایز است که اگر بغیر آتش او را کشته باشند بعد از کشتن بسوزانند.

دوم: آن که با مردی یا پسری ملاعبه کند در میان رانهای او، یا در پس او بدون آن که ذکر را داخل کند در دبر او، و مشهور آن است که هر دو اگر بالغ باشند، و الّا هر یک را که بالغ باشد صد تازیانه می زنند.

و بعضی گفته اند: هر یک که محصن باشد یعنی بالغ و عاقل و آزاد باشد و زن داشته باشد به شروطی که در زنا مذکور شد سنگسار می کنند، و هر یک که محصن نباشد و بالغ و عاقل باشد صد تازیانه می زنند.

و بعضی گفته اند این را نیز مانند قسم اول می کشند، و اول اقوی است، و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که لواط آن است که در میان رانهای او داخل کند، و هر که در دبر داخل کند کافر شده است به آن چه خدا بر محمد صلی اللّٰه علیه و آله فرستاده است، و این را نیز در مرتبه سیّم، یا در چهارم علی الخلاف می کشند، هر گاه دو بار، یا سه بار تازیانه زده باشند.

دوّم: هر گاه دو مرد را برهنه در زیر لحافی، یا جامه دیگر بیابند، و در میان ایشان قرابتی نباشد هر دو را تعزیر و تأدیب می کنند، از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه بهر قدر که حاکم شرع مصلحت داند.

و بعضی قید عدم قرابت نکرده اند، و بعضی گفته اند: که هر یک را صد تازیانه می زنند، و این قول بحسب دلیل اقوی است، و بنا بر قول اوّل گفته اند:

هر گاه دو مرتبه تعزیر واقع شود در مرتبه سیّم صد تازیانه می زنند.

سیّم: هر گاه آقا با غلام خود لواط کند، هر دو را می کشند، و اگر غلام دعوی کند که مرا جبر کرد، آقا را می کشند، و حد از غلام ساقط می شود، هر چند جبر ثابت نشود.

چهارم: هر که پسری را به شهوت ببوسد او را تعزیر می کند حاکم شرع به آن چه مصلحت داند تا نود و نه تازیانه، و روایت معتبر وارد شده است که هر که پسری را به شهوت ببوسد، لعنت می کنند او را ملائکه آسمانها، و ملائکه زمینها، و ملائکه

که این رساله گنجایش ذکر آنها نـدارد. و مساحقه به گواهی چهار مرد عادل ثابت رحمت، و ملائکه غضب، و مهیا می گردد برای او جهنّم، و بد جایگاهست جهنم از برای او. (۱)

و در حدیث دیگر وارد شده است که هر که پسری را از روی خواهش ببوسد حق تعالی او را لجام کند بلجامی از آتش. (۲)

پنجم: کسی که بدست خود با ذکر خود ملاعبه کند تا منی بیاید حرام کرده است، و حاکم شرع او را تعزیر و تأدیب می کند به آن چه مصلحت داند.

و در روایتی وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمود:

چنین مردی را آن قدر بر کف دستش زدند تا سرخ شد، و او را از بیت المال مسلمانان کدخدا کرد (۳) و مشهور آن است که این عمل بدو گواه یا یک اقرار ثابت می شود، و بعضی گفته اند: دو اقرار می باید.

فصل سیّم: در بیان حد مساحقه

است، یعنی ساییدن دو زن فرج خود را به یک دیگر، و این فعل حرام است با جماع، و در حدیث وارد شده است که اصحاب رسّ که خدا در قرآن یاد کرده که ایشان را عذاب کرده عمل ایشان بوده است. (۴)

و مشهور در حدّ ایشان آن است که بالا و زیر را هر یک صد تازیانه می زنند، خواه آزاد باشند، و خواه بنده، و خواه مسلمان باشند، خواه کافر، و خواه شوهر دار باشند، و خواه بی شوهر.

و بعضی گفته اند: اگر محصنه باشد یعنی شوهر دار با شرائطی که مذکور شد او را سنگسار می کنند، و اگر محصنه نباشد صد تازیانه می زنند، و خالی از قوّت نیست، و اگر تازیانه زنند در مرتبه سیّم که دو بار تازیانه زده باشند می کشند، و

۱- مستدرک الوسائل باب ۱۸ از ابواب نکاح حرام حدیث ۳.

۲- وسائل الشیعه باب ۲۱ از ابواب نکاح حرام حدیث ۱.

۳- تهذیب الاحکام ۱۰: ۶۳.

۴- من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۱ ح ۲، رس نام چاهی است سنگ چین نشده، و گفته شده: نام نهری است که آن جماعت در کنار آن زندگی می کردند، تفسیر المیزان ۱۶: ۲۱۸.

بعضی در مرتبه چهارم گفته اند، چنانچه مذکور شد در زنا.

و اگر دو زن را در یک لحاف برهنه بیابند بعضی از علماء گفته اند: که به کمتر از حد ایشان را تعزیر می کنند، در دو مرتبه، و بعد از دو تعزیر در مرتبه سیّم صد تازیانه می زنند، و در مرتبه چهارم می کشند، و بعضی گفته اند: همیشه تعزیر می کنند، و حد نمی زنند، و نمی کشند، و بعضی گفته اند در مرتبه اوّل و دوّم حدّ تمام می زنند، و در مرتبه سیّم یا چهارم می کشند.

و دو زن را برهنه در زیر یک لحاف حرام است خوابیدن، و احوط آن است که برهنه هم که نباشند در زیر یک لحاف نخوابند، و اگر ضرورتی باشد لحاف را در میان ته کنند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام (۱) منقول است که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بود ناگاه گروهی آمدند و گفتند حضرت امیر را می خواهیم، حضرت امام حسن علیه السلام گفت: چه کار دارید؟ گفتند: مسأله ای داریم، فرمود: بگوئید چه مسأله است؟

گفتند: زنی شوهرش با او جماع کرد چون فارغ شد زن بهمان گرمی برخواست و با دختر باکره مساحقه کرد، و نطفه مرد را در فرج او ریخت، و دختر به آن نطفه حامله شد، در این قضیه چه باید کرد؟ امام حسن گفت: مسأله مشکلی است، و چنین مسأله ها را پدرم باید جواب بگوید، و من جواب می گویم اگر درست باشد از جانب خدا و از جانب پدرم خواهد بود، و اگر بر فرض محال خطاء کنم از خودم خواهد بود، و امیدوارم إن شاء اللّٰه که خطاء نباشد، باید که از زن مهر آن دختر باکره را بگیرند، زیرا که فرزند بیرون نمی آید تا بکارت او برطرف نشود، و زن را سنگسار می کنند برای آن که شوهر داشته و انتظار می کشند تا فرزند از آن دختر متولد شود، و آن فرزند را به صاحب نطفه می دهند که پدر او است، و دختر را حد می زنند که راضی به مساحقه شده است، چون به نزد حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه رفتند و قضیه را با حکم امام حسن علیه السلام عرض کردند، فرمود: که اگر نزد من می آمدید جواب من همان بود که پسرم گفته است. و جمعی از علماء باین حدیث قائل شده اند، و بعضی در بعضی از احکام مذکوره اشکالها کرده اند،

۱- تهذیب الاحکام ۱۰/ ۵۸.

می شود، یـا به چهـار مرتبه اقرار زن، و به شـهادت زنـان ثـابت نمی شود، ماننـد لواط. و اگر زن بالغی با دختر نابالغی مساحقه کند، بالغ را حد می زنند، و نابالغ را تعزیر می کنند، و اگر هر دو نابالغ باشند هر دو را تعزیر می کنند.

فصل چهارم: در بیان حد قیادت

است، یعنی قرمساقی که جمع کنـد میان مردی و زنی برای زنا، یا میان دو مرد برای لواط، و مشـهور میان علماء آن است که او را سه ربع حد زنا می زنند، که هفتاد و پنج تازیانه است.

و بعضـی گفته اند: که بعد از حد سـرش را می تراشند، و بر دور شهر یا قبیله می گردانند که رسوا شود، و از شهر بیرونش می کنند.

و بعضـی گفته انـد: در مرتبه اوّل بعـد از حد سـرش را می تراشـند و بر دور شـهر می گردانند، و در مرتبه دوّم باز هفتاد و پنج تازیـانه می زننـد، و از شـهر بیرونش می کننـد، و در مرتبه سـیّم تازیـانه اش می زننـد، و در مرتبه چهارم توبه اش می دهنـد، و تازیانه می زنند، و اگر قبول توبه نکند می کشندش، و اگر توبه کرد و باز در مرتبه پنجم توبه را شکست می کشندنش.

و بعضـی موافق روایت قائل شـده انـد که در مرتبه اول او را هفتاد و پنـج تازیانه می زننـد و از شـهر بـدر می کنند، و این اقوی است بحسب دلیـل، و در زن بغیر هفتـاد و پنـج تازیانه چیزی نیست، و قیادت بـدو گواه عادل ثابت می شود، و بـدو مرتبه اقرار کردن، و اگر یک مرتبه اقرار کند او را تعزیر می کنند.

فصل پنجم: در بیان حد وطی بهائم و اموات

است، و در آن ده مبحث است:

اوّل: کسی که با حیوان جماع کند، اگر مأکول اللحم باشد که گوشتش را بحسب متعارف خورند مانند گوسفند و گاو و شتر، چند حکم ثابت می شود.

اگر وطی کننده بالغ و عاقل باشد، بنا بر مشهور اوّل تعزیر می کنند به آن چه امام مصلحت داند، و بعضی بیست و پنج تازیانه گفته اند، چنانچه در چند روایت وارد شده، و خالی از قوّتی نیست. (۱)

و بعضی صد تازیانه گفته اند، و در روایتی کشتن نیز وارد شده است، و آن را حمل کرده اند بر مرتبه سیّم یا چهارم. (۲)

دوّم: آن که گوشت آن حیوان و فرزندانی که بعد از آن فعل بهم رسند و شیر آنها حرام است، و اگر به حیوانات دیگر مشتبه شود آن حیوانات را دو قسمت می کنند و قرعه می زنند، و هم چنین تا منحصر در عدد حرام شود، و باقی حلالند علی المشهور.

سیّم: آن که واجب است که آن حیوان را ذبح کنند، و بسوزانند، نه برای عقوبت آن حیوان، بلکه برای مصلحتی که ما نمی دانیم، یا برای آن که شناعت آن عمل قبیح ظاهر گردد، یا برای آن که نسل حرام آن بسیار نشود، و گوشتش را به غلط نخورند.

چهارم: آن که اگر ملک دیگری باشد قیمتش را به صاحبش بدهد. و به سندهای معتبر از حضرت صادق و کاظم و رضا صلوات اللّٰه علیهم منقول است که مردی که حیوانی را وطی کند، اگر ملک او باشد ذبح می کنند، و بعد از مردن می سوزانند به آتش، و از آن منتفع نمی شوند، و بیست و پنج تازیانه ربع حدّ زانی بر او می زنند، و اگر حیوان از دیگری باشد قیمت می کنند، و قیمتش را از او می گیرند، و به صاحبش می دهند، و بیست و پنج تازیانه بر او می زنند، راوی پرسید

۱- تهذیب الاحکام ۱۰/ ۶۰.

۲- تهذیب الاحکام ۱۰/ ۶۲.

که حیوان چه گناه دارد؟ فرمودند: که حیوان گناهی ندارد، و لیکن حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله چنین کرد که مردم جرأت ننمایند بر وطی بهائم، و نسل انسان بر طرف شود تمام شد حدیث. (۱)

و اگر حیوانی باشد که متعارف سواری آن باشد هر چند حلال گوشت باشد مانند اسب و استر و الاغ، آن را ذبح نمی کنند، بلکه از آن شهر بیرون می برند، و در شهر دیگر می فروشند که آن شخص را پیوسته سرزنش به آن عمل نکنند.

و بعضی گفته اند: که گوشتش نیز حرام می شود، و اگر حیوان از دیگری باشد قیمت آن را به صاحب حیوان می دهند، و الّا به وطی کننده می دهند.

و بعضی گفته اند: قیمتش را تصدق می کنند، و حدّش همان است که در قسم اوّل مذکور شد. و بعضی بلوغ و عقل را در غیر حد از احکام دیگر اعتبار نکرده اند، و طفل و دیوانه اگر چنین عملی کنند ایشان را تأدیب می کنند، و این حد بدو گواه عادل و به یک اقرار ثابت می شود.

و بعضی گفته اند: بدو اقرار و به گواهی زنان ثابت نمی شود، و در مرتبه سیّم یا چهارم گفته اند: او را می کشند، و اگر دو مرتبه یا سه مرتبه تازیانه زده باشند، و اگر حیوان از دیگری باشد به اقرار او بغیر تعزیر چیزی ثابت نمی شود.

دوّم در وطی اموات است:

وطی مردگان در احکام مثل وطی زنده است، اگر کسی با زن بیگانه مرده زنا کند اگر محصن باشد و زن داشته باشد او را سنگسار می کنند، و اگر زن نداشته باشد صد تازیانه می زنند، و زیاده بر وطی زنده بقدر آن چه امام مصلحت داند او را تعزیر نیز می کند، و اگر با زن خود بعد از مردن او وطی کند یا با کنیز مرده خود او را تعزیر می کنند، و حد نمی زنند، و حکم زنا با زنان محرم بعد از مردن، و لواط کردن با پسر مرده و ثابت شدن به چهار گواه یا چهار اقرار همه مثل حکم زنده است، چنانکه گذشت.

۱- تهذیب الاحکام ۱۰/ ۶۰.

باب دوّم: در بیان حد فحش

اوّل: در بیان موجب حد فحش

است، و آن نسبت دادن شخصی است به زنا یا لواط مثل آن که بگوید تو زنا کاری، یا لواط کننده، یا من زنا کردم به تو، یا فلان داده، یا فلان خورده، و امثال این از عباراتی که دلالت بر زنا یا لواط کند، خواه به فاعل بودن و خواه به مفعول بودن، و اگر بگوید به فرزندی که اقرار به او کرده باشد تو فرزند من نیستی فحش است نسبت به مادر آن فرزند و هم چنین اگر به دیگری بگوید تو فرزند پدر خود نیستی فحش است نسبت به مادر او، و اگر به شخصی بگوید تو از زنا بهم رسیده ای، یا بگوید ای ولد الزنا، مشهور آن است که این فحش است، و خلاف است که طلب کننده حد مادر است، یا مادر و پدر هر دو.

و بعضی گفته اند: اگر هر دو استدعای حد بکنند او را حد می زنند، و الّا نمی زنند.

و بعضی گفته اند: مطلقا حد نمی زنند برای آن که معلوم نیست که کدام یک را نسبت به زنا داده است، زیرا که ممکن است که نسبت به مادر زنا باشد، و بر پدر شبهه شده باشد، و ممکن است بر عکس باشد، یا پدر مادر را جبر کرده باشد، و اگر بگوید با فلان شخص زنا کردی مشهور آن است که هم فحش گفته است به مخاطب، و هم به شخص دیگر، و اگر هر دو طلب حد کنند او را دو حد می زنند.

و بعضی گفته اند: او را یک حد می زنند از برای مخاطب، و نسبت به دیگری فحش نیست، و اگر بگوید ای فرزند زانی فحش به پدر داده و اگر بگوید ای فرزند زانیه فحش به مادر گفته. و اگر گوید ای دیّوث و ای قرمساق، بحسب مشهور فحش نیست، و حاکم شرع او را تعزیر می کند، مگر آن که در عرف ایشان دلالت کند بر نسبت زنا بزن او، یا مادر او یا خواهر یا دختر او، یا تصریح کند مانند زن دیّوث، و اگر گوید حرام زاده مشهور آن است که فحش نیست، زیرا که ممکن است که از وطی در حیض به همرسیده باشد.

و بعضی گفته اند: فحش است، زیرا که در عرف از حرام زاده بغیر ولد الزنا معنی دیگر نمی فهمند. و هم چنین اگر بگوید نادرست در لغت دلالت بر فحش نمی کند، اما در عرف حمل بر فحش می کنند، و ظاهرا ناپاک فحش نباشد، و اگر دشنامهای دیگر دهد که موجب تحقیر و استخفاف او باشد و سبب آزردگی

او گردد بـدون آن که او مسـتحق او باشد او را حد نمی زنند، بلکه تعزیر می کنند به آن چه حاکم مصـلحت داند، مثل آن که گویـد ای سگ، ای خنزیر، ای خر، ای احمق، ای فاسق، ای شارب الخمر، ای خائن، ای کذّاب، ای کافر، ای زندیق، ای مرتدّ، ای کور، ای کر، ای پیس، هر چند متصف باین امراض باشد، ای فرزند شـبهه، ای فرزند حیض، و اگر مسـتحق استخفاف باشد مانند متظاهر به فسوق که گناهان را علانیّه کند و پروا نکند، یا بدعت در دین خدا کند او را حرمتی نیست، و دشنام او موجب تعزیر نمی شود، چنـانچه از حضـرت صـادق علیه السـلام منقول است که هر گـاه فاسق علانیه فسق کنـد او را حرمتی نیست، و غیبت او حرام نیست (۱) و در حدیث صـحیح از آن حضرت مروی است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: که هر گاه ببینید بعد از من آنها را که در دین خدا شک می کنند، و بدعتها در دین پیدا می کنند، پس ظاهر گردانید بیزاری از ایشان را، و بسـیار دشـنام دهیـد ایشان را، و سـخن بـدو مـذمّت در حق ایشان بسـیار بگوئید، و بر ایشان حجّت تمام کنید تا ایشان طغیان نکننـد در فاسـد کردن دین اسـلام، و تا مردم از ایشان حـذر کنند، و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند، چون چنین کنید حق تعالی حسنات برای شما بنویسد، و درجات در آخرت برای شما بلند کند. (۲)

و اگر بگوید: با زن خود که تو را باکره نیافتم، او را تعزیر می کنند، بنا بر مشهور.

دوّم: در شرائط دشنام دهنده و دشنام داده شده

است، شـرط است در حد زدن که دشنام دهنده بالغ و عاقل و مختار باشد، پس اگر نابالغ فحش گوید او را تأدیب می کنند. و بر دیوانه چیزی نیست، و مشهور آن است که در حدّ کامل آزادی شـرط نیست، اگر بنده فحش گوید او را هشـتاد تازیانه می زنند.

و بعضی گفته اند: چهل تازیانه می زنند، نصف حد آزاد، و اول قویتر است.

و در فحش گفته شـده شـرط است که محصن باشـد، یعنی بـالغ و عاقـل و آزاد و مسـلمان باشـد و عفت ورزد از زنا، پس اگر کسی کودکی را فحش گوید، یا

۱- بحار الأنوار ۷۵: ۲۵۳ ح ۳۳.

۲- اصول کافی ۲: ۳۷۵ ح ۴.

دیوانه را یا بنده را، یا کسی را که علانیّه زنا کند و پنهان ندارد او را حد نمی زنند، بلکه حاکم تعزیر می کند ایشان را به آن چه مصلحت داند.

و اگر شخصی مرد آزاد مسلمان عاقلی را که مادرش کافره، یا کنیز باشد، بگوید ای پسر زانیه، یا بگوید مادر تو زنا کار بود، در حکم او خلاف است، بعضی گفته اند برای حرمت فرزند او را حد می زنند، و روایتی بر این مضمون وارد شده، و بعضی گفته اند: او را تعزیر می کنند، برای آن که مادر را فحش گفته است، و مادر مسلمان یا آزاد نیست.

و اگر پدر فرزند خود را فحش گوید او را برای فرزند حد نمی زنند، و هم چنین اگر زن مرد خود را فحش گوید، و آن زن وارثی بغیر از فرزندان مرد نداشته باشد، او را حد نمی زنند، برای آن فرزند امام علیه السلام او را تعزیر می نماید.

سیّم: در مقدار حد فحش و احکام آن

است، حد فحش هشتاد تازیانه است، خواه فحش گوینده زن باشد، و خواه مرد، و خواه آزاد باشد، و خواه بنده، بنا بر مشهور، و او را با جامه حد می زنند، و برهنه نمی کنند، و سست تر از حد زنا می زنند.

و در روایت معتبر وارد شده است که زانی را سخت تر از شارب الخمر می زنند، و شراب خوار را سخت تر از فحش گوینده می زنند، و فحش گوینده را سخت تر از تعزیر می زنند. (۱)

و اگر دو کس یک دیگر را دشنام فحش دهند حد از هر دو ساقط می شود، و هر دو را تعزیر می کنند، و اگر شخصی جماعتی را فحش گوید اشهر آن است که اگر یک یک را جدا فحش گفته است برای هر یک او را حدّی می زنند، و اگر به یک لفظ همه را فحش گفته، اگر همه همراه بیایند و طلب حد کنند برای همه او را یک حد می زنند، و اگر هر یک تنها بیایند برای هر یک حدّی می زنند.

۱- فروع کافی ۷: ۲۱۴.

و بعضـی گفته انـد: یک حـد می زنند، مگر آن که به لفظهای متعدد فحش گفته باشد، و جدا جدا بیایند و طلب کنند، که در همین صورت برای هر یک حدی می زنند، و اشهر آن است که در تعزیر نیز تفصیل اوّل جاری است.

و مشـهور آن است که حـد فحش به میراث می رسـد، پس اگر شخصـی که او را فحش گفته انـد بمیرد هر یک از وارثهای او طلب حـد می تواننـد کرد، بغیر از زن و شوهر که ایشان طلب حـد نمی تواننـد کرد، و هر یک از ورثه که عفو کنـد باقی ورثه طلب می توانند کرد جمیع حد را.

و این حد ثابت می شود بدو گواه عادل، یا بدو اقرار، و تا آن شخصـی که به او فحش داده طلب حد نکند او را حد نمی زنند، و او می تواند عفو کردن و بخشیدن بیش از ثابت شدن نزد حاکم شرع و بعد از آن.

و ایضا حـد ساقط می شود به اقرار دشـنام داده شـده به آن چه به او نسـبت داده، یا به ثابت کردن دشـنام دهنده آن چه را به او نسبت داده به گواه، و اگر نسبت بزن خود داده باشد بلعان ساقط می شود حد.

و اگر آقا غلام خود را، یا کنیز خود را دشنام فحش گوید تعزیر حد بر او واجب می شود.

باب سیّم: در حد خوردن شراب و سائر مسکرات

است.

کسی که چیزی از مست کنندهای مایع را بیاشامد مانند شراب و بوزه (۱) خواه از جو بعمل آید، و خواه از گندم، و خواه از برنج یا ذره، و خواه از سائر حبوبات، و خواه از شکر، و خواه از خرما، و هر چه بسیارش آدمی را مست کند و عقل را زائل گرداند، اگر چه یک قطره آن را بخورد، یا معجونی بخورد که در آن داخل کرده باشند هر چه مضمحل شده باشد، و مست نکند به آشامیدن و خوردن آنها، با بلوغ و عقل و علم بحرام بودن و عدم اکراه و جبر حد واجب می شود.

و هم چنین به آشامیدن شیره انگور که جوشیده باشد و غلیان کرده باشد و دو ثلث آن نرفته باشد، به شروط مذکوره حد واجب می شود، بنا بر مشهور، و در شیره خرما و مویز که بجوشد و دو ثلثش نرود و مست کننده نباشد خلاف است، و اشهر حلال بودن است.

و این حد به شهادت دو عادل ثابت می شود، و بدو مرتبه اقرار بنا بر مشهور، و بعضی به یک مرتبه اقرار اکتفا کرده اند، و به شهادت زنان ثابت نمی شود.

و مشهور آن است که حدش هشتاد تازیانه است، خواه مرد باشد، و خواه زن، و خواه بنده باشد، و خواه آزاد.

و بعضی از علماء را اعتقاد آن است که بنده را چهل تازیانه می زنند، نصف حد آزاد، و خالی از قوّتی نیست، و در مرتبه سیّم یا چهارم او را می کشند هر گاه در مرّات سابقه تازیانه زده باشند.

و اگر یک گواه شهادت دهد که او شراب خورد، دیگری شهادت دهد که او شراب قی کرد، مشهور آن است که ثابت می شود، و حد می زنند او را.

۱- بوزه: شرابی است از آرد برنج و ارزن و جو سازند.

و اگر شـراب خورد و آن را حلال دانـد، توبه اش می فرماینـد، و اگر توبه کرد، او را حد می زنند، و اگر قبول توبه نکرد او را می کشند، و بعضی گفته اند: اگر مسلمان زاده است او را می کشند، و اگر مسلمان زاده نیست توبه می فرمایند.

و کسـی که شـراب فرو شـد و حلال دانـد او را توبه می فرماینـد، و اگر اصـرار نمایـد و قبول توبه نکنـد او را می کشـند، بنا بر مشهور.

اما اگر مست کننده های دیگر غیر شراب را مانند بوزه آشامد یا فرو شد و حلال داند او را نمی کشند، بلکه حد می زنند، زیرا که اگر چه حرمت آنها اجماعی شیعه است، اما ضـروری دین اسـلام نیست، زیرا که جمعی از مسـلمانان ماننـد حنفیان آنها را حلال می دانند، و اگر بنگ (۱) و مست کننده های جامد را بخورد، بعضی گفته اند: او را حد نمی زنند، بلکه تعزیر می کنند.

۱- داروئی است که از گیاه بعمل می آید، فرهنگ معین ۱/ ۵۹۲.

باب چهارم: در بیان حدّ دزدی

فصل اوّل: در بیان شرایط حد

اوّل: آن که بالغ باشد

اگر کودک نابالغ دزدی کند، مشهور، میان علماء آن است که دستش را نمی برند، و او را تأدیب و تعزیر می کنند.

و بعضی از علماء موافق روایات معتبره قائل شده اند: که در مرتبه اوّل و دوّم او را می بخشند، و در مرتبه سیّم تعزیرش می کنند، و در مرتبه چهارم گوشت سر انگشتانش را می تراشند، که خون جاری شود، و در مرتبه پنجم بند بالای چهار انگشتش را می برند، و در مرتبه ششم از پنج انگشتان می برند به روش مردان بالغ (۱).

و بروایتی (۲) در اوّل و دوّم عفو می کنند، و در سیّم بند بالای انگشتان را می برند، و در مرتبه چهارم بند دوّم را، و در مرتبه پنجم بند سیّم را، و دور نیست که این مراتب منوط برأی امام علیه السلام بوده باشد.

دوّم: عقل است

پس اگر دیوانه در حال دیوانگی دزدی کند تعزیرش می کنند، و اگر در حال عقل دزدی کند و بعد از آن دیوانه شود، مشهور آن است که حد ساقط نمی شود.

سیّم: آن که او را شبهه ای عارض نشده باشد

مثل آن که گمان کند مال او است و بردارد و معلوم شود که مال دیگری بوده، یا آن که از مال مشترک بردارد بقدر حق خود، و اگر زیاده از حق خود بردارد بقدر نصاب قطع داشته حد بر او لازم می شود.

چهارم: آن که شرکتی در آن مال نداشته باشد

بنا بر قول بعضی از اصحاب مثل آن که از آن جماعت که جنگ کرده اند با کافران از غنیمتی که از ایشان گرفته اند بیش از قسمت بدزدد دستش را نمی برند بنا بر قول این جماعت.

و اکثر محققین علماء قائل شده اند: که اگر زیاده از حصه خود بقدر نصاب قطع برده باشد دستش را می برند.

۱- فروع کافی ۷: ۲۳۳.

۲- فروع کافی ۷: ۲۳۲.

پنجم: آن که مال در حرزی بوده باشد که متعارف است

، که آن قسم مال را در آن حرز می گذارند، مثل آن که زر یا متاع در صندوقی باشد و قفل بر آن زده باشند، یا اسب در طویله بوده باشد که درش را به قفل یا کلون بسته باشند، یا متاع را در دکّان گذاشته باشند و درش را بسته باشند، و اگر مالی را در زمین دفن کرده باشند مشهور آن است که آن نیز حکم حرز دارد.

و بعضی گفته اند: که هر چیز که از جائی بدزدند که غیر مالك را جائز نباشد رفتن به آن جا حکم دزدیدن از حرز دارد، پس اگر مالی در صحن خانه کسی گذاشته باشد و کسی بی رخصت صاحب خانه برود و بدزدد دستش را می برند، و این خلاف مشهور است، و بنا بر هر دو قول اگر کسی مالی را از آسیاها یا حمامها یا کاروانسراها یا مساجد بدزدد دستش را نمی برند، و اگر مالی در مسجد یا در این قسم مواضع که مذکور شد که کسی را منعی از رفتن به آن جاها نیست بدزدد در حالتی که صاحب مال ملاحظه آن کند، و او را غافل کند و بدزدد، بعضی از علماء گفته اند که دستش را می برند، و بعضی گفته اند که اگر کسی چیزی را در زیر سر گذاشته باشد یا بر روی آن خوابیده باشد و کسی بدزدد حکم حرز دارد، و نادری از علماء قائل شده اند که در هر جا که چیزی بدزدد حد لازم می شود و حرز شرط نیست، و این قول ضعیف است، و دو قول سابق میان متأخرین متروك است.

و اگر کسی میوه ای را که بر درخت باشد بدزدد دستش را نمی برند موافق مشهور، و بعضی گفته اند: که اگر درخت در باغی باشد، یا خانه که درشان را به کلون یا قفل بسته باشد، حکم حرز دارد.

ششم: آن که دزد حرز را بشکند و مال را از حرز بیرون آورد

، پس اگر دیگری در را بشکند و او مال را بیرون آورد هیچ یك را دست نمی برند، بلکه از شکننده در تاوان در را می گیرند، و از برنده مال تاوان مال را می گیرند اگر تلف کرده باشد، و اگر شکننده در در بردن مال شریك شود و حصه او بقدر نصاب بشود دستش را می برند و بیرون بردن مال اعم از آن است که خود بردارد یا ریسمانی بر آن ببندد و بیرون بکشد، یا بر حیوانی بار کند و بکشد، یا براند و بیرون برد، یا بدست کودك غیر ممیّزی بدهد که بیرون برد.

هفتم: آن که دزد پدر صاحب مال نباشد

، که اگر پـدر مال فرزنـد را بدزدد دسـتش را نمی برند، و موافق مشـهور در حکم پدر است اجداد پدری هر چند بالا روند، و بعضی مادر را نیز در حکم پدر داده اند.

هشتم: آن که پنهان بدزدد

پس اگر کسی علانیّه از کسی به قهر مالش بگیردیا دستارش (۱) برباید حکم دزد ندارد، و حکمش بعد از این خواهد آمد إن شاء اللّه.

نهم: آن که دزد غلام صاحب مال نباشد

، اگر غلام کسـی مال او را بـدزدد، یا غلامی که در میان غنیمت کفّار باشد از مال غنیمت بدزدد دسـتش را نمی برند، و گفته اند: علتش آن است که ضرر به مالک بیشتر می رسد.

دهم: آن که نوکر و مهمان نباشد

بنـا بر قول جمعی از علماء، و اکثر گفته انـد که این در صورتی است که مال را از ایشان پنهان نکرده باشـد، و ایشان از حرز بر نداشته باشند، پس اگر صندوق را بگشایند، یا در را بشکنند و بردارند دستشان را می برّند.

یازدهم: آن که آن مالی را که برده است بقدر نصاب قطع بوده باشد به اجماع علماء

، چنانکه مذکور خواهد شد.

دوازدهم: آن که صاحب مال مرافعه بکند و طلب مال و قطع ید او بکند

، پس اگر صـاحب مال از سر مال بگـذرد، یا مال را بگیرد و از دست بریـدن بگـذرد و ببخشـد پیش از آن که ثابت کنـد نزد حاکم شـرع حـد ساقط می شود، و اگر بعـد از مرافعه و ثابت کردن دزدی نزد حاکم شـرع ببخشـد حد را فائده نمی کند بنا بر مشهور.

سیزدهم: خلاف است که آیا شرط است که نصاب قطع را یک دفعه بیرون آورد یا نه؟

، بعضـی گفته انـد: شـرط است که مجموع نصـاب را یك مرتبه بیرون آورد، پس اگر حرز را بشـکند و صـد تومان را عباسـی عباسی بیرون آورد دستش را نمی برّند، و بعضی گفته اند: اگر در مرتبه اوّل بقدر نصاب نباشد گو در مرات

۱- پارچه ای که به دور سر می پیچند، و عمامه.

دیگر بقـدر نصاب باشـد نمی برّند، و این قول غریب است، و اکثر گفته اند: اگر بقدر نصاب در آورد اگر چه در چندین دفعه باشد دستش را می برّند.

فصل دوّم: در نصاب قطع است

، و در آن خلاف است، و مشهور میان علماء آن است که ربع دینار است، یعنی چهار یک اشرفی تمام، چهار دانگ و نیم مضروب به سکه معامله یا قیمت آن، و ابن بابویه (۱) و ابن جنید (۲)- رحمه اللّه علیهما- پنج یک دینار گفته اند، و قول اوّل قویتر است.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقول است که در ربع دینار پرسیدند که در دو درهم می برند؟ فرمود: که در ربع دینار بهر قیمت که باشد پرسیدند که اگر کمتر از ربع دینار بدزدد آیا نام سارق بر او اطلاق می کنند؟ و او در این حال نزد خدا سارق و دزد هست؟ حضرت فرمود: که هر که بدزدد از مسلمانی چیزی را که ضبط کرده باشد و در حرز گذاشته باشد نام سارق بر او اطلاق می کنند، و او نزد حق تعالی دزد است، اما دستش را در کمتر از ربع دینار یا زیاده نمی برند، و اگر در کمتر از ربع باید دست برید، هر آینه اکثر مردم باید دستشان بریده شود. (۳)

فصل سیّم: در بیان حدّ دزد

است، هر گاه بالغ و عاقل مقدار نصاب را بدزدد از حرز و ثابت شود، واجب است بر دزد که مال را پس دهد، و اگر تلف شده باشد، مثل یا قیمت آن را بدهد، و حاکم شرع می فرماید: که چهار انگشت او را از بندی که متصل به کف است از دست راست می برند، و کف دست و انگشت ابهام (۴) را

۱- ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی ابن بابویه(- ۳۸۱).

۲- محمد بن احمد بن جنید(- ۳۸۱) مؤلف کتاب الاحمدی، از قدمای فقهاء شیعه است.

۳- فروع کافی ۷: ۲۲۲.

۴- انگشت ابهام: انگشت بزرگ و پهن دست که شست می باشد.

برای او می گذارند برای وضوء و نماز، نه به نحوی که سنّیان می گویند که از بند دست می برند، و اگر بعد از بریدن دست در مرتبه دوّم دزدی کند پای چپش را می برند از مفصل میان قدم، و پاشنه را برای او می گذارند که در نماز تواند ایستاد، نه روش سنّیان که از قوزک می برند، و اگر مرتبه سیّم دزدی کند بعد از بریدن دست و پا در زندان او را همیشه حبس می کنند، و اگر در زندان نیز از حرز بقدر نصاب بدزدد او را می کشند، و اگر چند دزدی یک بار ثابت شود یک مرتبه دست راستش را می برند، و در این مقام چند مسأله محل خلاف و اشکال است.

اوّل آن که کسی که در مرتبه اوّل دزدی کند و دست راست نداشته باشد، مثل آن که به قصاص یا به جهت دیگر غیر دزدی بریده شده باشد، در این صورت خلاف است، بعضی گفته اند: دست چپش را می برند، و بعضی گفته اند: پای چپش را می برند، و بعضی از متأخرین احتمال داده اند که بریدن بالکلّیه ساقط شود، و مسأله خالی از اشکال نیست.

دوّم: آن که دزدی کند و دست راستش شل باشد، مشهور آن است که دست راستش را می برند، و بعضی گفته اند: نمی برند، برای آن که دست شل را که ببرند خون آن را قطع نمی توان کرد، و باعث قتل او می شود، بلکه دست چپ او را می برند، یا پای چپش را، یا حبس می کنند او را.

سیّم: آن که دزدی کند و دست چپ نداشته باشد، یا دست چپش شل باشد، اشهر آن است که دست راستش را می برند، و بعضی گفته اند: نمی برند، و او را در زندان حبس می کنند، و در صورتی که هر دو دستش شل باشد نیز این خلاف هست.

چهارم: آن که حدّادی که دستش را می برد، اگر به غلط دست چپش را ببرد، بعضی گفته اند: بریدن دست راست ساقط می شود، و اکثر گفته اند: دست راستش را می برند، دیه دست چپ را به او می دهند.

و مشهور آن است که بعد از بریدن دست، سنّت است که دستش را داغ کنند تا خون بند شود، و او را نکشد.

فصل چهارم: در بیان طریق ثبوت حدّ دزدی

است، و آن موافق مشـهور بدو گواه هست، یا بدو مرتبه اقرار کردن، و بعضی گفته اند: به یک اقرار نیز ثابت می شود، و خالی از قوّتی نیست، و بنا بر مشـهور اگر یک مرتبه اقرار کند مال را از او می گیرند، و حد نمی زنند تا مرتبه دیگر اقرار کند، و اگر غلام یا کنیز اقرار کننـد بـدزدی اعتبار نـدارد، دیگر آن که آقا تصدیق ایشان بکند، و اقراری که از روی جبر و شـکنجه باشـد بحسب شـرع اعتبار ندارد، هر چند عین مال دزدیده را بیاورد، و بعضـی گفته اند: که اگر بعد از اقرار عین مال دزدی را بیاورد حد ثابت می شود، و روایتی بر این مضمون وارد شده است (۱).

فصل پنجم: در بیان بقیه احکام

مطلب اوّل: در حکم کفن دزد که قبر را شکافته باشد، و کفن را دزدیده باشد

چند قول است:

اول: آن که دستش را می برند مطلقا، خواه قیمت کفن بقدر نصاب باشد، و خواه نباشد.

دوّم: آن که اگر کفن بقدر نصاب بوده و دزدیده است دستش را می برند و الّا نمی برند، بلکه تعزیرش می کنند.

سیّم: آن که در مرتبه اول نصاب شرط است، و در مرتبه های دیگر دستش را می برند هر چند کمتر از نصاب باشد.

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۱۰۶ ح ۲۸.

چهارم: آن که اگر کفن دزدیده است مطلقا دستش را می برند، و اگر عادت به نبش قبر کرده است دستش را می برند هر چند کفن برنداشته باشد.

پنجم: آن که دستش را نمی برند مطلقا، خواه کفن برده باشد، و خواه نه، و خواه کفن بقدر نصاب باشد، و خواه نه مگر آن که مکرر این کار کرده باشد که دستش را می برند، و اشهر قول دوّم است.

مطلب دوّم: اگر کسی آدمی را بدزدد اگر بالغ است آن که دزدیده اند دستش را نمی برند

و اگر نابالغ است اگر طفل مميّز است که تمییز میان نیک و بد می کند باز نمی بزّند، و اگر کودک غیر مميّز است اگر بنده است و آن را از حرز دزدیده است و قیمتش بقدر نصاب هست دستش را می برند، و اگر آزاد باشد بعضی گفته اند دستش را نمی برند، و بعضی گفته اند: دستش را می برند نه برای دزدی بلکه برای آن که فساد در زمین کرده است، و ظاهر از اقوال و اخبار آن است که اگر کودک مميّز آزاد یا مرد بالغ آزاد را بفروشد باز دستش را می برند، و خلاف مشهور است.

مطلب سیّم: کیسه بر، و طرّار

طرّار(۱)، که از جیب و بغل مردم زر می ربایند، اکثر علماء گفته اند: که اگر از جیب جامه بالا بدزدد نمی برند دستش را، و اگر از جیب جامه زیر بدزدد می برند، و بعضی گفته اند: اگر زری را مثلا در جامه خود گذاشته بسته باشد، اگر از اندرون بسته است دست می برند، و اگر از بیرون بسته است نمی برند، و ظاهر روایت [روایات] غیر این است.

و طرّادان و عیّاران که علانیّه دستار و اشیاء می ربایند دست بریدن نیست ایشان را، بلکه تعزیر می کنند.

۱- کیسه بر.

مطلب چهارم: کسی که خوردنی بدزدد در سال قحط دستش را نمی برند

، زیرا که فی الجمله عذری هست ایشان را، و در باب قطع دست کسی که جامه کعبه معظّمه را بدزدد خلاف است، و اشهر آن است که نمی برند، و هم چنین خلاف است که کسی که در خانه بسته را بدزدد دستش را می برند یا نه؟ و هم چنین کسی که شتران و حیوانات و غیر آن را بدزدد در وقتی که مالك، یا اجیر مالك نظر به آن ها کند، می برند یا نه؟ و مشهور در اینها آن است که نمی برند.

مطلب پنجم: کسی که دو مرتبه دزدی کند و هر دو در یک مجلس، نزد حاکم شرع ثابت شود

، دست راستش را می برند، و پایش را نمی برند، و خلاف است که آیا بدزدی اوّل می برند یا بدزدی دوّم، و فائده در عفو کردن یکی ظاهر می شود، و اگر گواهان بدزدی اوّل گواهی دادند و بعد از دست بریدن بدزدی دیگر گواهی دادند مشهور آن است که پای چپش را بدزدی دوّم می برند، و بعضی در بریدن پا در این صورت توقّف کرده اند.

مطلب ششم: اگر دو کس در را بشکنند، و قدر یک نصاب را هر دو با هم بدر آورند

، بعضی گفته اند: دست هر دو را می برند، و این احوط است.

مطلب هفتم: اگر کسی چیزی بدزدد و در میان خانه بلع کند و بیرون آید

، اگر آن بلع کردن آن را فاسد می کند و بحسب عادت برنمی گردد، و پیش از فاسد شدن بیرون نمی آید مانند طعامی که بخورد دستش را نمی برند، و اگر بحسب عادت بیرون می آید بی نقصانی، یا اگر ناقص شود قیمتش از نصاب کمتر نمی شود دستش را

می برند، مثل آن که اشرفی، یا دانه یاقوتی، یا مرواریدی را بلع کند و درست دفع شود علی المشهود بین الاصحاب.

مطلب هشتم: اگر کسی شراب یا خوک بدزدد خواه از مسلمان، و خواه از ذمّی که در امان باشد

دست بریدن بر او نیست، و هم چنین اگر طنبور، یا سرنا، یا دف، یا نای و امثال اینها از آلات حرام را بدزدد و اگر ظروف طلا و نقره را بدزدد، و گفته اند:

اگر برای شکستن برداشته باشد بر او حد نیست، و اگر برای دزدی برداشته و قیمت شکسته اش بقدر نصاب هست حد بر او لازم می شود.

باب پنجم: در حد محارب است

فصل اوّل: در معنی محارب

است، و آن کسی است که حربه و سلاحی برهنه کند از برای ترسانیدن مردم، خواه در دریا، و خواه در صحرا، و خواه در شب، و خواه در روز، و خواه در آبادانی، و خواه در بیابان، اگر همه حربه عصائی باشد یا سنگی باشد، و مشهور آن است که زن و مرد هر دو در این باب یک حکم دارند، و بعضی گفته اند: زن محارب نمی شود، و بعضی شرط کرده اند که از اهل ریبه و تهمت باشد، و بعضی شرط کرده اند که کسی باشد که مردم از او بترسند، اگر مرد ضعیفی باشد که کسی از حمله او نترسد هر چند قصد ترسانیدن کند محارب نیست، و اکثر این دو شرط را اعتبار نکرده اند، و بعضی از متأخران احتمال داده اند که شرط باشد که در عرف او را راهزن و قاطع طریق گویند.

و بهر تقدیر اگر کسی بر سبیل مزاح و بازی این کار کند محارب نیست.

و دیده بان راهزنان، یا کسی که مدد ایشان کند در غیر راهزنی که با ایشان در راهزنی داخل نشود در حد حکم راهزن ندارد، و دزدانی که به خانه ها می روند و به تغلب و استیلاء علانیّه مال می برند حکم محارب دارند، و اگر صاحب خانه با ایشان محاربه کند و کشته شوند خون ایشان هدر است، و عوض ندارد، هر چند دزد حربه با خود نداشته باشد، و اگر مطلب او مال باشد و امید غلبه داشته باشد جایز است جنگ کند، و جایز است متعرض نشود که مال را ببرد، مگر آن که بردن آن مال باعث هلاک او گردد، که با عدم ظن هلاک باید محاربه کند بنا بر مشهور و اگر غرض آن محارب عرض او باشد که خواهد با او، یا با زن او یا با محارم او عمل قبیحی کند، تا ظنّ هلاک نداشته باشد واجب است که مدافعه نماید، و اگر قصد هلاک او داشته باشد اگر ظنّ هلاک نداشته باشد و تواند گریخت مخیّر است میان جنگ کردن و گریختن، و اگر ظنّ هلاک داشته در محاربه و تواند گریخت موافق مشهور گریختن واجب است، و اگر نتواند گریخت مدافعه و مقابله واجب است، خواه ظنّ هلاک داشته باشد، و خواه

نداشته باشد، زیرا که در جنگ کشته شود بهتر است از آن که به مذلّت کشته شود، و در این صورتها اگر کشته شود ثواب شهید دارد.

فصل دوّم: در بیان حدّ محارب

است، حق تعالی می فرماید «إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ» (۱) یعنی نیست پاداش آنها که محاربه می کنند با خدا و رسول و سعی می نمایند در زمین از برای فساد مگر آن که بکشند ایشان را، یا بردار کشند، یا به برّند دستها و پاهای ایشان را مخالف یک دیگر، یا بیرون کنند ایشان را از زمین و میان علماء در این مسأله دو قول است: اوّل: آن که امام علیه السلام مخیّر است میان چهار امر:

اوّل: آن که او را گردن بزنند.

دوّم: آن که او را زنده بر دار کشند، و بر دار کشیدن ظاهرا نه به روش ملوک است که به گلو می آویزند، بلکه چوبی در زمین نصب می کنند و او را بر آن چوب به طناب می پیچند و می گذارند تا بمیرد، و غالبا تا سه روز زنده نمی ماند، هر گاه طعام و آب ندهند او را.

سیّم: آن که دست راست و پای چپش را به برّند.

چهارم: آن که او را از آن شهر بیرون کنند، و بهر شهر دیگر که برود بحاکم آن شهر بنویسند که او بیرون کرده شده است، با او طعام مخورید، و آب مخورید، و دختر به او مدهید، و خرید و فروش مکنید، تا آن که بشهر دیگر رود، و هم چنین نگذارند که در هیچ شهر قرار بگیرد، و مشهور این است که مدّتی ندارد تا زنده است چنین می کنند، و در روایتی وارد شده است که تا یک سال چنین می کنند (۲) و حمل کرده اند بر صورتی که توبه کند در اثنای سال، چنانچه روایت نیز ایمائی به آن دارد، و مذکور خواهد شد.

و اگر خواهد به بلاد کفّار رود مانع می شوند، و اگر رود بر می گردانند، و اگر

۱- سوره مائده(۵): ۲۳.

۲- فروع کافی ۷: ۲۴۷.

کفّار مانع شوند با ایشان قتال می کنند تا او را بگیرند.

قول دوّم: آن که اینها بر سبیل تخییر نیست، بلکه هر یک از اینها حدّ جماعتی است، اگر آدم کشته است و بس او را می کشند، و اگر آدم کشته است و مال هم برده است، مال را پس می گیرند، و دست راست و پای چپش را می برّند، پس او را می کشند و بر دار می کشند، برای عبرت، و اگر مال گرفته و نکشته است، دست راست و پای چپش را می برّند، و از شهر بیرون می کنند، چنانچه مذکور شد. و اگر جراحتی کرده است و مال را نگرفته است، قصاص جراحت می کنند و از شهرها بیرونش می کنند، و اگر حربه برهنه کرده و ترسانیده و نه جراحت زده و نه مال برده است، همین از شهرها بیرون می کندش و بس، و در روایتی از حضرت صادق علیه السلام منقول است (۱) که هر گاه راهزنی کند، و آدم بکشد او را می کشند، و اگر آدم بکشد و مال را هم ببرد او را می کشند، و بر دار هم می بندند. و اگر مال ببرد و بکشد دست راست و پای چپ او را می برّند، و اگر محاربه کند و نکشد و مال هم نبرد از زمین بیرونش می کنند، راوی پرسید که حدّ بیرون کردن چیست؟ فرمود که یک سال بیرون می کنند او را از شهری که این کار در آن کرده است بشهر دیگر، پس می نویسند به آن شهر که او را بیرون کرده ایم، با او طعام و آب نخورید، و به او دختر مدهید، تا بیرون رود به زمین دیگر، پس همین را می نویسند به آن جماعت، و پیوسته حالش چنین است تا یک سال چون چنین کنند توبه می کند، با خواری و مذلّت، و قول اوّل که تخییر است اشهر است میان متأخران. و چون اشهر آن است که این حد را امام علیه السلام جاری می تواند کرد نه دیگران، چندان فائده ای در تحقیق آن نیست، و اگر کسی را کشته باشد که کفو (۲) او باشد و بعوض او را توان کشت، وارث بحکم حاکم شرع قصاص می تواند کرد. و اگر عفو کند امام علیه السلام حد بر او جاری می سازد، و به عفو کردن وارث برطرف نمی شود.

۱- فروع کافی ۷: ۲۴۷.

۲- مانند و همتا.

فصل سیّم: در احکام متعلق به حد محارب

است، و در آن چند مسأله است:

اوّل: آن که کسی را که بر دار کشند زیاده از سه روز بر دار نمی گذارند، پس از دار به زیر می آورند و غسل می دهند، اگر بیشتر او را امر به غسل نکرده باشند، و کفن می کنند، و حنوط می کنند، اگر بیشتر نکرده باشند، و نماز بر او می کنند، و او را دفن می کنند.

دوم: کسی که بعد از سه روز بقصد دیدن دار کشیده برود خواه بطریق شرعی بدار کشیده باشند، و خواه بغیر آن، و خواه به جهت شرعی باشد، و خواه بغیر آن، و او را ببیند سنّت است که غسل کند، و بعضی واجب دانسته اند.

سیّم: شرط نیست در دست و پا بریدن محارب که مال بقدر نصاب دزدی برده باشد، یا از حرز بیرون آورده باشد، مجملا شرائط دزدی در اینجا معتبر نیست.

چهارم: محاربه ثابت می شود به یک اقرار، یا بدو گواه عادل.

پنجم: کسی که مندیل و جامه مردم را رباید، یا متاع از دکّان مردم رباید، یا به تزویر و رسالتهای دروغ یا کاغذهای ساخته به تزویر کند و مال مردم را گیرد، مال را از او پس می گیرند، و او را تعزیر می کند حاکم شرع، و دستش را نمی برند، و در روایتی وارد شده است که کسی که به رسالتهای دروغ مال مردم را گیرد دستش را می برند (۱) و اکثر علماء عمل نکرده اند. و کسی که بنگ یا داروی بی هوشی بخورد کسی دهد، و او را بیهوش کند، و مالش را برد او را تعزیر می کنند، و اگر عمل قبیحی کرده باشد حدّ آن عمل را بر او می زنند.

باب ششم: در بیان حدّ مرتد

فصل اوّل: در معنی ارتداد

۱- فروع کافی ۷: ۲۲۷.

است، و آن کافر شـدن بعـد از اسـلام است، به آن که اقرار کند که از دین اسـلام بدر رفتم، یا اظهار یکی از ادیان باطله کند، ماننـد دین یهودان، یـا ترسایـان، یـا گبریـان، یا انکار کنـد چیزی را که ضـروری دین اسـلام باشـد، یا اثبات کنـد چیزی را که ضروری است که داخل در دین نیست، یا کاری کند که صریحا دلالت بر خروج از اسلام و عدم اعتقاد به آن کند مثل آن که برای بت، یا آفتاب، یا ماه، یا سائر سـتاره ها سجده کند، یا برای مخلوقی بقصد خدائی او سجده کند، یا قرآن مجید را در میان قاذورات (۱) افکند، دانسـته، یا و العیاذ باللّٰه لگد بر قرآن، یا صحیفه کامله، یا کتب دعاء و حدیث اهل بیت علیهم السلام زند، یا بـدون ضـرورت در میان کعبه معظّمه، یا ضـرایح مقـدسه رسول خـدا و ائمه طاهرین صـلوات اللّٰه علیهم اجمعین بول یا غائط کنـد، یـا نجاستی در آنهـا بینـدازد، یا کعبه را از روی اهانت خراب کنـد و امثال اینها، و ندیـده ام کسـی از علماء رضوان اللّٰه علیهم ضـروریات دین را که منکر آنها کافر است ضبط کرده باشند، و فقیر در رساله عقائد (۲) اکثر آنها را ذکر کرده ام، مثل واجب بودن نمازهای پنجگانه، و عددهای رکعتهای آنها، و مشـتمل بودن آنها بر رکوع و سجود، بلکه بر تکبیره الاحرام و قیام و قرائت فی الجمله، و مشـروط بودن آنهـا به طهارت فی الجمله، و واجب بودن غسل جنابت، و حیض، و نفاس، و ناقض بودن بول و غائـط، و بـاد وضوء را، و وجوب غسل و کفن و نماز بر مردگان، و دفن ایشان، و وجوب زکاه و روزه ماه رمضان، و آن که خوردن و آشامیـدن به روش معتاد مأکول عادی را، و جماع در قبل زنان ناقض روزه است، و واجب بودن حـج، و مشـتمل بودن آن بر احرام و طواف کعبه و سـعی میان صفا و مروه، و وقوف عرفات، و وقوف مشعر، بلکه سر تراشیدن و قربانی کردن، و رمی جمرات کردن فی الجمله اعم از وجوب و

۱- نجاستها.

۲- این رساله معروف به اعتقادات است.

نـدب، و مطلوب بودن قربـانی در عیـد اضـحی، و وجوب جهـاد فی الجمله، و مطلوب بودن جمـاعت در نمـاز، و مطلوب بودن تصـدّق بر مسـاکین، و فضـیلت علم و علمـاء، و نیکی راست گویی که ضـرری نبخشـد، و بـد بودن دروغ که در آن مصـلحتی نباشـد، و حرام بودن زنا و لواط، و شـرب خمر، و حرمت گوشت سگ و خوک و خون و میته فی الجمله، و حرمت نکاح مادر و خواهر و دختر، و دختر برادر، و دختر خواهر، و عمّه و خاله، بلکه مادر زن، و خواهر زن با زن، حرام بودن ستم کردن، و مال مردم بردن بی سببی که محلل آن باشد، و حرمت قتل مؤمن بنا حق، و مرجوح بودن فحش و دشـنام بی سبب، و رجحان سلام کردن، و رجحـان نیکی بـا پـدر و مادر و خویشان، و بـدی عقوق ایشان، و مقرر بودن میراث فی الجمله، و مشـروع بودن بیع و شراء فی الجمله و سائر اموری که در دین اسـلام به مرتبه ای شـیوع یافته که هر که در اقاصی بلاد اسلام باشد و بادیه نشینان و لران و کردان همه می دانند کسی که انکار یکی از اینها کند مرتدّ است.

فصل دوم: در اقسام مرتد

، و احکام آنها است. اما اقسام مرتد یا زن است یا مرد، و مرد یا مرتدّ فطری است یا مرتدّ ملّی:

اوّل: زن مرتد، خواه مسلمان زاده، و خواه بعد از کفر مسلمان شده باشد، مشهور میان علماء آن است که او را نمی کشند، بلکه او را جبر بر توبه می کننـد، اگر توبه کرد از او قبول می کننـد، و اگر قبول توبه نکرد او را حبس می کننـد، و در اوقات نمازها می زنند، که توبه کند، یا در حبس بماند تا بمیرد، و در حدیث صـحیح از حضـرت صادق علیه السلام منقول است (۱) که زن که مرتـد شود او را نمی کشـند، و خـدمت می فرماینـد او را خدمت شدیدی و از خوردنی و آشامیدنی آن قدر به او می دهند که نمیرد، و جامه های درشت و کنده (۲) او را می پوشانند، و از

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۱۴۳ ح ۲۶.

۲- مستعمل و کهنه.

برای نمازها او را می زنند، و در روایت دیگر وارد شده است که او را حبس مؤبد می کنند و در زندان کار بر او تنگ می گیرند. (۱)

دوّم: مردی است که مرتد شود و بر فطرت اسلام باشد، یعنی یکی از پدر و مادر او در هنگام بستن نطفه او مسلمان باشد، و این را مرتد فطری می گویند، و مشهور آن است که اگر او توبه کند توبه اش مقبول نیست، و بر هر حال او را می کشند، و همین که مرتد شد زنش بر او حرام می شود، و عدّه وفات می دارد، و مالش را میان ورثه اش قسمت می کنند، خلاف است که آیا میان خود و خدا توبه اش مقبول هست یا نه، بعضی گفته اند: مقبول نیست، و همیشه در جهنم خواهد بود، و اکثر محققین علماء را اعتقاد آن است که توبه اش نزد خدا مقبول است، پس اگر کسی بر ارتداد او مطّلع نشود، یا کسی نباشد که تواند او را کشت، و توبه کند عبادات و معاملاتش صحیح است، و از عذاب الهی نجات می یابد و لیکن اکثر گفته اند که مالش از وارث است به او بر نمی گردد، و زنش بر او حلال نمی شود.

سیّم: مرد مرتدّی است که پدر و مادرش کافر بوده باشند و او مسلمان شده باشد، و بعد از آن مرتد شود او را توبه می فرمایند، و اگر توبه کند توبه اش را قبول می کنند، و اگر توبه نکند او را می کشند، و در مدّت توبه نمودن خلاف است، بعضی گفته اند: آن قدر که دیگر امید توبه کردن او نباشد، و بعضی گفته اند:

موافق روایتی (۲) که سه روز او را تکلیف توبه می کنند و روز چهارم می کشند، و باید که اگر او را شبهه ای عارض شده باشد سعی نمایند در ازاله شبهه او، و اگر مکرر توبه کند باز مرتد شود در مرتبه سیّم یا چهارم علی الخلاف او را می کشند، و توبه اش را قبول نمی کنند، و کشنده مرتد امام است، یا نایب امام علیه السلام، و بعضی گفته اند: هر که بشنود می تواند کشت، و این قول خلاف مشهور است، اما اگر کسی بغیر امام و نایب امام او را بکشد گناه کرده است، و او را تعزیر می کنند، و بعوض نمی کشند او را، زیرا که او واجب القتل است، اما بد کرده است که بی رخصت امام علیه السلام او را کشته است.

۱- فروع کافی ۷: ۲۵۶ ح ۳.

۲- فروع کافی ۷: ۲۵۸ ح ۱۷.

فصل سیّم: در بیان سائر احکام

اوّل: فرزندانی که مرتد بیش از مرتد شدن بهم رسانیده حکم مسلمان دارند

، خواه فطری باشد، و خواه ملّی، و اگر مادر و پدر هر دو مرتد باشند و در حال ارتداد از ایشان فرزندی به همرسد موافق مشهور حکم مرتد دارند، و اگر مسلمانی یکی از ایشان را بکشد او را در عوض نمی کشند، و خلاف است که آیا او را به بندگی می توان گفت؟ اشهر و اقوی آن است که نمی توان گرفت، و بعضی گفته اند:

اگر در میان کافران حربی باشد می توان بنده کرد. و اگر در میان مسلمانان باشد نه، و بعد از بالغ شدن ایشان را تکلیف اسلام می کنند، اگر قبول اسلام نکردند می کشند.

دوّم: اگر کسی در حال غضب ردّه «۱» بگوید و دعوی کند که بی اختیار از من صادر شد

، یا در غیر حال غضب دعوی کند که بر سبیل سهو و غلط بر زبان من جاری شد، یا کسی مرا اکراه و جبر کرد و نسبت بحال او ممکن باشد از او می شنوند، و اگر در حال مستی ردّه بگوید، اشهر میان علماء آن است که مرتد نمی شود، و مستحق قتل نمی شود، و اگر عقل از او زائل شده باشد، و بعضی گفته اند: حکم مرتد دارد.

سوّم: ثابت می شود ردّه به یک مرتبه اقرار

، یا به گواهی دو گواه عادل.

چهارم: هر گاه زن مرتد شود عدّه طلاق می دارد

اگر در عدّه توبه کرد عقدش بحال خود است، و اگر توبه نکرد تا عده منقضی شد زوجیّت میان ایشان برطرف می شود، و این حیله ای است که بعضی از شیاطین تعلیم بعضی از زنان که خواهند از شوهرشان جدا شوند، و او راضی بطلاق نشود، می کنند، که پا بر قرآن مجید بگذارد تا مرتد شوی و توبه مکن تا عده منقضی شود، و در خانه شوهر حرام شوی، و آن ملعونه فکر نمی کند که اگر این باعث ارتداد او شود و بر این حالت بماند و در اثنای عده بمیرد ابد الآباد با کفّار در جهنّم معذّب خواهد بود، با آن که معلوم نیست که با ضرورت چنین عمل قبیحی موجب ارتداد گردد.

پنجم: کسی که ناسزا گوید به حضرت رسالت، یا فاطمه زهراء یا یکی از ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم اجمعین

، جائز است هر که را که بشنود او را بکشند اگر خوف ضرر بر جان و مال خود، یا احدی از اهل ایمان نداشته باشد، و در این باب ظاهرا خلافی میان علماء نیست، و در حدیث معتبر (۱) وارد شده است که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمود: که همه مردم در باب من مساویند، هر که از کسی بشنود که مرا به بدی یاد می کند و دشنام می دهد واجب است بر شنونده که او را بکشد، و او را نزد پادشاه مرافعه نکند، و بر پادشاه واجب است که هر گاه نزد او ثابت شود بکشد او را که بمن ناسزا گفته، و حضرت صادق علیه السلام فرمود: که هر که بشنود که کسی علی بن ابی طالب صلوات اللَّه علیه را دشنام می دهد، یا از او بیزاری می جوید و اللَّه که خونش حلال است، اما می ترسم که شما را بعوض بکشند و من هزار نفر ایشان را برابر یکی از شما نمی دانم (۲) یعنی اگر خوف داشته باشید که شما را بعوض بکشند مکشید. و کسی که دعوای پیغمبری کند، یا شک کند در پیغمبری محمد صلی اللَّه علیه و آله، بعضی گفته اند: که هر که بشنود می تواند کشت، و بعضی گفته اند که مخصوص حاکم شرع است.

۱- اصول کافی ۲: ۳۱۳ و تهذیب الاحکام ۱۰: ۸۴ ح ۹۶.

۲- تهذیب الاحکام ۱۰: ۸۶ح ۱۰۰.

باب هفتم: در بیان سائر حدود است، و بعضی از احکام متفرقه

فصل اوّل: در بیان حد سحر است، و جادو کردن

از جمله گناهان کبیره است، و اگر مسلمانی جادو کند، و ثابت شود، او را می کشند، و اگر کافر جادو کند و در امان باشد او را تعزیر می کنند. و از حضرت صادق علیه السلام منقول است: که کاهن ملعون است، و ساحر ملعون است(۱)و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که هر که برود به نزد، ساحری یا کاهنی، یا دروغ گویی و آن چه گوید تصدیق کند بتحقیق که کافر شده است بجمیع کتابهای خدا. (۲)

و در حدیث دیگر منقول است: که زنی آمد به نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله، و گفت: یا رسول اللّٰه من شوهری دارم و درشتی می کند نسبت بمن، و من جادوئی کردم که او را بر خود مهربان کنم؟ حضرت فرمود: اف باد بر تو، مکدّر کردی دین خود را، و تو را لعنت کردند ملائکه اخیار، و ملائکه فلک دوّار، و فرشتگان زمین پس آن زن توبه کرد، و روزها روزه می داشت و شبها بر پا می ایستاد، و پلاس پوشید، حضرت فرمود: که با اینها توبه اش مقبول نمی شود، مگر آن که شوهرش از او راضی شود (۳).

و گفته اند: سحر، سخنی است، یا نوشته ای است، یا عملی است که تأثیر کند در بدن آدمی یا دل او یا عقل او، مثل آن که کاری کنند که کسی را با کسی دوست کنند، یا دشمن کنند، و آن چه به قرآن و دعاء و اسماء مقدّس حق تعالی باشد که به خدا متوسل شوند در آنها داخل سحر نیست.

و آن چه به طلسمات و اعداد باشد سحر است، و اشکالی که در آنها تکسیر اسماء اللّٰه، و آیات کریمه می کنند محل اشکال است، و احوط آن است که آنها را نیز نکنند.

۱- وسائل الشیعه ۱۲: ۱۰۳ ح ۷.

۲- سفینه بحار ۱: ۶۰۵.

۳- من لا یحضره الفقیه ۳: ۲۸۲ ح ۱.

و شیخ بهاء الدین (۱) علیه الرحمه و الرضوان می فرماید: که دعاء و قرآن که برای مطلبی خوانند خوب است ندمند به دهان که دغدغه جادو در آن می شود.

و شیخ شهید علیه الرحمه، و دیگران از اقسام سحر شمرده اند، گفتن و نوشتن، و افسان کردن را، و در آتش دخنه (۲) کردن به عقاقیری چند که منسوب به کواکب می دانند، و گره زدن و دمیدن در آنها را، و استخدام ملائکه کردن، و نیز نجات ساختن (۳) و طلسمات (۴) نوشتن، و به آن ملحق گردانیده اند:

«شعبذه» را که امور غریبه ظاهر سازند از راه تردستی(۵)، چنانکه معرکه گیران می کنند و از جمله سحر یا از قبیل آن است:

«کهانت» یعنی خبر دادن از جن، و گفته اند: از جمله آن است:

چلّه ای که می دارند، و ریاضت می کشند برای دیدن جن، و تسخیر کردن ایشان، و عزیمت خواندن و قسم دادن به لفظی چند که معنی آنها مفهوم نمی شود، و به اعتقاد خود تسخیر ملائکه می کنند، که خدمتها به ایشان بفرمایند، و تسخیر جن می کنند برای نفع و ضرر به مردم، یا جنّیان و شیاطین را حاضر می گردانند، برای آن که خبرها از ایشان بپرسند، و نقل کنند، یا به اعتقاد خود جن را داخل بدن زنی یا کودکی می کنند که بر زبان او سخن بگوید، و خبرها بدهد. و بعضی اکثر اینها را داخل سحر گرفته اند، و بعضی را اعتقاد آن است که سحر حقیقتی ندارد، و محض خیال است و اثری بر آن مترتب نمی گردد، و بعضی قایلند که بر دو قسم است: بعضی محض تخیّل و تسویل است (۶) مانند شعبذه (۷) و بعضی اصل دارد، و اثرها نسبت به جمعی بر آن مترتب می شود از محبت و عداوت و عزّت و مذلّت و امثال اینها. و علامه حلی (رحمه اللّٰه علیه) (۸) گفته است: که گاه هست که سحر باعث کشتن و بیماری و جدائی میان مرد و زن می شود، و سبب محبت و عداوت

۱- محمد بن عز الدین حسین العاملی معروف به شیخ بهائی(۹۵۳- ۱۰۳۱).

۲- بخور و دود دادن.

۳- افسون و جادو.

۴- نوشته ای شامل اشکال و ادعیه که به توسط آن عملی خارق عادت انجام دهند.

۵- حقه بازی و نیرنگ زدن.

۶- آراستن چیزی برای فریب و گمراهی دیگران.

۷- چشم بندی.

۸- جمال الدین ابی منصور الحسن بن سدید الدین یوسف الحلی(۶۴۸- ۷۲۶).

میان دو کس می گردد، و اگر حلال دانـد و بکنـد کافر می شود، و اگر حرام دانـد و بکنـد، یا یاد گیرد، یا یاد دهد کافر نمی شود، و بعضـی گفته انـد کـافر می شود. و روایت کرده (اموی در مغـازی) که نجاشـی ساحران را طلبیـد که در ذکر عماره بن ولیـد دمیدند او دیوانه و حیران شد. و به صـحرا دوید، و با وحشـیان صـحرا محشور شد، و چنان بود تا زمان خلافت عمر، پس مردی را فرسـتادند که او را بگیرد، چون او را گرفت شـروع کرد به طپیدن و اضطراب، و گفت: بگذار مرا و اگر مرا سر ندهی می میرم، او را سر نداد، و در همان ساعت مرد.

و نقـل کرده انـد: که زن جـادوگری را یکی از امراء گرفت، پس شـوهرش آمـد دیوانه و حیران و گفت: بگوئیـد دست از من بردارد، آن زن گفت: بگوئید برای من رشـته چند بیاورند و درّی، چون آوردند گرهی چند بر آن رشـته ها زد با آن، در پرواز کرد و بر او دست نیافتند، تا اینجا سـخن علامه رحمه اللّٰه بود (۱)و حق این است که در ایّام جاهلیت و بیش از ظهور نبوّت، و انتشار آثار و انوار آن حضـرت کهانت (۲) و سـحر بسـیار بوده، و آثار عظیمه بر آنها مترتب می شده، اما بعد از سطوع انوار و شیوع آثار حضـرت رسالت و اهل بیت با جلالت آن حضرت صلوات اللّٰه علیهم اجمعین، و انتشار قرآن و دعاء و اسماء و تعوّذ (۳) اکثر مردم به آن هـا مثـل این زمانهـا آثارشان بسـیار ضـعیف گردیـده، خصوصا در صاحبان نفوس قویّه که اعتماد عظیم و توکّل کامل بر جناب مقدس الهی دارند. که در ایشان کم اثر می کند، و اکثر تأثیر آن در مردم ضعیف العقل است مانند زنان و کودکان و امثال ایشان.

فقیر شـنیدم از مرد ثقه از اصدقاء والد مرحوم خود (۴) که در زمان نوّاب گیتی سـتان علیه الرحمه و الغفران و الرضوان جوگی (۵) از هنـد آمـد بـاین بلاـد، و شـهرت عظیم کرد که منـاظر و طلسـمات و علـوم غریبه می دانـد، و مردم سـر او جمعیت عظیم کردند، و به سـعی بسـیار به او راه می یافتند، شخصـی مرا که به تکلیف بسیار به دیدن او برد و او ملتفت من نشد، و چون خود نیز قدری سعی در تحصیل علوم

۱- تحریر الاحکام ۲/ ۲۳۷.

۲- فالگوئی، پیشگوئی.

۳- دعایی که نوشته به گردن یا بازو بندند تا دفع چشم زخم و بلا کند.

۴- مرحوم محمد تقی بن مقصود علی الاصفهانی(۱۰۰۳- ۱۰۷۰).

۵- جوگی: فرقه ای از مرتاضان هند.

غریبه کرده بودم بر طبعم بسیار گران آمد، چون برخواستم به نزدیک او رفتم و در گوش او گفتم: که اگر آنها که دعوی می کنی یکی را در این شهر بعمل آوردی مردی، این را گفتم و بیرون آمدم، بعد از چند روز شنیدم که او تفحّص می کند و التماس می کند که من یک بار دیگر به دیدن او بروم، یکی از آشنایان او به سعی بسیار مرا به دیدن او برد، چون داخل شدم بر خلاف سابق مرا تعظیم و تکریم بسیار کرد، و مرا به خلوت برد و گفت به خدا سوگند می دهم ترا که به گویی که آن سخن که با من گفتی چه معنی داشت؟ و از چه جهت گفتی؟ گفتم مگر اثر صدقی از آن سخن یافتی؟ گفت: من نیامدم باین شهر مگر باین قصد که پادشاه و امراء و اعیان همه را تسخیر کنم و یک پسر و دختر در این شهر نگذارم، و بعد از آن که تو آن سخن گفتی هر عمل مجرّبی که داشتم کردم و هیچ اثر ندیدم، نمی دانم چه جهت دارد، من جواب گفتم که تو این اعمال را در بلاد کفر برای کافر چند کرده ای و اثر دیده ای، و اکنون به شهری داخل شده ای که آثار اسلام از طاعات و عبادات جمعی ایشان را فرو گرفته، و هیچ خانه ای نیست که چندین قرآن مجید و صحیفه کامله و کتب دعاء نباشد، و هیچ کس نیست که بر بازویش چندین تعویذ و دعاء نباشد، و سینه های ایشان مملو است از عقائد حقّه و قرآن و دعاء و دل ایشان قوی است به اعتماد بر خدا در چنین شهری جادوهای باطل توجه اثر می کند، و منظره های کفرآمیز تو چه کار از آنها می آید، این را که شنید دست مرا بوسید و روز دیگر سفر اختیار کرد، و روانه کفرآباد خود شد.

و سحر موافق مشهور به یک اقرار یا دو گواه عادل ثابت می شود.

فصل دوم: کسی که مردی را ببیند که اراده بدی نسبت بزن او، یا پسر او، یا غلام او دارد، به کمتر از زنا و لواط

می تواند متوجه دفع شود، و اگر در دفع کردن آن فاسق کشته شود خونش هدر است، و عوض ندارد، و بعضی محارم را نیز داخل کرده اند، مانند مادر و خواهر، و دختر و عمّه و خاله و دختر خواهر و دختر برادر.

فصل سیّم: کسی که بر خانه کسی مشرف شود از بامی

اگر چه بام خانه او باشد، یا از رخنه دیواری نظر به حرم مردم نامحرم کند، می توانند او را زجر و منع کنند، و منع کنند، و اگر ممتنع نشود می توانند بر او چوبی یا سنگی بیندازند، و اگر باین انداختن کشته شود خونش هدر است، و اگر محرم زنان باشد زجرش می توانند کرد، اما چیزی بسوی او نمی اندازند، مگر آن که زنان برهنه باشند که در این صورت تجویز سنگ یا چوب انداختن کرده اند، و اگر گشته شود، خونش هدر است، و باید که تا ممکن باشد به کمتر دفع کردن تعدی به زیاده نکند، مثل آن که اگر به سنگ ریزه ای تواند دفع کرد، سنگ بزرگ نزند، و اگر حیوانی از کسی رو به آدمی بیاید و برجر ممتنع نشود می توان کشت، و خونش هدر است

فصل چهارم: مشهور است که آقا غلام خود را حد می تواند زد

اگر کاری کرده باشد که مستوجب حد شده باشد، و اگر بقدر حد بزند او را بدون آن که عملی کرده باشد که مستوجب حد باشد، بعضی گفته اند: واجب است او را آزاد کند، و مشهور آن است که سنّت مؤکد است، و در حدیث صحیح وارد شده است که کفاره ای ندارد، و بغیر آن که او را آزاد کند (۱)

فصل پنجم: جمعی از علماء قائل شده اند: که پدر بر فرزند، و شوهر بر زن خود حد می تواند زد اگر مسأله داند

، و بعضی جائز ندانسته اند، و ظاهر کلام بعضی از فقهاء آن است که آقا و پدر و شوهر در صورتی حد می توانند زد که مجتهد باشند، و بعضی گفته اند: که اگر مسأله اجماعی باشد می توانند زد، و احوط آن است که غیر

۱- من لا یحضره الفقیه ۴/ ۵۲ ح ۹.

مجتهد نکند، اگر چه دور نیست که به تقلید مجتهد تواند کرد.

و بر هر تقدیر باید که علم بوقوع موجب حد داشته باشد، پس اگر به گواه ثابت شود، باید که نزد مجتهد ثابت شود

ششم: خلاف است که آیا مجتهد در زمان غیبت امام علیه السلام می تواند اقامه حدود بکند یا نه

، جمع کثیری از علماء را اعتقاد آن است مجتهد جامع الشرائط عادل می توانـد در زمان غیب اجراء جمیع حـدود بکنـد حتی دست بریدن و گردن زدن، و سنگسار کردن، و بر دار کشیدن، و بعضی گفته اند: حدودی که به کشتن نرسد جاری می تواند کرد، و بعضی گفته اند: آن چه منتهی به جراحت شود نیز نمی تواند کرد، و بعضی گفته اند: حد زدن مطلقا کار امام صلوات اللَّه علیه و نایب خاص او است، و مجتهد هیچ حدی را نمی تواند زد، و مسأله خالی از اشکال نیست، و تحقیق این مسأله پر ضرور نیست، زیرا که هر مجتهدی برأی خود عمل خواهد کرد. (۱)

۱- ولی قول حق در مسأله این است که در عصر غیبت، نیابت عامه از طرف امام علیه السلام به مجتهد مکلف، عادل و با کفایت واگذار شده. چنانکه آن حضرت در روایتی می فرمایند: «در پدیده های زمان و رویدادهای تازه به راویان احادیث ما مراجعه کنید، هر آینه حجت من بر شما هستند، و من حجت خدا بر ایشانم» «وسائل الشیعه ۱۸: ۱۰۱ ح ۹.» این حدیث شریف می رساند که ولی فقیه- در همه رویدادهای زمان و شئون جامعه به اندازه ای که مطابقت اصول زندگی را با شریعت اسلام تضمین نمایند- مرجع مردم می باشد، زیرا دستور مراجعه به آنها از جهتی که باز گو کننده احادیث ائمه و حاملین آئین اسلامند به آنها حق ولایت و سرپرستی بر اجراء احکام اسلام و نظارت کامل بر آنها می دهد.

باب هشتم: در بیان تعزیرات

فصل اوّل: در معنی آن

، و تعزیر در لغت بمعنی تأدیب است، و بحسب شرع عقوبتی، یا اهانتی است که بر گناهی کنند که فاعل آن مستوجب حد نباشد، و بعضی گفته اند: مقدار معیّنی برای آن نباشد، مطلقا یا غالبا، و چند فرق کرده اند میان حد و تعزیر: اوّل: عدم تعیین اندازه آن چنانچه مذکور شد.

دوم: مساوی بودن آزاد و بنده، مگر آن که عالم مصلحتی در تفاوت داند.

سیّم: تفاوت تعزیر در بزرگی و کوچکی گناه، بخلاف حد که تفاوت نمی کند، مگر در جائی که تعزیر با آن ضم شود.

چهارم: آن که متعلق تعزیر نیست که نسبت به فاعل معصیت باشد، مانند تعزیر کودک و دیوانه، بخلاف حد که بنا بر مشهور بر غیر مکلف وارد نمی شود.

پنجم: ساقط شدن تعزیر به توبه، بخلاف حد که بعد از ثبوت نزد امام ساقط نمی شود به توبه، مگر آن که به اقرار ثابت شده باشد، که امام در بعضی از حدود مخیّر است میان آن که بر او اقامه کند، یا ببخشد.

فصل دوّم: در بیان احکام تعزیرات

است، بدان که تعزیر امام و نائب امام علیه السلام را جائز است، بلکه واجب است بر هر که فعل حرامی کند، یا ترک واجبی کند، اگر چه به استخفافی و اهانتی باشد، یا زدن، یا حبس کردن، یا ملامت و سرزنش کردن.

و مشهور آن است که آن حدّی ندارد، و منوط برأی حاکم شرع است.

و بعضی گفته اند: از ده تازیانه است تا بیست تازیانه.

و بعضی گفته اند: از سه تازیانه است تا نود و نه تازیانه.

و بعضی گفته اند: کمترش حدّی ندارد، و زیاده اش می باید از نوع آن حد نسبت به آن صنف زیاده نباشد، مثل آن که تعزیر اعمالی که از قبیل زنا، یا مقدمات

آن باشـد، در آزاد کمتر از صـد تازیـانه باشـد، و در بنـده کمتر از پنجاه تازیانه باشـد، و در خوردن و آشامیـدن حرام کمتر از هشتاد تازیانه باشد، و هم چنین در دشنام کمتر از حد فحش باشد، و این قول خالی از قوّتی نیست.

و اکثر فقهاء گفته اند: که مکروه است غلام و کودک را زیاده از ده تازیانه زدن.

و در روایت معتبری وارد شـده است: که تأدیب کودک و بنده پنج تازیانه است، یا شـش تازیانه که به هموار‌ی بزنند (۱) و در روایت دیگر سه تازیانه در تأدیب کودک وارد شده است. (۲)

فصل سوّم: در بیان انواع تعزیر

است، و بعضی که در ابواب سابقه مذکور شده نیز اشاره به آن ها می شود، و آن پنجاه قسم است:

اوّل: کسـی که در روز ماه مبارک رمضان با زن خود جماع کند اگر زن نیز راضی بوده، هر یک را قضا و کفاره واجب است، و حاکم شـرع هر یک را بیست و پنج تازیانه می زنند، و اگر زن را جبر کرده است، مشـهور آن است که کفاره زن را مرد می دهد، و تازیانه زن را نیز بر مرد می زنند، یعنی او را پنجاه تازیانه می زنند.

دوّم: کسـی که زن آزادی داشـته باشـد، و کنیزی را بی رخصت او نکاح کند، و دخول کند هشت یک حد زنا می زنند او را، یعنی دوازده تازیـانه و نیـم، و در روایـت کلینی (۳) این تعزیر برای کسـی وارد شـده است: که ذمیه کافری بر سر زن مسـلمان بخواهد، و نیم تازیانه آن است، که میان تازیانه را بگیرند و بزنند.

و بعضی گفته اند: که سست تر و میانه حال بزنند، و اوّل اقوی است.

سیّم: دو مرد برهنه را که در زیر یک لحاف بیابند، بنا بر قولی که گذشت.

۱- وسائل الشیعه ۱۸: ۵۸۱ ح ۱.

۲- وسائل الشیعه ۱۸: ۵۸۲ ح ۲.

۳- فروع کافی ۷: ۲۴۱ ح ۸.

چهارم: مرد و زنی را که برهنه در یک لحاف بیابند، بنا بر مشهور که مذکور شد.

پنجم: کسی که به انگشت بکارت دختری را ببرد، و در حدیث صحیح (۱) وارد شده است که او را هشتاد تازیانه می زنند، و مشهور تعزیر است.

ششم: کسی که اقرار به زنا یا لواط کمتر از چهار مرتبه بکند.

هفتم: کسی که پسری را ببوسد.

هشتم: دو زن بیگانه که ایشان را برهنه در زیر یک لحاف بیابند.

نهم: کسی که شخصی را دشنامی دهد که فحش نباشد، و او مستحق اهانت نباشد، یا کنایه بگوید که صریح در فحش نباشد، مثل آن که بگوید که من حرام زاده نیستم.

دهم: آن که کسی بزن خود بگوید، که من ترا باکره نیافتم.

یازدهم: آن که طفلی یا دیوانه را فحش بگوید.

دوازدهم: دو مرد که یک دیگر را هر دو دشنام فحش بگویند، هر دو را تعزیر می کنند.

سیزدهم: کافری که سحر کند.

چهاردهم: طفل یا دیوانه که شراب خورند.

پانزدهم: کسی که شراب فرو شد و حلال نداند.

شانزدهم: کسی که به قهر و غلبه مال کسی را بگیرد و بگریزد، مانند طرّادان.

هفدهم: کسی که به کاغذهای ساخته و رسالتهای دروغ مال مردم را گیرد.

هجدهم: کسی که بنک بخورد کسی دهد، یا بیهوش دارد.

نوزدهم: کسی که جلق کند، و بدست خود استمناء کند تا منی بیاید.

بیستم: کسی که غلام خود را بکشد او را تعزیر می کنند، و کفاره می دهد، و قیمت غلام را نیز تصدّق می کند.

بیست و یکم: مسلمانی که کافری را بکشد که آن کافر در امان باشد.

بیست و دوم: کسی که در مجلس شراب باختیار خود بنشیند.

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۴۷ ح ۱۷۳.

بیست و سیّم: کسی که ماهی بی فلس را بخورد، یا بفروشد، یا سپرز (۱) حیوان یا سایر اجزای حرام حیوان را بخورد.

بیست و چهارم: طفل یا دیوانه ای که زنا یا لواط کنند.

بیست و پنجم: وطی کردن با چهارپایان.

بیست و ششم: کسی که زنی را بر عمّه یا خاله اش عقد کند بی رضای ایشان با علم به حرمت.

بیست و هفتم: کسی که زن یا متعه، یا کنیز خود را در حیض، یا نفاس از پیش جماع کند او را بیست و پنج تازیانه می زنند، ربع حد زنا کار.

بیست و هشتم: کسی که موی سر زنی را بتراشد، در روایت وارد شده است که او را می زنند، زدنی درد آورنده، و حبس می کنند او را، اگر موی سر زن رویید مهر مثل زن را می گیرند و بزن می دهند، و اگر نروئید دیه آن زن را می گیرند و به او می دهند. (۲)

بیست و نهم: کسی که عبادت واجبی را ترک کند و اصرار نماید.

سی ام: کسی که فعل حرامی بکند که حدی بر آن مقرّر نشده، و اصرار نماید، این دو طایفه را امام علیه السلام، یا نائب او تعزیر می نمایند، به آن چه مصلحت دانند، کمتر از حد شرعی، چنانچه مذکور شد.

سی و یکم: در حدیث موثق حضرت صادق علیه السلام مروی است: که مردی آمد به نزد حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و شکایت کرد که: یا رسول اللّٰه من مردی را سؤال کردم و قسم دادم بوجه اللّٰه، یعنی بر وی خدا مرا پنج تازیانه زد، حضرت پنج تازیانه دیگر بر او زد، و گفت: سؤال کن بوجه لئیم خودت. (۳)

سی و دوّم: بسند معتبر منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه مردی را دید که در مسجد قصه می خواند، او را تازیانه زد، و بیرون کرد (۴) و ممکن است که مراد قصّه های دروغ بوده باشد.

۱- غده ای است قرمز و کمی بنفش رنگ که در سمت چپ شکم در عقب معده و در جلو و بالای کلیه چپ در زیر حجاب حاجز قرار گرفته، و از صفاق پوشیده شده است. فرهنگ معین ۲/ ۱۸۲۴.

۲- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۶۲ ح ۶۹.

۳- تهذیب الاحکام ۱۰/ ۱۴۹ ح ۲۵.

۴- تهذیب الاحکام ۱۰: ۱۴۹ ح ۲۶.

سی و سیّم: در احادیث معتبره وارد شده است که کسی در مسجد الحرام بول یا غائط کند او را کتک سخت می زنند، و اگر در کعبه بکند او را از حرم بیرون می برند، و گردن می زنند. (۱)

سی و چهارم: در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که سود خوار را تعزیر می کنند، اگر بار دیگر بکند، باز تعزیر می کنند، اگر بار دیگر بکند او را می کشند. (۲)

سی و پنجم: در حدیث معتبر وارد شده است که کسی گوشت حیوان مرده یا خون، یا گوشت خوک بخورد او را تأدیب می کنند، و در مرتبه دوم نیز تأدیب می کنند، و در مرتبه سیم نمی کشند. (۳)

سی و ششم: در روایتی وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مکانی که مردم وضوء می ساختند، آمدند و نشستند که وضوء بسازند مردی آمد و خود را بر حضرت زد که افتادند که دستهای مبارکشان بر زمین آمد، حضرت بر خواستند و وضوء را تمام کردند، چون فارغ شدند سه تازیانه بر سر او زدند، و فرمودند: که دیگر با مسلمانان چنین مکن. (۴)

سی و هفتم: در حدیث معتبر وارد شده است: که کسی که گواهی دروغ بدهد، و نزد امام علیه السلام ثابت شود، تازیانه می زنند او را به قدری که مصلحت داند و او را بر دور محلات می گردانند، که مردم او را بشناسند، و گواهی او را قبول نکنند. (۵)

سی و هشتم: بعضی از علماء گفته اند: که اگر مردی و پسری که قرابتی میان ایشان نباشد، در حجره خلوت بیابند، محل تهمت باشند، یا مرد و زن نامحرمی را در یک خانه بیابند، و ریبه و تهمتی باشد، هر دو را تعزیر می کنند.

سی و نهم: کسی که با حلیله خود بعد از مرگ او جماع کند او را تعزیر می کنند.

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۱۴۹ ح ۲۷۰.

۲- تهذیب الاحکام ۱۰: ۱۴۵ ح ۴.

۳- در من لا یحضره الفقیه ۴: ۵۰ و تهذیب ۱۰: ۹۸ ح ۳۸. و در نسخ کتاب در مرتبه سیم به جای نمی کشند اشتباها می کشند نوشته شده است.

۴- فروع کافی ۷: ۲۶۹ ح ۴۱.

۵- وسائل الشیعه ۱۸: ۵۸۴ ح ۱.

چهلم: مرد یـا زن آزاد مسـلمان اگر غلامی را، یا کنیزی را، یا کافری را که در امان باشـد، یا کودکی را، یا دیوانه ای را فحش گوید او را تعزیر می کنند.

چهـل و یکم: بعضـی از فقهـاء گفته انـد: که اگر کسـی کوری را، یـا لنگی را یـا پیسـی را، یـا صـاحب خوره ای را باین آفتها سرزنش کند، مثل آن که بگوید: ای کوره، او را تعزیر می کنند.

چهل و دوم: اگر کسـی کارهائی را که موجب حد است در زمانهای شـریف بکند، مانند شب جمعه، و روز جمعه، و روز عید غـدیر، و عید فطر، و عید اضـحی، و ماه مبارک رمضان، یا روز مولد، یا روز مبعث، یا روز دحو الأرض (۱) یا در زمانهایی که بایـد در آنهـا محزون بود، مثل دهه محرم خصوصا شب و روز عاشورا، یا در مکانهای شـریف، ماننـد مسـجد الحرام، و مسـجد رسول صـلی اللّٰه علیه و آله، و مسـجد کوفه، یا یکی از مشاهد ائمه علیهم السـلام، یا در مسـجد جامع، گفته اند: با حد تعزیری ضم می کند حاکم شـرع، چنانچه امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه نجاشـی شاعر را که در ماه رمضان شـراب خورده بود هشـتاد تازیـانه زد، و شب او را نگـاه داشت، و در روز دیگر بیست تازیـانه زد، و فرمود: که این بیست تازیـانه برای این بود که جرأت کردی بر آشامیدن شراب در ماه مبارک رمضان. (۲)

چهل و سیّم: روایت معتبری وارد شـده است که هر گاه کافر ذمی مسـلمانی را فحش بگوید، و نسـبت دهد به زنا او را هشـتاد تازیانه برای فحش می زنند، و هشـتاد کم یک تازیانه برای حرمت اسلام می زنند، و سرش را می تراشند و در میان اهل دینش می گردانند، تا دیگران چنین کاری نکنند. (۳)

چهل و چهارم: هر گاه کسـی بگوید به گبری که از خواهر، یا عمه، یا خاله اش بهم رسـیده باشد، ای ولد الزنا، او را تعزیر می کنند، زیرا که ایشان این نکاح را صحیح می دانند.

چهل و پنجم: از حضـرت صادق علیه السـلام منقول است که دو کس را آوردند به نزد حضـرت امیر المؤمنین علیه السـلام که یکی به دیگری گفته بود ای پسر دیوانه، او در جواب گفته بود، توئی پسر دیوانه، پس امر کرد یکی را که دیگری را بیست

۱- روزی که زمین از زیر کعبه گسترش یافت، و آن روز بیست و پنجم ذی القعده است. مجمع البحرین ۱: ۱۳۴.

۲- تهذیب الاحکام ۱۰: ۹۴ ح ۱۹.

۳- تهذیب الاحکام ۱۰: ۷۵ ح ۵۰.

تازیانه بزنـد، و فرمود: که بـدان که او هم خواهـد زد، پس تازیانه را به دیگری داد و فرمود: که تو هم بیست تازیانه بزن او را. (۱)

چهل و ششم: در چند روایت وارد شده است که حضرت امیر علیه السلام کسی را که هجو (۲) مسلمانی می کرد تعزیر می نمود (۳) یعنی هجوی که فحش صریح نداشته باشد، و الا مستحق حد می شود. و ایضا از آن حضرت منقول است (۴) که اگر کسی به کسی بگوید، لا اب لک، یا لا امّ لک باید که چیزی تصدّق کند، و این دشنامی بوده است میان عرب، یعنی پدر مباد تو را، مادر مباد تو را.

چهل و هفتم: بسند صحیح منقول است که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه مردی به دیگری گفت که من به مادر تو محتلم شدم، آن مرد او را به خدمت آن حضرت آورد، و گفت این مرا فحش گفته است، حضرت فرمود: که خواب به منزله سایه است، اگر می خواهی سایه اش را تازیانه بزن، امّا ما او را کتک سخت درد آورنده می زنیم، که دیگر ایذاء مسلمانان نکند، و چنین سخنان بر روی ایشان نگوید، پس فرمود: که او را کتک سختی زدند. (۵)

چهل و هشتم: در حدیث معتبر منقول است که هر گاه زن شوهر داری زنا کند و حامله شود و بعد از وضع حمل فرزند خود را بکشد او را صد تازیانه برای کشتن فرزند می زنند، و بعد از آن سنگسارش می کنند، و اگر شوهر نداشته باشد و زنا کند و فرزند را بکشد او را صد تازیانه می زنند برای زنا، و صد تازیانه برای کشتن فرزند. (۶)

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۸۱ ح ۸۴.
۲- شمردن معایب کسی و نکوهیدن او.
۳- فروع کافی ۷: ۲۴۳ ح ۱۹.
۴- تهذیب الاحکام ۱۰: ۸۱ ح ۸۰.
۵- من لا یحضره الفقیه ۴: ۵۱ ح ۲.
۶- تهذیب الاحکام ۱۰: ۴۶ ح ۱۶۸.

چهل و نهم: در بعضـی از روایات وارد شده است که هر گاه مردی زنی را بخواهد و معلوم شود که شوهر داشـته است. مرد را حـد می زننـد، و زن را سـنگسار می کننـد، و اگر مرد را به نزد امام نیاورنـد پنـج صاع آرد تصدّق می کند، و صاعی یک من تبریزی و چهارده مثقال و ربعی است، و موافق مشـهور حـد مرد محمول است بر تعزیر هر گاه گمانی داشـته باشد و تقصـیر در تفحص کرده باشد.

پنجاهم: هر گاه آزادی و غلامی شـریک شونـد در کشـتن آزادی و وارث اختیار کشـتن آزاد کنـد امام بنده را تعزیر می کند، پهلوهای او را به تازیانه می زند.

و در روایـتی وارد شـده اسـت که حضـرت امیر المـؤمنین صـلوات اللّه علیه سه طـایفه را حبس می فرمـود: اطبـای جاهـل را، و مکاریان مفلس را، و علمای فاسق را برای حفظ بدن و مال و دین مردم. (۱)

مؤلف گوید: که ضـبط تعزیرات به نحوی که در این رساله شده در کتب احدی از علمای سلف رضوان اللّه علیهم نشده، بلکه عشری از اینها را ایراد ننموده اند، و بعضی را متفرق ذکر کرده اند.

۱- وسائل الشیعه ۱۸: ۲۲۱ ح ۳.

قسم دوّم: در بیان قصاص و دیات

مطلب اوّل: در بیان احکام قصاص

فصل اوّل: در بیان اقسام قتل

است، بدان که آدمی را به ناحق کشتن از اعظم گناهان کبیره است، حق تعالی می فرماید که «وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِیماً» (۱) یعنی هر که بکشد مؤمنی را عمدا پس جزای او جهنم است همیشه در آن خواهد بود، و غضب کند خدا بر او، و لعنت کند او را، و مهیا گرداند برای او عذاب عظیم را و در بعضی روایات وارد شده است که مراد از عمد آن است که برای ایمان او را بکشد.

و اکثر علماء خلود را تأویل کرده اند به مکث بسیار، و از حضرت رسالت پناه صلی اللّٰه علیه و آله منقول است که اول چیزی که خدا در آن حکم خواهد کرد خون مردم است، و فرمود: که بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت او است، که اگر اهل آسمان و زمین همه شریک شوند در خون مؤمنی خدا همه را سرنگون در آتش اندازد. (۲)

و در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که اعانت کند بر کشتن مؤمنی به نیم کلمه چون در صحرای محشر در آید در میان دو دیده او نوشته باشد که ناامید است از رحمت خدا. (۳)

و قتل بر سه قسم است: عمد، و شبیه عمد، و خطاء، و اکثر فقهاء گفته اند:

که قتل عمد آن است که قصد کند بالغ عاقل کشتن کسی را به فعلی که غالبا کشنده باشد یا نباشد و بکشد، یا قصد کشتن نداشته باشد و کاری بکند که غالبا کشنده باشد. و شبیه عمد آن است که قصد آن شخص داشته باشد، اما قصد کشتن نداشته باشد، و اتفاقا کشته شود، مثل آن که طفلی کتک کمی بزند که کشنده نباشد برای تأدیب و او بمیرد به آن کتک. و خطاء آن است که قصد آن شخص مطلقا نداشته باشد، و بر او بخورد و بکشد، مثل آن که تیری بیاندازد و

۱- سوره نساء(۴): ۹۳.

۲- وسائل الشیعه ۱۹: ۹ ح ۲.

۳- وسائل الشیعه ۸: ۶۱۵ ح ۲

به آدمی بخورد و او را بکشد، یا پایش بلغزد و بر روی کسی بیفتد و او بمیرد.

فصل دوّم: در بیان اقسام قتل عمد

اوّل: آن که خود مباشر باشد

، و آن چند قسم است:

اوّل: آن که قصد کشتن او داشته باشد و کاری بکند که غالبا کشنده است، مثل آن که به شمشیر گردنش را بزند، یا خنجری بر شکمش بزند که به اندرونش برسد، و خلافی نیست در این که این از قسم عمد است، و موجب قصاص است.

دوّم: آن که قصد کشتن نداشته باشد اما فعلی بکند که غالبا کشنده است، مثل آن که هزار چوب بر کسی می زند و قصد کشتن ندارد، یا آن که او را از عمارات رفیعی می اندازد و قصد کشتن ندارد، و در این قسم نیز ظاهرا خلافی نباشد که حکم عمد دارد.

سیّم: آن که قصد کشتن دارد اما کارش غالبا کشنده نیست، مثل آن که سنگ کوچکی انداخت بقصد کشتن و اتفاقا باعث کشتن او شد، و در این قسم خلاف است، اکثر گفته اند: حکم عمد دارد، و بعضی گفته اند: داخل شبیه عمد است که بعد از این مذکور خواهد شد.

چهارم: آن که قصد کشتن نداشته باشد و فعلش نیز غالبا کشنده نباشد، اما به اتفاق کشته شود، مثل آن که مشتی بر کسی زد و او مرد و اکثر علماء این را شبیه عمد می دانند، و بعضی این را نیز داخل عمد شمرده اند:

پنجم: اگر کسی نفس کسی را بگیرد در زمان قلیلی که غالبا این کشنده نمی باشد و او بمیرد، مشهور این است که اگر قصد کشتن داشته است عمد است، و الا شبه عمد، و بعضی مطلقا عمد می دانند.

ششم: آن که کاری بکند که کشنده نباشد، اما بیمار شود و از آن بیماری بمیرد، مثل آن که چند چوبی بر او زد که کشنده نبود و به سبب این بیمار شد و از آن بیماری مرد، اکثر این را داخل عمد می دانند، و بعضی احتمال شبه عمد داده اند اگر قصد کشتن او نداشته باشد.

هفتم: آن که کسی را در آتشی یا آبی بیندازد که او قادر بر بیرون آمدن نباشد و هلاک شود، حکم عمد دارد، و اگر تواند بیرون آمدن و تقصیر کند، یا تعمد کند و بیرون نیاید تا هلاک شود در این صورت او را بعوض نمی کشند، و خلاف است که آیا دیه می دهد، اکثر گفته اند: دیه نفس نیست بلکه دیه جراحت یا آفتی که به او رسیده تا وقتی که قادر بر بیرون آمدن بوده به وارث می دهد.

و بعضی گفته اند: دیه نفس می دهد، و اگر معلوم نباشد که می توانسته است بیرون آمدن، و نیامده، یا نمی توانسته، قصاص لازم می شود علی المشهور.

هشتم: کسی که جراحتی بر کسی بزند و مجروح مداوا نکند تا بمیرد و جراحتش قابل مداوا باشد، مشهور میان علماء آن است که او را بعوض می توان کشت، و چنین است حکم هر جراحتی که بر کسی بزند و او را بکشد، مثل آن که دست کسی یا انگشت کسی را ببرد و او به آن جراحت بمیرد، قصاص لازم می شود، خواه آن جراحت کشنده باشد، و خواه نباشد، و خواه قصد کشتن داشته باشد و خواه نه، و بعضی در صورتی که قصد کشتن نداشته باشد و جراحت کشنده نباشد اشکال کرده اند.

نهم: آن که فصّادی کسی را فصد کند و خون نبندد موضع فصد را تا هلاک شود، مشهور آن است که نه قصاص بر فصّاد لازم می شود و نه دیه، و بعضی احتمال لزوم قصاص داده اند.

دهم: آن که کسی خود را از بامی یا موضع مرتفعی به زیر افکند و بر شخصی بیفتد و آن شخص که در زیر است بمیرد، مشهور آن است که اگر آن افتادن کشنده باشد، یا قصد کشتن داشته باشد هر چند آن فعل کشنده نباشد قصاص لازم می شود، و اگر قصد قتل نداشته باشد و آن فعل غالبا کشنده نباشد شبه عمد است، و دیه بر او لازم می شود، و اگر قصد آن شخص در اصل نداشته باشد، و نداند که او در آن موضع هست، حکم خطاء دارد، و دیه بر عاقله است، و بر هر تقدیر آن شخص که خود را انداخته اگر بمیرد خونش هدر است، و اگر دیگری او را بیندازد، هر دو را ضامن است، به تفصیلی که مذکور شد.

یازدهم: اگر اقرار کند که من به جادو او را کشتم، زیرا که به گواه چنین امری که مبتنی بر قصد او است ثابت نمی تواند شد، خلاف است که به اقرار او آیا او را

بعوض می کشند؟ بعضی گفته اند: بمجرد اقرار او را بعوض می توان کشت، و شیخ طوسی «رحمه اللّه» گفته است: که سحر حقیقتی ندارد، و این قسم اثرها بر آن مترتب نمی شود، او را بعوض نمی کشند، اما برای حد سحر می کشند، چنانچه گذشت. (۱)

و بعضی گفته اند: که اگر بگوید به سحر او را کشتم و سحر من غالبا کشنده است، حکم عمد دارد، و اگر بگوید: نادرا می کشد، می پرسند که قصد کشتن داشتی یا نه؟ اگر گوید که قصد کشتن داشتم، باز حکم عمد دارد، و الا حکم شبه عمد دارد، و اگر گوید: باسم دیگری می خواستم بکنم و به غلط باسم او کردم، حکم خطای محض دارد، و دیه بر عاقله است.

نوع دوّم: آن است که او سبب شود و کشته شده خود مباشر شود

و آن چند قسم است:

اوّل: آن که زهر در طعامی کند و نزد کسی بیاورد و او بخورد و بمیرد، و اگر بداند که زهر در این طعام کرده اند، و عاقل و ممیز باشد، و دانسته بخورد، بر صاحب زهر نه کشتن خواهد بود، و نه دیه، و اگر ندانست که زهر در طعام کرده اند و خورد و مرد، اکثر گفته اند: که او را بعوض می کشند مطلقا، و بعضی گفته اند: اگر بقصد کشتن کرده است مطلقا می کشند، و اگر بقصد کشتن نکرده است، و آن مقدار زهر غالبا کشنده است، او را می کشند، و الّا از او دیه می گیرند، و اگر زهری در طعام صاحب خانه کرد و رفت و صاحب خانه آن طعام را یافت و خورد و سبب هلاک او شد بعضی مطلقا بدیه قائل شده اند، و بعضی گفته اند: حکم صورت سابقه دارد.

دوّم: آن که چاه عمیقی بر سر راه کسی بکند، و او را به خانه خود بطلبد و به نادانی آن مهمان در چاه بیفتد و بمیرد، موجب قصاص می گردد، موافق مشهور، و بعضی گفته اند: اگر افتادن در آن چاه غالبا سبب هلاک می شود، یا قصد قتل داشته است، حکم قصاص، و الا دیه ثابت می شود.

۱- کتاب الخلاف ۲: ۴۲۴ مسأله ۱۶.

سیّم: آن که کسی جراحتی بر کسی بزنـد و مجروح دوای زهر داری بر جراحت خود بگـذارد و بمیرد، و اگر جراحت کـاری بوده و او را از اسـتقرار حیات انداخته بوده، جارح را می توان کشت، و اگر جراحت کاری نبوده، و دوای سمّی با آن جراحت شریک شده و او را کشـته است، اگر معلوم باشد که آن جراحت کشـنده نبوده و آن دوا باعث کشتن او شده، وارث می تواند قصاص همان جراحت را بکنـد از جارح، و اگر قصاص توان کرد، و الّا دیه آن جراحت را بگیرد، و اگر معلوم نباشـد و بهر دو مرده باشد می تواند وارث نصف دیه را به جراحت زننده بدهد، و او را بعوض بکشد.

نوع سیّم: آن است که حیوانی با او در قتل شریک شود

، و آن نیز چند قسم است:

اوّل: آن که او را به دریـا افکنـد و مـاهی او را بلـع کنـد بیش از آن که به آب برسـد، در این صورت خلاـف است، بعضـی به قصـاص قائـل شـده انـد، و بعضـی بـدیه، و اوّل گویا قویتر است، و اگر ماهی دهان گشوده باشـد و او را دانسـته به دهان ماهی بیندازد، اتفاقا قصاص می توان کرد.

دوّم: آن که کسی را به نزد شیر درنده ای بیفکند که نتواند از آن گریخت و او را بکشد، یا سگ درنده ای را بر او حمله دهد و او را بدرد، مشهور آن است که قصاص می توان کرد، و بعضی بدیه قائل شده اند، و اول اوجه است.

سیّم: اگر ماری بدارد بر بدن کسـی که او را بگزد، یا مانع گریختن او شود تا مار او را بگزد، یا ماری را بیندازد به جانب او که او را بگزد و به آن کشته شود، در شق اول اتفاقا قصاص می توان کرد، و در دو شق دیگر بنا بر اشهر و اقوی.

چهارم: آن که جراحتی بر کسـی بزنـد و درنده یا گزنده ای مانند شـیر یا مار او را نیز بگزد و بهر دو جراحت بمیرد، اکثر گفته انـد که اگر دیه از او گیرنـد، نصف دیه می گیرنـد، و اگر قصاص کننـد او را نصف دیه به وارث او می دهند، و بعضـی گفته انـد: اگر قصاص کننـد نصف دیه نمی دهند، و گفته اند: همین حکم دارد اگر آزاد و بنده شـریک شوند در کشـتن بنده، اگر خواهند بنده را بعوض می کشند و نصف دیه آن بنده را از آزاد می گیرند، و به آقای غلام می دهند.

پنجم: آن که دستش را ببندد و در بیابانی که در آنجا درندگان می باشند بیندازد و او را درنده ای هلاک کند، مشهور آن است که او را قصاص نمی توان کرد، و می باید دیه بدهد، و بعضی احتمال قصاص داده اند.

نوع چهارم: آن است که انسانی با او در قتل شریک شود

، و آن نیز چند قسم است:

اوّل: آن که دیگری که اقوی و ادخل باشد در قتل با او شریک شود، مثل آن که مردی چاهی بکند، و دیگری بیاید و شخصی را در آن افکند و بمیرد در این صورت قاتل آن کسی است که او را به چاه انداخته و بر حفر کننده چاه چیزی لازم نمی شود. و هم چنین اگر شخصی کسی را از بلندی به زیر اندازد در میان راه کسی او را به شمشیر به دو نیم کند، قاتل آن کسی است که او را شمشیر زده هر چند اگر او شمشیر نمی زد او به افتادن می مرد.

دوّم: آن که شخصی کسی را نگاهدارد و دیگری او را بکشد، و شخصی دیگر نظر به او که کشته می شود کند، چنانچه ظاهر روایت، و قول بعضی از اصحاب است، یا دیده بانی برای ایشان کند که اگر کسی بیاید ایشان را خبر کند، چنانچه ظاهر کلام بعضی از علماء است، گفته اند: آن که کشته است بعوض می کشند، و آن که نگاهداشته است در زندان حبس می کنند تا بمیرد، چنانچه او را حبس کرد تا کشته شد. و آن که نگاه می کرده دیده هایش را کور می کنند.

سیّم: کسی که امر کند کسی را به کشتن کسی چند صورت دارد:

اوّل: آن که بالغ عاقل آزادی را امر کند که کسی را بکشد نباید بکشد هر چند داند که اگر نکشد کشته می شود، زیرا که در خون تقیّه نمی باشد، و اگر بکشد او را می کشند، و امر کننده را در زندان حبس می کنند تا بمیرد.

دوّم: آن که مأمور طفل غیر ممیّز، یا دیوانه باشد، خواه آزاد باشد، و خواه بنده، مشهور آن است که امر کننده را می کشند، و بر مأمور چیزی نیست، و این یکی از آن مواضع است که سبب قویتر است از مباشر.

سیّم: آن که مأمور طفل نابالغ باشد، و آزاد باشد، و ممیّز باشد، و نیک و بد و حلال و حرام را فی الجمله بفهمد، در این صورت مشهور آن است که بر هیچ یک

از آمر و مأمور قصاص نیست، و عاقله طفل می باید دیه به ورثه مقتول بدهند، و در این شق اقوال نادره دیگر هست.

چنانچه شیخ طوسی قائل شده است که طفل اگر ده سالش تمام باشد او را قصاص می کنند، و امر کننده را حبس مؤبد می کنند. (۱)

و ابن بابویه (۲) و شیخ مفید «رحمه اللّه علیهما» گفته اند: اگر کودک قدش پنج شبر (۳) باشد او را قصاص می کنند.

و بعضی احتمال قصاص کردن آمر، یا دیه او داده اند، و بنا بر قول مشهور دور نیست که کودک را تعزیر، و آمر را حبس مؤبد باید کرد.

چهارم: آن که غلام کودک ممیّز باشد بعضی گفته اند: قصاص بر هیچ یک نیست، و غلام را به بندگی می گیرند، ورثه مقتول بقدر جنایت او، و آقا را حبس مؤبد می کنند، و اگر غلام طفل غیر ممیّز باشد، آقا را می کشند، و بعضی گفته اند: دیه بر آقا لازم می شود.

پنجم: آن که مأمور غلام بالغ باشد، از روایات ظاهر می شود که مطلقا آقا را می کشند، و فرموده اند: که غلام آدمی را از بابت شمشیر و تازیانه آدمی است، و مشهور آن است که غلام را بعوض می کشند و آقا را حبس می کنند تا در زندان بمیرد، و بعضی گفته اند: که اگر آقا عادت کرده است که غلام خود را امر به کشتن مردم کند آقا را می کشند، و غلام را حبس مؤبد می کنند، و الّا غلام را می کشند، و آقا را حبس می کنند.

چهارم: آن که بگوید: مرا بکش، و اگر نکشی تو را می کشم، در این صورت جائز نیست او را بکشد، هر چند کشته شود، و اگر بکشد اکثر گفته اند: که هر چند بد کرده است اما چون به اذن او کرده است او را در عوض نمی کشند، و بعضی گفته اند: او را بعوض می توان کشت، و بنا بر مشهور که نکشند، بعضی گفته اند: دیه از او می گیرند، و بعضی گفته اند: دیه نیز ساقط است، و مسأله مشکل است.

۱- کتاب المبسوط ۷: ۴۴.

۲- ابی جعفر الصدوق محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی(- ۳۸۱).

۳- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۴۴ ح ۴ و من لا یحضره الفقیه ۴/ ۸۴ ح ۴.

پنجم: آن که کسـی را امر کنـد که خود را بکش، اشـهر آن است که اگر مـأمور صبی غیر ممیّز یا دیوانه است. آمر را قصاص می کننـد، زیرا که مباشـر در اینجـا ضـعیف است، و اگر صبی ممیّز یـا بالغ باشـد بر آمر چیزی لازم نمی شود اگر اکراه نکرده باشـد، و محض امر باشـد، و اگر او را اکراه کرده باشد که اگر خود را نمی کشـی من تو را می کشم در این شق خلاف است، بعضـی گفته انـد: آمر را می کشـند مطلقا، و بعضـی گفته انـد: نمی کشـند مطلقا، و بعضـی گفته اند: اگر بقتل شدیدتر تهدید نکرده است او را نمی کشـند، مثل آن که گوید که این کارد را بر شـکم خود بزن و الّا تو را به مقراض ریزه ریزه می کنم، در این صورت اکراه بعمل می آید، و آمر را می کشند، و این مسأله نیز در غایت اشکال است.

ششم: آن که دو گواه گواهی بدهنـد که فلاـن شـخص فلاـن مرد را کشت، و وارث به گفته ایشـان به نزد حاکم بیایـد و طلب قصاص کند، و بحکم حاکم او را بکشد، و بعد از آن معلوم شود که گواهی دروغ داده اند، قصاص تعلق به گواهان می گیرد، و اگر وارث داند که ایشان دروغ می گوید و قصاص کند، قصاص تعلق به وارث دارد.

هفتم: اگر دو کس بر او جراحت زننـد و هر دو سـرایت کنـد او را بکشـد هر دو قاتلنـد و حکمش مـذکور خواهد شد، إن شاء اللَّه، و اگر یکی مندمل شود و به اصلاح آید و دیگری سرایت کند او را بکشد، آن که جراحتش مندمل شده قصاص جراحت یا دیه جراحت را از او می گیرند، و او را نمی کشـند، و آن که جراحتش سرایت کرده است می توانند کشت، اما خلاف است که دید جراحت اوّل را به او می دهند و او را می کشند، یا نمی دهند؟.

نوع پنجم: هر گاه یک کس چند جراحت بر کسی بزند و سرایت کنند و او بمیرد

اگر مـوجب دیه باشـند خلاـفی نیست در آن که دیه نفس را می دهـد، و دیه جراحتهـا ساقـط می شود، و اگر موجب قصـاص باشند در آن سه قول است:

اوّل: آن که قصـاص جراحتها را می کننـد، و آخر او را می کشـند، مثل آن که دسـتش را و گوشـش را و بینیش را بریـده و او مرده، یا بعد از آن او را کشته، این

اعضای او را قطع می کنند، و بعد از آن او را می کشند.

دوّم: آن که ضعیف تر در قویتر داخل می شود و قصاصها ساقط می شود، و او را گردن می زنند.

سیّم: آن که اگر همه به یـک ضـربت شـده است قصـاص برطرف می شود، مثـل آن که به یک شمشـیر زدن چشـمها و بینی و دسـتها و پاهایش را قطع کرد و مرد، همین گردنش را می زننـد، و آنها ساقط می شود، و اگر به چنـد فعل کرده، همه را بعمل می آورنـد، مثل آن که اول چشـمهایش را کنـد بعـد از آن گوشـهایش را بریـد پس زبانش را بریـد، پس دسـتها و پاهایش را برید، وارث نیز چنین می کند، و اگر نمرد گردنش را می زند، و این قول اشهر و اقوی است.

فصل سیّم: در بیان احکام اشتراک جنایات است

اوّل: هر گاه چند نفر یک شخص را بکشند

، خواه همه بر او حربه بزنند که معلوم باشد. که حربه همه دخل در کشـتن داشته، یا همه او را بگیرند و از بام به زیر اندازند، یا به دریا اندازنـد، یا ریسـمانی در گلویش کنند و همه بکشـند تا بمیرد، قصاص به همه تعلق می گیرد، اما اگر یکی گوشـش را بریـد، و بـاقی بر او خنجر زدنـد تـا مرد، بر آن که گوش بریـده همان قصاص گوش است، و بر آنها قصاص نفس، و وارث که ولی خون است، اگر بدیه راضـی شود از همه یک دیه می گیرد، و اگر ده کس کشـته باشند از هر یک ده یک دیه می گیرد، و اگر خواهـد قصاص کنـد می تواند همه را بکشد، اما دیه زیاده از یک کس را به همه ورثه قاتلها می باید بدهد، مثل آن که ده کس باشند نه دیه می باید بدهد، و آن نه دیه میان ورثه ده نفر بالسویّه قسمت می شود، و وارث هر یک ده یک مجموع را می برد، و اگر یـک کس را بکشـد نه ده یک دیه را به ورثه آن که کشـته می دهـد، و آن را از نه قاتل زنـده می گیرد، از هر یک یک ده یک، و بر او نقصانی وارد نمی شود، و اگر دو کس را بکشـد بهر یک از وارث دو مقتول نه ده یک می دهـد، و از هشت نفر که نکشـته هشت ده یک می گیرد، و یک دیه تمام از کیسه او می رود، و اگر پنج نفر را بکشد چهار دیه از خود می دهد، و نیم دیه را از زنده ها می گیرد، و هم چنین اگر

چند نفر دست بر روی کاردی بگذارند و همه زور کنند و دست کسی را جدا کنند، اگر دیه بگیرد از همه یک دیه دست می گیرد، که نصف دیه آدمی باشد، و اگر بخواهد دست همه را می برد، و زیاده بر دیه یک دست را می دهد به ایشان، و اگر دست یکی را ببرد تفاوت دیه را از آنها می گیرد و به او می دهد، مثل آن که سه کس دست او را بریدند و او دست یک کس را ببرد، دو ثلث دیه دست را به او می دهد، و از دو نفر دیگر از هر یک ثلث دیه دست می گیرد، و از کیسه او چیزی نمی رود، و اگر دست دو تا را ببرد یک دیه دست از خود می دهد.

دوّم: هر گاه دو زن آزاد مسلمان در کشتن یک مرد شریک شوند

، می تواند هر دو را بکشد و چیزی ندهد، برای آن که دیه زن نصف دیه مرد است، و اگر زیاده از دو زن یک مرد را کشته باشند، می تواند همه را بکشد و تفاوت دیه را بدهد، و هم چنین اگر چند کنیز یا چند کافره ذمّیه مسلمانی را کشته باشند همه را می تواند کشت و تفاوت قیمت و دیه همه را با دیه مرد آزاد حساب می کنند، اگر قیمت با دیه مجموع زیاده از دیه مرد آزاد باشد زیادتی را می دهد.

سیّم: هر گاه مردی و زنی شریک شوند در کشتن مردی

، اگر دیه گیرد وارث هر یک نصف دیه را می دهد، و اگر هر دو را بکشد وارث نصف دیه می دهد، و مشهور آن است که نصف دیه را به ورثه مرد می دهد، و به ورثه زن چیزی نمی دهد، و بعضی گفته اند: ثلث را به ورثه زن می دهد و دو ثلث را به ورثه مرد می دهد، و اگر مرد را کشد زن نصف دیه مرد را به ورثه مرد می دهد بنا بر مشهور، و بعضی گفته اند:

نصف دیه خود را می دهد، و هر جا که رد باید کرد گفته اند اوّل رد را می دهند، و بعد از آن استیفای قصاص می کنند.

چهارم: هر گاه بنده و آزادی شریک شوند در کشتن مرد آزادی عمدا

وارث می تواند هر دو را بکشد، پس نصف دیه به ورثه آزاد می دهد، و اما غلام اگر قیمتش بقدر نصف دیه آزاد است بقدر جنایت او خواهد بود، و اگر قیمتش کمتر باشد آقا چیزی نمی دهد، و اگر قیمتش زیاده از نصف دیه باشد زیادتی را با آقا می دهد، تا بقدر دیه حر، و اگر قیمتش زیاده از دیه حر باشد زیادتی را اعتبار نمی کنند، و نصف دیه آزاد را به آقا می دهد، و اگر اختیار کشتن آزاد کند و بنده را نکشد نصف

دیه آزاد را به ورثه او می دهد، و آقا قیمت غلام را می دهد، اگر کمتر از نصف دیه آزاد باشد، و نصف دیه آزاد را می دهد، اگر کمتر از قیمت غلام باشد، و در صورت اوّل زیادتی که به وارث داده از کیسه او می رود، و اگر اختیار کشتن بنده تنها بکند و قیمتش بقدر نصف دیه باشد یا کمتر بر آقا چیزی لازم نمی شود، و وارث از آزاد نصف دیه می گیرد، و اگر قیمتش زیاده از نصف دیه آزاد باشد زیادتی را به آقا می دهد، مگر آن که زیادتی از نصف دیه آزاد باشد که آن را به آقا نمی دهد، و بقدر نصف دیه می دهد، و اگر اختیار کشتن هیچ یک نکند آزاد نصف دیه می دهد، و آقای غلام قیمت غلام را می دهد، اگر زیاده از نصف دیه نباشد، و اگر زیاده باشد نصف دیه را می دهد اگر وارث راضی شود، و الّا وارث بقدر جنایت از غلام مالک می تواند شد، که به بندگی بگیرد، و در مسأله اقوال دیگر هست که ذکر آنها موجب تطویل است.

پنجم: هر گاه غلامی و زنی شریک شوند در کشتن مردی

، اگر ورثه هر دو را بکشند به ورثه زن چیزی نمی دهند، و به آقای غلام نیز چیزی نمی دهند، اگر قیمتش زیاده از نصف دیه آزاد نباشد، و اگر زیاده باشد زیادتی را می دهند تا نصف دیه، و زیاده از نصف را نمی دهند، و اگر زن را بکشند به تنهایی غلام را به بندگی می توانند گرفت، مگر آن که قیمتش زیاده از نصف دیه مقتول باشد که زیاده را به آقا می دهند، و اگر غلام را بکشند و بس اگر قیمتش بقدر نصف دیه یا کمتر باشد چیزی به آقا نمی دهند، و اگر زیاده باشد، زیاده را می دهند تا نصف دیه آزاد، و از زن نصف دیه را می گیرند.

فصل چهارم: در بیان شرائط قصاص

شرط اوّل: مساوی بودن در آزادی یا بندگی

، و در آن چند مقصد است:

اوّل: در قتل عمد، مرد آزاد را بعوض مرد آزاد می کشند، و بعوض زن آزاد می کشند اما بشرطی که ورثه زن نصف دیه را بدهند به ورثه مرد، و زن آزاد را بعوض زن آزاد می کشند، و بعوض مرد آزاد می کشند و مشهور آن است که با کشتن زن بعوض مرد تفاوت دیه را نمی گیرند، و در روایتی وارد شده است که تفاوت را

می گیرند از مال زن، یعنی نصف دیه مرد. (۱) و کسی از علماء گویا صریحا باین قائل نشده است.

دوّم: در دیه اعضاء مرد و زن مساویند تا بثلث دیه کل برسد، چون دیه عضو بثلث رسید یا زیاده، دیه عضو زن نصف دیه عضو مرد می شود، مثل آن که مردی اگر یک انگشت زنی را ببرد ده شتر می دهد، و اگر دو انگشت زنی را به برّد بیست شتر می دهد، و اگر سه انگشت زن را ببرد سی شتر می دهد، و اگر چهار انگشت زن را به برّد بیست شتر برای آن که بثلث دیه رسید، در مرد چهل شتر است و در زن بیست شتر است.

سیم: غلام را بعوض غلام، و غلام را بعوض کنیز می کشند، اگر قیمت قاتل مساوی قیمت مقتول باشد یا کمتر باشد، و اگر قیمت قاتل زیاده باشد، بعضی گفته اند: قصاص کردن مشروط است به آن که تفاوت قیمت را به آقای قاتل بدهند، و اختیار قصاص با آقای مقتول است، اگر قصاص کند جائز است به نحوی که مذکور شد، و اگر دیه طلب کند تعلق می گیرد به بدن غلام، اگر غلام قاتل و مقتول مساوی باشد آقای مقتول می تواند او را به بندگی بگیرد، و اگر آقای قاتل قیمت غلام مقتول را بدهد، اکثر گفته اند فک می تواند کرد، بدون رضای آقای مقتول اشکالی دارد، و اگر قیمت قاتل زیاده باشد بقدر قیمت مقتول آقای او به بندگی می تواند گرفت، مثل آن که مقتول قیمتش پنج تومان باشد، و قاتل قیمتش ده تومان باشد، نصف قاتل را به بندگی می گیرد، و نصف دیگر از آقای قاتل خواهد بود، و اگر قیمت قاتل کمتر از مقتول باشد همان غلام را قصاص می تواند کرد، و زیادتی را آقای قاتل غرامت نمی کشد، اینها در صورتی است که عمدا کشته باشد، و اگر به خطا کشته باشد آقای قاتل اختیار دارد اگر می خواهد غلام را می دهد، و اگر می خواهد قیمت غلام را می دهد، و بعضی گفته اند: اگر قیمت غلام قاتل کمتر است قیمت قاتل را می دهد، و اگر قیمت مقتول کمتر است قیمت مقتول را می دهد، و اگر قیمت قاتل زیاده از قیمت مقتول باشد زیادتی از آقای قاتل خواهد بود.

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۱۸۰ ح ۱.

چهارم: اگر شخصی دو غلام داشته باشد و یک غلام او دیگری را بکشد، آقا اگر می خواهد قصاص می کند بعوض می کشد، و اگر می خواهد عفو می کند، و هم چنین اگر غلام آقای خود را بکشد اگر وارث خواهد می کشد او را، و اگر خواهد می بخشد.

پنجم: اگر بنده آزادی را بکشد عمدا بنده را بعوض می توان کشت، و وارث مخیّر است میان آن که او را بکشد، یا به بندگی بگیرد، بنا بر اشهر و اقوی، و بعضی گفته اند: بی رضا آقا به بندگی نمی تواند گرفت، و اگر غلامی جراحتی کند آزادی را عمدا، مجروح می تواند او را همان جراحت بکند، اگر مورد قصاص باشد، و اگر دیه طلب کند مولی باید دیه آن جراحت را بدهد، و بعضی گفته اند:

اگر دیه کمتر از قیمت غلام است دیه را می دهد، و الّا قیمت غلام را می دهد، و اگر مولی دیه ندهد اگر دیه جمیع قیمت غلام را احاطه کرده است غلام را به بندگی می گیرد، و اگر نه بقدر دیه آزاد به بندگی می گیرد، و اگر خواهد می گوید غلام را بفروشند و بقدر دیه برمی دارد و باقی از آقا خواهد بود، و اگر کشتن یا جراحت کردن به خطا باشد، آقا مخیّر است میان آن که دیه را بدهد، یا غلام را بدهد بقدر دیه.

و بعضی گفته اند: اگر دیه کمتر از قیمت غلام است دیه را می دهد، و الّا قیمت غلام را می دهد، و زیادتی دیه بر او لازم نیست.

ششم: اگر یک آزاد دو آزاد را بکشد عمدا، اگر ورثه هر دو مقتول اتفاق کند بر کشتن قاتل طلب دیه نمی توانند کرد، و اگر ورثه یکی از کشته شده ها بدون رضای ورثه دیگری بکشند بعضی گفته اند ورثه مقتول دیگر دیه می توانند گرفت از مال قاتل، و بعضی گفته اند: ایشان را حقی نمی ماند، و مسأله اشکالی دارد.

هفتم: هر گاه آزادی دست راست دو آزاد را عمدا ببرد، برای اوّل دست راستش را می برّند، و برای دوّم دست چپش را می برند، و اگر دست سه کس را به برّد، اکثر گفته اند برای سیّم پای راستش را می برّند، و اگر دست چهارم را ببرد پای چپش را می برند، و بعضی از علماء گفته اند در مرتبه سیّم و چهارم دیه می گیرند، و پاهایش را بعوض دست نمی برند، و در مرتبه پنجم و زیاده خلافی نیست که دیه می گیرند.

هشتم: اگر غلامی دو آزاد را بترتیب بکشد یکی بعد از دیگری، بعضی گفته اند که مطلقا تعلق به ورثه آخر دارد، و مشهور آن است که اگر ورثه اوّل او را به بندگی گرفته باشند و بعد از آن دوّم را کشته باشد غلام از ورثه دوّم خواهد بود، و الّا از ورثه اول خواهد بود.

نهم: جراحتها که بر بنده واقع شود اگر در آزاد مقدّری دارد نسبتی که آن مقدّر بدیه آزاد دارد همان نسبت را نسبت به قیمت بنده رعایت می کنند، مثل آن که در آزاد اگر یک دست او را ببرند یا یک چشم او را کور کنند، یا پای او را ببرند نصف دیه آزاد در هر یک باید داد، اگر یکی از این جنایتها بر بنده وارد شود نصف قیمت باید داد، و اگر جراحت و جنایتی باشد که در آزاد دیتی وارد نشده باشد در بنده ملاحظه می کنند که اگر این عیب را نداشته باشد قیمتش چند است، و با این عیب قیمتش چند است آن تفاوت ارش جنایت او است، در اینجا آزاد را قیاس به بنده می کنند، یعنی فرض می کنند که این آزاد اگر بنده بود چند می ارزید، و با این جنایت چند از قیمتش کم می شد، آن نسبت را با دیه ملاحظه می کنند و می گیرند، مثل آن که اگر بنده بود و به سبب این جنایت نصف قیمتش کم می شد نصف دیه آزاد را می گیرند.

دهم: هر گاه آزادی بر بنده جنایتی کند که مساوی تمام قیمت او باشد مثل آن که دو دست او را یا دو پای او را یا ذکر او را ببرد که هر یک از اینها در آزاد مساوی تمام دیه است و در بنده مساوی تمام قیمت در این صورت آقا مخیّر است میان آن که غلام را بدهد و تمام قیمت بگیرد، یا غلام را نگاه دارد و هیچ نگیرد، و بعضی گفته اند: که اگر اوّل غلام را غصب کند و آخر چنین کاری بکند در این صورت آقا هم غلام را می گیرد و هم قیمتش را، و در هر دو صورت اگر جنایت مستوعب قیمت نباشد غلام را نگاه می دارد و ارش جنایت را می گیرد، مثل آن که یک دست غلام را ببرد، غلام از آقاست، و نصف قیمت را می گیرد، و اگر جنایت مستوعب قیمت را دو کس بکنند، مثل آن که یک دستش را یک کس ببرید، و دیگری دست دیگرش را ببرید، اکثر گفته اند: آقا غلام را نگاه می دارد و از هر یک نصف قیمت می گیرد، و بعضی گفته اند: غلام را بهر دو می دهد، و از هر یک نصف قیمت می گیرد.

شرط دوّم: در قصاص آن است

که قاتل و مقتول در دین مساوی باشند، و در این باب چند مطلب است:

اوّل: آن که مسلمان را بعوض کافر نمی کشند، خواه کافر جزیه (۱) دهد یا در امان مسلمانی باشد، یا حربی (۲) باشد، و اگر جزیه ده را بکشد که از یهودان یا ترسایان یا گبران باشد، حاکم شرع او را تعزیر می کند، و دیه ذمّی می دهد، چنانچه مذکور خواهد شد، إن شاء اللّه، و اگر عادت کرده باشد به کشتن ایشان و مکرر کشد، میان علماء خلاف است، بعضی گفته اند: که او را می کشند به قصاص، بعد از آن که وارث کافر تفاوت دیه مسلمان و ذمی را به وارث مسلمان بدهد.

و بعضی گفته اند: که امام او را بحد می کشد، که فساد در زمین می کند، نه قصاص و تفاوت دیه نمی گیرند.

و بعضی گفته اند: مطلقا او را نمی کشد، که فساد در زمین می کند، نه قصاص و تفاوت دیه نمی گیرند.

و بعضی گفته اند: مطلقا او را نمی کشند، بلکه تعزیر می کنند، و دیه ذمی را می گیرند، و مرد ذمی را بعوض مرد ذمی و زن ذمّیه می کشند، و اگر مقتول زن باشد نصف دیه ذمی را ورثه زن می دهند به ورثه قاتل، و زن ذمّیه را بعوض مرد ذمی و زن ذمّیه می کشند. و اگر بعوض مرد کشند چیزی ورثه زن نمی دهند، چنانچه در مسلمان گذشت.

دوّم: اگر کافر ذمی مسلمانی را بکشد عمدا، اشهر آن است که او را و مالش را به ورثه مقتول می دهند، اگر خواهند او را می کشند بر حضرت امام، و اگر خواهند به بندگی می گیرند، و فرزندان نابالغ او را نیز به بندگی می گیرند.

و بعضی گفته اند: فرزندان او را به بندگی نمی توان گرفت، و خالی از قوّتی نیست.

و بعضی گفته اند: اگر او را به بندگی بگیرند مالش از ایشان خواهد بود، و اگر

۱- جزیه: مالیاتی است که اهل کتاب سالانه به دولت اسلامی می پردازند.

۲- کفّار بر دو قسم هستند: حربی، و ذمی، یهود و نصاری و مجوس که در زیر سایه دولت اسلامی هستند و به قوانین مملکت احترام می گذارند و مالیات می پردازند آنها را اهل ذمه می نامند، و غیر آنها از کفار حربی هستند.

او را بکشند مالش را نمی گیرند، و مدلول روایت معتبر که در این باب وارد شده است، که او را و مالش را به ورثه مقتول می دهند، اگر خواهند او را می کشند، و اگر خواهند بنده خود می گردانند، و فرزندان در حدیث ذکر نشده (۱) و اگر بعد از کشتن مسلمان، مسلمان شود او را می توان کشت، و اسلام مانع قتل او نمی شود، یا او را می کشند، یا دیه از او می گیرند و متعرّض اموال و اولاد او نمی شوند، اما او را به بندگی نمی توان گرفت، و اگر بعد از آن که او را به بندگی گرفتند مسلمان شود بندگی او برطرف نمی شود، اینها همه در صورتی است که مسلمان را بعمد کشته باشد، و اگر به خطا کشته باشد، شیخ طوسی «رحمه اللّه» گفته است: که اگر مالی دارد دیه را از مال او می گیرند، و اگر مالی ندارد امام علیه السلام دیه را از بیت المال می دهد، زیرا که ایشان به منزله بندگان امامند، و جزیه به امام می دهند. (۲)

و شیخ مفید «رضی اللّه عنه» گفته است: که در خطاء دیه را از عاقله او می گیرند. (۳)

و ابن ادریس (۴) گفته است: دیه را مطلقا امام علیه السلام می دهد، خواه مال داشته باشد و خواه نه. (۵)

مؤلف گوید: که در شبه عمد ظاهر ادله آن است که دیه را از مال ذمّی بگیرند.

سیّم: اگر کافری کافر دیگر را بکشد و مسلمان شود، او را بعوض نمی کشند، و اگر کشته شده از اهل ذمّه باشد، دیه او را می دهد.

چهارم: اگر ولد الزنا را مسلمان حلال زاده بکشد مشهور آن است که اگر بیش از بالغ شدن ولد الزنا باشد او را بعوض نمی کشند.

و ظاهر کلام ایشان آن است که دیه هم ندارد، و اگر بعد از بلوغ ولد الزنا و اظهار اسلام او را بکشد مشهور آن است که او را بعوض می کشند.

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۱۹۰ ح ۴۷.

۲- المبسوط ۷: ۱۸۳.

۳- لم اجده فی التهذیب بل فی الکافی لأبی الصلاح الحلبیّ/ ۳۹۵.

۴- ابو جعفر محمد بن منصور ابن ادریس الحلی(۵۵۸- ۵۹۸).

۵- کتاب السرائر باب القود بین الرجال و النساء و العبید و الاحرار و المسلمین و الکفار.

و بعضی گفته اند: حکم کافر دارد، و حلال زاده را بعوض او نمی کشند.

پنجم: اگر کافر ذمّی مسلمانی را که مرتدّ شده باشد بکشد، گفته اند: او را بعوض می کشند، و اگر مسلمانی مرتد را بکشد قصاص نمی کنند اجماعا، و در دیه خلاف است، و مشهور آن است که دیه هم ندارد، و اگر مرتد ذمّی را بکشد خلاف است که آیا او را بعوض می کشند یا نه؟ و مسأله اشکالی دارد.

ششم: اگر کسی را که قصاص بر او واجب شده باشد غیر وارث مقتول بدون اذن او بکشد، مشهور آن است که او را بعوض می توان کشت، و اگر کسی بر او قتل واجب شده باشد به سبب زنا یا لواط و غیر امام یا حاکم شرع او را بکشد، نامشروع کرده است، اما بر او قصاص و دیه نیست.

شرط سیّم: در قصاص آن است که قاتل پدر مقتول نباشد

، و در آن چند مسأله است:

اوّل: آن که اگر شخصی فرزند خود را بکشد، پدر را بعوض فرزند نمی کشند، هر چند بعمد کشته باشد، بلکه واجب است که اگر عمدا کشته باشد، کفّاره قتل عمد بدهد، و دیه به سائر ورثه بدهد، و حاکم شرع او را تعزیر می کند، و اگر به خطا کشته باشد، کفاره قتل خطاء و دیه بدهد، و گفته اند: اجداد پدری را نیز بعوض فرزند نمی کشند، و فرقی نیست میان آن که مقتول پسر باشد یا دختر و فرزند را بعوض پدر می کشند.

و مادر را بعوض فرزند، و فرزند را بعوض مادر می کشند، و اجداد و جدّات مادری، و جدّات پدری را بعوض فرزندزاده، و فرزندزاده را بعوض ایشان می کشند، و سائر خویشان را بعوض یک دیگر می کشند.

دوّم: هر گاه پدر کسی زن خود را که مادر آن فرزند باشد بکشد، آیا فرزند طلب قصاص مادر از پدر می تواند کرد؟ خلاف است، و مشهور میان علماء آن است که نمی تواند کرد، و دیه می تواند گرفت، و بعضی گفته اند: قصاص می تواند کرد.

سیّم: هر گاه دو فرزند بی سعادت بوده باشند، یکی مادر را بکشد و دیگری پدر را، فرزندی که مادر کشته است می تواند پدرکش را بکشد، و پدرکش نیز مادر کش را می تواند کشت، و اگر نزاع شود میان ایشان که هر یک خواهند بیشتر

بکشند، حاکم شرع قرعه می زند باسم هر یک بیرون آید دیگری را می کشد، بعد از آن ورثه فرزند مقتول او را می کشند.

شرط چهارم: در قصاص آن است که قاتل کامل العقل باشد

، و در آن چند مسأله است:

اوّل: اگر دیوانه عاقلی یا دیوانه را بکشد او را بعوض نمی کشند، بلکه دیه از عاقله او می گیرند، و اگر در حالت عقل بکشد، و بعد از آن دیوانه شود او را می کشند.

دوّم: اگر طفل نابالغی کسی را بکشد، خواه مقتول بالغ باشد، و خواه کودک او را بعوض نمی کشند، بلکه دیه از عاقله او می گیرند.

و بعضی گفته اند: اگر طفل ده سالش تمام باشد او را قصاص می کنند.

بعضی گفته اند: اگر قامتش پنج شبر (۱)باشد او را قصاص می کنند، و این دو قول میان متأخرین متروک است.

سیّم: اگر بالغی طفل نابالغی را بکشد، مشهور میان علماء آن است که او را بعوض می توان کشت، و ابو الصلاح «رحمه اللّه» قائل شده است که او را نمی کشند، و دیه از او می گیرند. (۲)

چهارم: هر گاه عاقلی دیوانه ای را بکشد، اگر دیوانه قصد او کرده و او از خود دفع کرده و دیوانه کشته شده خونش هدر است، نه قصاص لازم می شود، و نه دیه.

و روایت معتبری وارد شده است که در این صورت دیه را از بیت المال می دهند، و اگر بی سبب او را کشته، اگر بعمد کشته یا شبیه بعمد او را نمی کشند، و دیه از مال او می گیرند، و اگر به خطا کشته است دیه بر عاقله او است. (۳)

پنجم: اگر مستی که عقلش زائل شده باشد کسی را بکشد به نحوی که اگر

۱- وجب.

۲- کافی ابی الصلاح/ ۳۹۰- ۳۸۴.

۳- فروع کافی ۷: ۲۹۴ ح ۱.

مست نمی شود مستحق قصاص می شد، خلاف است، اکثر گفته اند که قصاص می توان کرد، و بعضی گفته اند: دیه می گیرند.

و اگر کسی به نادانی مسکری خورده باشد و مست شده باشد، یا دوایی که باعث بی هوشی او شده باشد، به او داده باشند و به نادانی خورده باشد، یا به جبر شراب در گلویش ریخته باشند در این صور ظاهرش آن است که قصاص نباشد.

ششم: اگر کسی در خواب کسی را بکشد بر او قصاص نیست و دیه در مال او است.

و بعضی گفته اند: دیه بر عاقله او است.

هفتم: مشهور میان متأخرین علماء آن است که کور حکم بینا دارد در قتل عمد و خطاء.

و جمعی از علماء قائل شده اند که عمد کور نیز حکم خطاء دارد.

و در بعضی روایات وارد شده است که دیه را از عاقله او می گیرند در سه سال، و اگر عاقله نداشته باشد دیه را از مال او می گیرند در سه سال. (۱)

و در روایات دیگر وارد شده است که از مال او می گیرند، و اگر نداشته باشد امام علیه السلام می دهد، یعنی از بیت المال. (۲)

شرط پنجم: در قصاص آن است که بحسب شرع محفوظ باشد، و قتل بر او واجب نشده باشد، پس اگر مسلمانی مرتدی را بکشد، یا زانی را که زنای او ثابت شده باشد و مستحق قتل شده باشد در عوض او را نمی کشند، و هم چنین قصاص نمی باشد برای کسی که قصاص بر او لازم شده در جراحتی و او را قصاص کنند و به سبب آن بمیرد، مثل آن که دست کسی را بریده دست او را بعوض بریدند، و هر چند سعی کردند خون قطع نشد تا او مرد، یا آن که حد زنا یا غیر آن بر او زدند و او مرد در اینها قصاص نمی باشد.

۱- وسائل الشیعه ۱۹: ۳۰۶ ح ۱.

۲- وسائل الشیعه ۱۹: ۶۵ ح ۱.

فصل پنجم: در بیان دعوای قتل است

مقصد اوّل: در بیان مدعی و کیفیّت دعوی

است، شرط است در مدعی که بالغ و عاقل و رشید باشد در وقت دعوی، و آن که دعوی بر کسی کند که صدور فعل از او ممکن باشد، پس اگر دعوی بر کسی کند که معلوم باشد که در وقت کشته شدن مقتول در آن محل نبوده دعوای او را نمی شنوند، و هم چنین اگر دعوی کند اجتماع جماعتی را بر قتل یک کس که اجتماع ایشان بر آن امر ممکن نباشد نمی شنوند، مثل آن که گوید که جمیع اهل شهر جمع شدند و او را کشتند، و اگر از این دعوی برگردد و بگوید ده نفر جمع شدند و او را کشتند، مشهور آن است که می شنوند، و بعضی شرط می دانند که می باید دعوی مفصّل و محرز باشد، پس اگر دعوی کند که می دانم فلان شخص پدر مرا کشته است و نمی دانم بعمد کشته است یا به شبه عمد، یا به خطا نمی شنوند دعوای او را، و بعضی گفته اند می شنوند، و دیه می گیرند، اگر چنین ثابت شود، و اگر گوید می دانم که او بعمد کشته است اما نمی دانم شریکی داشت یا نه، بعضی گفته اند نمی شنوند، و بعضی گفته اند: بعد از ثبوت امر به صلح می کنند بر مقداری از دیه.

و هم چنین خلاف است در آن که اگر دعوی کند که یکی از این دو نفر پدر مرا کشته اند، یا یکی از این ده نفر کشته اند، بعضی گفته اند: دعوایش باطل است.

و بعضی گفته اند: می شنوند و می تواند هر یک را قسم داد، و اگر گواه بگذراند که گواهان نیز چنین مجمل گواهی بدهند نمی شنوند، برای آن که اگر به ثبوت نرسد لوث ثابت می شود برای هر یک، و اگر برگردد وارث و دعوای یک بخصوص بکند قسامه خواهد بود، چنانچه إن شاء اللّه مذکور خواهد شد. و شرط دیگر آن است که دعوای او مشتمل بر تناقض نباشد، مثل آن که أولا دعوی کند که زید به تنهایی پدر مرا کشته است، پس دعوی کند که عمرو به تنهایی او را کشته است، یا با

زید شریک بوده است، مشهور آن است که دعوای اوّل و دوّم هیچ یک را نمی شنوند.

و بعضی گفته اند: اگر دوّم تصدیق او کند و بگوید من کشته ام می شنوند، و اگر اول تصدیق کند و او برگردد به دعوای اوّل بعضی گفته اند: می شنوند.

و اگر دو اقرار کند، بعضی گفته اند: هر یک را تصدیق کند بر او لازم می شود.

و بعضی احتمال داده اند: که قصاص از هر دو ساقط شود و بر هر یک نصف دیه لازم شود. و اگر دعوای عمد کند و بعد از آن برگردد و بگوید: شبه عمد بود، یا خطاء بود، مشهور آن است که مسموع است، و باید اثبات کند.

مقصد دوّم: در آن چه دعوای قتل به آن ثابت می شود

اوّل: اقرار

قاتل به آن که کشته است او را، و اکثر علماء را اعتقاد آن است که یک مرتبه اقرار کافی است، و بعضی گفته اند: بدو مرتبه ثابت می شود، و شرط است که اقرار کننده بالغ و عاقل و مختار و آزاد باشد، پس اگر طفل نابالغ یا دیوانه اقرار کنند اعتبار ندارد.

و اگر کسی به جبر و شکنجه اقرار کند اعتبار ندارد.

و اگر بنده اقرار کند اعتبار ندارد، چون حق آقا به او تعلق دارد، و اگر آقا نیز تصدیق کند ثابت می شود، و اگر آقا اقرار کند به چیزی که موجب قصاص است در حق بنده اعتبار ندارد، و اگر اقرار کند به امری که موجب دیه باشد می شنوند هر چند بنده اقرار نکند، و تعلق می گیرد به رقبه بنده موافق مشهور.

و اگر سفیه که اموال خود را ضایع کند، یا کسی که قرض بسیار به همرسانیده باشد که زیاده از اموالش باشد، و حاکم شرع او را منع کرده باشد از تصرف در اموالش، اگر اقرار به قصاص کند ثابت می شود.

و اگر اقرار کنند بموجب دیه، اکثر گفته اند: ثابت می شود، اما با قرض خواهان در مفلس شریک نمی شود، بلکه بعد از ادای قرضها اگر مالی سهم رساند می دهد. و اگر یکی اقرار کند که من او را بعمد کشتم، و دیگری اقرار کند که

من او را به خطا کشتم وارث مخیّر است میان هر دو، و هر یک را که اختیار کند دعوای او از دیگری ساقط می شود.

و اگر یکی اقرار کند که من او را عمدا کشتم، پس دیگری اقرار کند من کشتم او نکشته است، پس اوّل از اقرار خود برگردد، قصاص و دیه از هر دو ساقط می شود، و امام علیه السلام از بیت المال دیه را می دهد، بنا بر مشهور.

و بعضی گفته اند: وارث مخیّر است هر یک را که اختیار می کند می کشد، و دست از دیگری برمی دارد، و مستند مشهور روایتی است که از حضرت صادق علیه السلام منقول (۱) است، که در زمان حضرت امیر المؤمنین- صلوات اللّه علیه- مردی را به خدمت آن حضرت آوردند که او را در خرابه ای دیده بودند که کارد خون آلودی در دست داشته و کشته ای در آن خرابه بوده که در خون خود دست و پا می زده، حضرت امیر از او پرسید که چه می گویی؟ گفت: یا امیر المؤمنین من او را کشتم حضرت فرمود: که ببرید او را بعوض مقتول قصاص کنید، در اثنای راه که او را می بردند که قصاص کنند مردی به سرعت تمام آمد، و گفت: تعجیل مکنید، و او را به خدمت حضرت برگردانید، چون به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند، آن مرد دوم گفت: و اللّه یا امیر المؤمنین او مقتول را نکشته است، من کشته ام، حضرت به مرد اوّل گفت که چه باعث شد تو را که اقرار بر جان خود کردی؟ گفت: یا امیر المؤمنین چه می توانستم گفت و حال آن که این گروه بسیار بر من گواهی می دادند، و مرا با کارد خونین نزد کشته یافتند که خون از او می رفت و من نزد او ایستاده بودم، از ترس کتک اقرار کردم، و من مرد قصّابی بودم گوسفندی در پهلوی این خرابه کشتم، و مرا بول گرفت و کارد در دست داخل خرابه شدم که بول کنم، ناگاه این کشته را دیدم که در خون خود می طپید، به تعجّب در او نظر می کردم که این جماعت داخل خرابه شدند و مرا گرفتند، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: که هر دو را ببرند نزد حضرت امام حسن علیه السلام و بپرسید که حکم در باب اینها چیست؟ چون هر دو را به نزد حسن مجتبی علیه السلام بردند و قضیّه را عرض کردند، فرمود: که بگوئید به حضرت امیر کبیر- صلوات اللّه علیه- که اگر این مرد یک کس را کشته است، یک شخص

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۱۷۳ ح ۱۹.

دیگر را زنده کرده، و از کشتن نجات داده، و حق تعالی می فرماید وَ مَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعاً (۱) یعنی هر که زنده گرداند نفسی را پس چنان است که زنده گردانیده است همه مردم را، دست از هر دو باید برداشت، و دیه مقتول را از بیت المال باید داد، چون به حضرت امیر علیه السلام عرض کردند، تصویب حکم آن حضرت نمود. و دیه را از بیت المال داد.

دوّم: گواه

است و خلافی نیست در آن که بدو گواه عادل مرد قصاص ثابت می شود، و بعضی گفته اند: که به گواهی یک مرد و دو زن عادل نیز ثابت می شود قصاص.

و جمعی از علماء گفته اند: که به شهادت ایشان قصاص ثابت نمی شود اما دیه لازم می شود، هر چند بر عمد شهادت داده باشند، اما فعلی که موجب دیه باشد مثل قتل شبه عمد، یا خطاء یا جراحتها که در آنها قصاص نمی باشد، و دیه می باشد، مانند شکستن استخوان، یا جراحتی که به اندرون رسیده باشد، اینها به یک مرد و دو زن، و یک مرد عادل و قسم ثابت می شود، بنا بر مشهور، و در شهادت شهود شرط است که صریح شهادت دهند، مثل آن که بگویند شمشیر بر او زد و بهمان زدن مرد، یا آن که آن قدر زد او را که به آن زدن مرد، یا آن که به سبب آن بیمار شد، و بهمان بیماری مرد، و اگر در این صورت قاتل گوید که راست می گوید که بیمار شد، اما به آن بیماری نمرد، به سبب دیگر مرد، بعضی گفته اند:

قول او مسموع است با قسم.

و ایضا شرط است که گواهی گواهان با یک دیگر موافق باشد، پس اگر یک گواه گوید که او را در اول روز کشت، و دیگری گوید در آخر روز، یا یکی گوید که در خانه کشت، و دیگری گوید که در بازار کشت، یا یکی گوید به خنجر کشت و دیگری گوید به شمشیر کشت، ثابت نمی شود، و خلاف است که در این صورت آیا لوث ثابت می شود برای قسامه یا نه؟ و اگر یکی شهادت دهد که دیدم که او را کشت، و دیگری گوید که از او اقرار شنیدم که او را کشته، ثابت نمی شود کشتن، اما لوث متحقق می شود.

۱- سوره مائده(۵): ۳۲.

اگر یکی گوید: که اقرار کرد که او را عمدا کشته ام، و دیگری گوید که اقرار کرد که او را کشته ام، اما تصریح بعمد نکرد، اصل کشتن ثابت می شود.

و در نوع کشتن قول قاتل مسموع است.

و اگر یکی گوید: که او را عمدا کشت، و دیگری گوید او را کشت، و بر عمد شهادت ندهد، مشهور آن است که قتل ثابت نمی شود، اما لوث متحقق می شود.

و در این باب چند مسأله است:

اوّل: آن که اگر دو کس بر دو کس گواهی دادند که فلان شخص را کشته اند، پس آن دو کس بر گواهان شهادت دادند که گواهان او را کشته اند، اگر وارث مقتول تصدیق دو گواه اوّل کرد، قصاص بر دو مرد ثانی ثابت می شود، و اگر تصدیق دو مرد دیگر کرد، قصاص از همه برطرف می شود.

دوّم: اگر دو گواه گواهی دهند بر شخصی که مقتول را کشته است و دو گواه دیگر گواهی دهند، بر دیگری که او کشته است.

در این مسأله خلاف است، بعضی گفته اند: هیچ یک را نمی کشند، و از هر یک نصف دیه می گیرند، اگر گواهی بعمد یا شبه عمد دهند، و اگر بر خطاء گواهی دهند از عاقله هر یک نصف دیه می گیرند، و بعضی گفته اند: وارث مخیّر است تصدیق هر یک از گواهان که می کند او را که گواهی برای او داده اند می کشند، و در مسأله اقوال دیگر نیز هست و محل اشکال است.

سیّم: هر گاه دو گواه عادل شهادت دهند بر مردی که شخصی را کشته است، پس مرد دیگر بیاید و بگوید من کشته ام او را، و این مردی که گواهان بر او گواهی داده اند بی گناه است، در این صورت مشهور میان علماء آن است که وارث می تواند بکشد آن کسی را که بر او گواهی داده اند، و آن که اقرار کرده است نصف دیه را می دهد به وارث آن شخصی که او را قصاص می کنند، و می تواند که او را بکشد که اقرار کرده است، و چیزی به وارث او نمی دهد، برای آن که اقرار کرده است که من تنها کشتم او را، و می تواند وارث مقتول هر دو را بکشد، اما باید نصف دیه بدهد به وارث آن که گواه بر او گواهی داده، و نمی دهد

چیزی به وارث آن که اقرار کرده است، و اگر بدیه راضی شود از هر یک نصف دیه می گیرد، و این مضمون روایت صحیحی است [(۱)] که در این باب وارد شده است و بعضی قائل شده اند که مخیّر است وارث میان قصاص هر یک که خواهد.

سوم: از آنها که قتل به آن ها ثابت می شود «قسامه» است

اشاره

یعنی قسمی چند که مدعیان خون بخورند و به آن ثابت کنند خون را، و حق تعالی برای احتیاط در خون مسلمانان و عدم جرأت فسقه بر قتل ایشان در خون، اوّل قسم را بر مدعی قرار داده، و اگر رد کند بر مدعی علیه، بخلاف حکم اموال که اوّل قسم متوجه مدّعی علیه می شود، اگر گواه نباشد، و اگر او رد کند مدّعی قسم می خورد و بعضی گفته اند: که اگر رد نکند و نکول از قسم کند باز ثابت می شود.

اما قسامه در جائی است که لوث باشد، یعنی قرینه باشد که افاده ظن کند بر صدق قول مدّعی که اگر لوث نباشد به روش سائر دعواها، یک قسم متوجه مدّعی علیه می شود، و به یک قسم دعوی از او ساقط می شود.

و اگر قسم را رد کند مدّعی قسم می خورد، مثل سائر دعاوی، و در این مقام چند بحث است:

بحث اوّل: در تحقیق لوث

و در آن چنانچه مذکور شد امری است که مفید ظن باشد بر آن چه مدّعی دعوی می کند، مثل آن که یک گواه عادل گواهی دهد که او کشته است، یا جمعی از فسّاق، یا کفّار، یا زنان، یا اطفال گواهی دهند که از گفته ایشان ظنّ قوی بهم رسد که او کشته است، یا ببینند که او تازه کشته شده، و کسی حربه خون آلودی دارد و نزدیک او ایستاده، یا نزدیک او می گریزد، یا کشته در خانه جماعتی یافت شود، یا آن که کشته در میان قبیله یا قلعه کوچکی، یا محله ای یافت شود، و میان ایشان دشمنی ظاهری بوده باشد، در حق ایشان لوث خواهد بود.

بنا بر مشهور که اگر وارث خون دعوای قتل کند بر ایشان، یا بر بعضی از ایشان قسم یاد می توانند کرد، برای اثبات دعوای خود، یا آن که از دور ببیند که مردی حربه ای حرکت می دهد و بکار می فرماید، و چون نزدیک بیایند کشته ای را

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۱۷۲ ح ۱۸.

ببینند، این موجب لوث است، یا آن که عادل، یا دو عادل شهادت بدهند که یکی از این دو شخص او را کشتند، در حق هر یک لوث متحقق است، که اگر وارث یکی را تعیین کند قسم می تواند یاد کرد، و هم چنین اگر جماعتی پراکنده شوند و کشته در میان افتاده باشد در وقت مجادله، لوث در حق هر یک ثابت است.

و اگر کشته ای را در میان دو قریه بیابند بهر یک که نزدیک است لوث نسبت به آن ها متحقق است، و اگر نسبتش بهر دو مساوی باشد، نسبت بهر دو لوث ثابت است، اما بشرط عداوت ظاهری که میان او و ایشان بوده باشد.

و اگر مقتول بیش از مردن بگوید فلان مرا ضربت زد، موجب لوث نیست، بنا بر مشهور، و بعضی گفته اند: لوث است. و مشهور آن است که در لوث شرط نیست که اثر جراحتی بوده باشد، زیرا که ممکن است که کشتن به گرفتن نفس، یا فشردن خصیه (۱) و امثال اینها بوده باشد.

و اگر کشته ای را در خانه بیابند و در آن خانه غلامی بوده باشد لوث نسبت به غلام ثابت می شود، خواه غلام مقتول باشد، یا غلام دیگری، و وارث بأقسامه بر عمد می تواند غلام را بکشد، یا به بندگی بگیرد اگر غلام دیگری باشد، و اگر غلام مقتول باشد نیز فایده در بعضی از صور ظاهر می شود، و اگر لوث نسبت به اهل خانه ثابت شود و یکی از آنها ثابت کند که در وقت کشته شدن او در آن خانه نبوده لوث از او ساقط می شود، و اگر ثابت نتواند کرد بقسم از او رفع می شود.

بحث دوم: در عدد قسامه

است، و خلافی نیست در آن که در دعوای قتل عمد پنجاه قسامه است، و در شبه عمد و خطاء خلاف است، بعضی گفته اند: در آنها نیز پنجاه قسم است، و بعضی گفته اند: بیست و پنج قسم است، و این قول بحسب دلیل قوی تر است، و اوّل را احوط دانسته اند.

و قسامه چنانچه در کشتن می باشد در جراحت اعضاء نیز می باشد، مثل آن که دست کسی را بریده اند و لوث نسبت به کسی حاصل است، و گواه نیست و

۱- خصیه: خایه.

مجروح دعوی می کند بر آن که لوث بر او ثابت شده بقسم می تواند ثابت کرد.

اما در عدد قسم در اینجا نیز خلاف است، بعضی گفته اند: هر عضوی که دیه او برابر دیه آدمی باشد حکمش مانند قتل است، که مطلقا پنجاه قسم است بنا بر یک قول.

و بنا بر قول دیگر در عمد پنجاه است، و در شبه عمد و خطاء بیست و پنج، و آن چه کمتر باشد باین نسبت کم می شود، پس اگر عضوی را دعوی کند که عمدا بریده و دیه او مثل دیه آدمی باشد مثل آن که زبان او را بریده، یا بینی او را، یا هر دو دست او را بریده به پنجاه قسم ثابت می شود.

و اگر دعوی می کند که یک دست او را بریده، یا یک چشم او را کور کرده که دیه اش نصف دیه آدمی است بیست و پنج قسم خواهد بود.

و اکثر علماء گفته اند: که در اعضاء اگر مثل دیه آدمی باشد مطلقا شش قسم است، و هر چه کمتر باشد به همین نسبت کم می شود، چنانچه اگر یک دست را بریده باشد سه قسم خواهد بود، و این قول اقوی و اشهر است.

بحث سیّم: در بیان کیفیت قسامه

است، و حکمش آن است که هر گاه قرینه لوث باشد و بر خصوص شخصی دعوی کند وارث که فلان شخص مورّث مرا کشته است، و من علم دارم باین، و قسم یاد می کنم بر این از خویشان و قبیله خود بعدد قسامه جمع می کند، و هر یک قسم یاد می کنند که فلان شخص مقتول را بعمد کشته است.

و اگر عمد دعوی کنند پنجاه کس می آیند، خواه وارث خون باشند و داخل مدعیان باشند، و خواه نباشند.

و اگر پنجاه نفر نباشند، یا باشند و بعضی قبول قسم نکنند، قسم را بر ایشان مکرّر می کنند تا پنجاه تمام شود، مثل آن که اگر بیست و پنج نفر باشند هر یک دو قسم یاد می کنند، و اگر ده نفر باشند هر یک پنج قسم یاد می کنند.

و در دعوای قتل خطاء بیست و پنج نفر قسم یاد می کنند بنا بر قول اقوی، و در اعضاء بنا بر قول اقوی شش نفر.

و اگر سه نفر باشند هر یک دو قسم یاد می کنند و اگر بغیر مدّعی هیچ کس نباشد همه قسم ما را او یاد می کند.

و اگر کسری در قسم واقع شود، دور نیست که بایـد تمـام کننـد، و ظـاهر علماء آن است که در قسامه فرق نیست میان آن که مقتول مرد باشد یا زن باشد، و در هر دو پنجاه قسم است در عمد.

و مشـهور آن است که شـرط است در قسامه که ذکر کند در قسم کشـنده را و کشـته شده را با نسـبشان به نحوی که اشتراکی نباشد، و ذکر کند که به تنهایی کشته است، یا شریکی داشته است، و آن که بعمد کشته است، یا به شبه عمد، یا خطاء.

و هر گاه مـدّعی و خویشان و قبیله او، و آن عدد که می باید از قسم یاد بکنند، مدّعی می تواند که رد کند قسم را بر منکر که او و قبیله و عشـیره او مجموع پنجاه سوگنـد یاد کننـد که او را نکشـته انـد، و اگر عشـیره و قبیله قسم یاد نکننـد منکر به تنهایی پنجاه سوگند یاد کند، و اگر خود نکول نماید و قسم یاد نکند و عشـیره و خویشانش پنجاه سوگند یاد کنند، بعضـی گفته اند: کافی است برای رفع دعوی، و بعضـی گفته انـد: تا خود سوگنـد یاد نکنـد اگر چه یک سوگند باشد، رفع دعوی نمی شود، و اگر مطلقـا پنجـاه قسم، یـا آن عـددی که بایـد یاد کرد و منکر و اقارب او یاد نکننـد مشـهور آن است که دعوای قتل بر ایشان ثابت می شود، و بعضـی گفته انـد: می توانـد منکر رد کند قسم را بر مدّعی، پس اگر مدّعی قسم یاد نکند دعوای او باطل می شود، و اگر یک قسم یاد کند دعوی ثابت می شود.

و اگر کافر دعوی قتل بر مسـلمان داشـته باشد که کافری را کشته است و باید دیه بدهد خلاف است که آیا به قسامه ثابت می تواند کرد یا نه؟ و اوّل اشهر است، و آقا کشتن غلام خود را به قسامه ثابت می تواند کرد.

و بعضی گفته اند: در اینجا یک قسم کافی است، و این قول ضعیف است.

بحث چهارم: در سائر احکام توابع قسامه

است، و در آن چند مطلب است:

اوّل: هر گـاه آنها که دعوای قتل بر ایشان می کننـد زیاده از یک کس باشـند مثل آن که وارث می گویـد که فلان و فلان هر دو پدر مرا کشته اند، اگر مدّعی سوگند یاد کند یک پنجاه قسم در عمد کافی است، و اگر قسم را به آن ها رد کند،

دو قول است، بعضـی گفته اند: پنجاه قسم را بر آنها قسـمت می کنند، و اکثر علماء گفته اند: که هر یک پنجاه سوگند یاد می کنند.

دوّم: هر گـاه بر دو کس دعوای قتـل کنـد و در یکی لوث باشـد، و بر دیگری لوث نباشـد، برای آن که لوث بر او ثابت اسـت پنجاه قسم یاد می کنند، و به نسـبت شرکت بر او قتل ثابت می شود، پس اگر دعوای عمد کرده باشد و قسم یاد کند و خواهد او را بکشـد، بایـد که نصف دیه او را بدهـد، و او را بکشـد، و دیگری که لوث در او نیست یک سوگند به او می تواند داد، و اگر او رد کند یک سوگند یاد می کند، و قتل بر او نیز بقدر شرکت ثابت می شود.

سیّم: هر گاه وارث خون متعدد باشند، مثل آن که مقتول دو پسر داشته باشد و لوث متحقق باشد مجموع دو پسر با سائر اقارب مقتول پنجاه قسم یاد می کنند در عمد، و اگر یکی از دو پسـر غائب باشد یا نابالغ باشد، و ارث حاضر بالغ اختیار دارد اگر می خواهـد صبر می کنـد تـا دیگری حاضـر یا بالغ شود، و اگر می خواهـد خود با اقارب پنجاه قسم یاد می کننـد و بقـدر حصه او ثابت می شود، و چون غایب حاضر شود یا طفل بالغ شود بقدر حصه خود بیست و پنج سوگند در عمد یاد خواهد کرد.

چهارم: هر گاه لوث بر کشـتن شخصـی متحقق باشد و دو پسـر مثلا داشـته باشد، و یکی گوید که آن شـخص کشـته است که لوث در او متحقق است، و دیگری گویـد که او نکشـته است، خلاف است که آیا لوث برطرف می شود یا باقی است؟ و بنا بر مشهور که لوث برطرف نمی شود، پسر اوّل پنجاه قسم یاد می کند، و نصف دیه را می گیرد.

پنجم: هر گاه وارث خون بمیرد وارث او در قسامه قائم مقام او است.

ششم: خلاف است که متهم بقتل را بیش از ثابت شدن آیا حبس می کنند یا نه؟

بعضـی گفته انـد: تا شـش روز حبس می کننـد، اگر مـدعی ثابت نکرد او را رها می کننـد، و بر این مضـمون روایتی هست، و بعضی گفته اند: تا سه روز حبس می کنند، و بعضی گفته اند: تا ثابت نشود حبس نمی کنند، و بعضی گفته اند:

اگر حاکم شرع را ظنی به همرسیده است که او قاتل است او را شش روز حبس

می کنند، و الّا فلا.

و قول نادری هست که اگر مـدّعی دعوی کنـد که گواه دارم و حاضـر نیست، تا یک سال حبس می کنند، و این قول ضـعیف است.

هفتم: هر گاه کشته ای در میان انبوه مردم بیابند مانند بازاری که کثرت بسیار در آن باشد و از همه صنف مردم جمع شوند، یا بر سـر پلی، یا جسـری، یا مسـجد جامعی، یا در بیابانی که نزدیک قریه و شـهری نباشـد، در اینجا لوث نمی باشد، و دیه را امام علیه السلام از بیت المال مسلمانان می دهد.

فصل ششم: در کیفیت استیفای قصاص

مقصد اوّل: مشهور میان علماء آن است که قتل عمد قصاص لازم می شود و بس

و اگر وارث خون و قاتل هر دو راضـی بدیه بشوند و صـلح بکنند بر مالی قصاص ساقط می شود و آن چه صلح کرده اند لازم می شود، و اگر وارث دیه طلب کند و قاتل راضی نباشد و گوید مرا بعوض بکش او را جبر نمی تواند کرد بر دیه، و اگر قاتل گوید: دیه می دهم، تا وارث راضی نشود قصاص ساقط نمی شود.

و بعضـی از علماء گفته انـد: در عمـد یکی از قصاص یا دیه لازم می شود، و وارث خون اختیار دارد، اگر خواهـد قصاص می کند، و اگر خواهد دیه می گیرد، و قاتل را اختیاری نیست.

مقصد دوّم: در بیان وارث قصاص و دیه

است، بـدان که خلافی نیست میان علماء که زن و شوهر اختیار قصاص ندارنـد، و قصاص با سائر ورثه نسبی است، و اگر سائر ورثه صلح کنند بر دیه اشهر آن است که زن و شوهر از دیه میراث می برند، و در سایر ورثه چهار قول است

اوّل: آن که هر که میراث مال می برد میراث از دیه می برد و اختیار قصاص دارد.

دوّم: آن که مخصوص عصبه است، یعنی خویشان پدری، پس برادران و خواهران مادری تنها نه اختیار قصاص دارند و نه از دیه میراث می برند، و هم چنین خاله و خالو و عمّه و عموی مادری از قصاص و دیه میراث نمی برند، و بعضی حکم محروم بودن را مخصوص برادران و خواهران مادری دانسته اند، و در سائر اقارب مادری جاری نکرده اند، زیرا که روایات در خصوص ایشان وارد شده است، و این قول خالی از قوتی نیست.

سیّم: آن که اگر خویشان پدر و مادری باشند خویشان پدری تنها و مادری تنها ارث نمی برند.

چهارم: آن که زنان را مطلقا اختیار قصاص کردن و عفو کردن نیست، و اختیار با مردان است، و اگر بدیه قرار دهند ایشان را میراث می برند.

مقصد سیّم: در حکم وحدت و تعدد و ارث

است، اگر وارث خون یک کس باشند خلاف است که آیا بدون رخصت امام یا حاکم شرع قصاص می تواند کرد یا نه؟

بعضی گفته اند: موقوف به رخصت نیست، و بعد از ثبوت بدون رخصت حاکم شرع قصاص می تواند کرد.

و بعضی گفته اند: بدون اذن حاکم شرع جائز نیست قصاص کردن، و اگر بکند حاکم شرع او را تعزیر می کند، و چیزی بر او لازم نمی شود.

و بعضی گفته اند: تعزیر نیز بر او لازم نمی شود، و بر هر تقدیر در باب قصاص در اعضاء تأکید در رخصت حاکم شرع زیاده از قصاص نفس است، و این خلاف را اکثر فقهاء در وارث واحد ذکر کرده اند.

اما ظاهر آن است که در متعدد نیز همین خلاف جاری است، و دلائل مشترک است، و اگر وارث خون متعدد باشند دو قول است، و بعضی گفته اند که هر یک را جائز است استیفای قصاص کردن بعد از ثبوت، و ضامن است حصه باقی ورثه را که قدر حصه هر یک را از دیه بدهد. و قول دیگر آن است که جائز

نیست هیچ یک را بدون اذن دیگران قصاص کردن، بلکه اگر همه اتفاق بر قصاص کنند باید که همه شمشیر را بگیرند و بر گردن او بزنند، یا همه یک شخص بیگانه را یا یکی از خودها را وکیل کنند که او بکشد، پس اگر یکی از ورثه بدون اذن دیگران قاتل را بکشد نامشروع کرده است، و در حکم او دو قول است:

اوّل: آن که بد کرده است، اما قصاص نمی توان کرد او را، بلکه سائر ورثه حصه خود را از دیه از آن وارث می گیرند، و بعضی گفته اند: از ترکه قاتل که مقتول شده می گیرند، و ورثه او از آن وارث که قاتل را کشته می گیرند، و اکثر گفته اند: میان این دو شق مخیّرند.

قول دوّم: آن است که او را ورثه قاتل که مقتول ثانی است به قصاص او می توانند کشت، و باید دیه مقتول اوّل را به ورثه مقتول ثالث و سائر ورثه مقتول اوّل بدهند از ترکه مقتول ثانی که قاتل اوّل است.

مقصد چهارم: در بیان حکم وارث طفل و غائب

است، اگر وارث خون متعدد باشند مثل آن که مقتول چند پسر دارد، و بعضی حاضرند و بعضی غائب، مشهور آن است که وارث حاضر می تواند استیفای قصاص بکند بشرط آن که حصه غائب را از دیه ضامن شود، و بعضی گفته اند: باید انتظار بکشد تا آنها حاضر شوند، و اگر بعضی یا همه طفل باشند یا دیوانه باشند، بعضی گفته اند: انتظار می کشند که طفل بالغ شود و دیوانه عاقل شود، و بعضی گفته اند: در این مدت قاتل را حبس می کنند.

و اگر وارث پدر یا جد پدری که هر یک ولیّ طفلند داشته باشد، بعضی گفته اند: ولی می تواند استیفای قصاص بکند، و بعضی گفته اند: صلح بر دیه نیز اگر مصلحت داند می کند.

و اگر بالغ عاقلی در میان ورثه باشد بعضی گفته اند: می تواند قصاص کرد با ضامن شدن حصه طفل یا دیوانه از دیه، و مسأله در غایت اشکال است.

مقصد پنجم: هر گاه وارث متعدد باشند

و بعضـی اراده قصاص نمایند، و بعضـی اراده دیه گرفتن کنند و قاتل بدیه دادن راضـی شود، یا به مبلغی دیه را صلح کنند، باز میان علماء خلاف است، اکثر گفته اند: که آنها که بدیه راضـی نشده اند قصاص می توانند کرد، و باید که قدر حصه آنها که صلح کرده اند از دیه بدهند.

و بعضـی گفته انـد: که در این صورت قصاص نمی توان کرد، و بایـد بـدیه راضـی شوند، و بر این مضـمون احادیث صـحیحه دلالت کرده است، و احوط است، و لیکن اوّل اشهر است.

و اگر عفو کننـد بعضـی از ورثه، و بعضـی عفو نکننـد و طلب قصاص کنند مشـهور میان علماء آن است که قصاص می توانند کرد، اما باید که حصه آنها که عفو کرده اند از دیه به ورثه قاتل بدهند، و اگر شخصـی عمدا کشـته شود و قرض بسـیار داشته باشـد مشـهور آن اسـت که ورثه مخیّرنـد، اگر خواهنـد قصـاص می کننـد، و اگر خواهنـد می بخشـند، و اگر خواهنـد دیه می گیرند، اگر قاتل راضی شود به دادن دیه، و اگر دیه گیرند آن را صرف قرضهای مقتول می کنند.

و بعضـی گفته انـد: اگر قاتل دیه دهـد می بایـد ورثه قبول کننـد و او را قصاص نکننـد، مگر آن که ضامن شونـد بقـدر دیه از قروض مقتول را.

مقصد ششم: در بیان حکم تعدد مقتول است

، اگر یک شخصـی چندین کس را به یک دفعه بکشد مثل آن که خانه بر سـر همه منهدم سازد، یا همه را جراحتی بزند که به یک دفعه بمیرند ورثه جمیع مقتولین صاحب حق خواهند بود.

و اگر اتّفـاق کننـد و همه یـک مرتبه استیفاء کننـد حق خود را همه گرفته خواهنـد بود، و اگر یکی از ایشان به قرعه یا به پیش دستی او را بکشـند استیفای او شده خواهد بود، و در حق دیگران خلاف است. بعضی گفته اند: برای هر یک از آنها یک دیه از مال او می گیرند، و بعضی گفته اند: حقّشان ساقط می شود، و قول اوّل مشهورتر است.

و ايضا خلاف است كه آيا مى توانند بعضى طلب قصاص كنند، و بعضى طلب ديه.

و اگر چند كس را به تعاقب كشته باشد يكى بعد از ديگرى، وارث هر يك را مى رسد كه طلب قصاص بكنند، و خلاف است كه آيا سابق را تقدّمى هست يا نه؟ و بر هر تقدير اگر يكى سبقت كند و او را بكشد بدون رضاى ديگران، حكمش همان است كه در شق سابق مذكور شد، و همان خلافها در آن جارى است.

و مشهور آن است كه ديگران هر يك تمام ديه را مى گيرند.

مقصد هفتم: در استيفاى قصاص است

، علماء گفته اند: كه سنّت است كه امام، يا حاكم شرع دو گواه عادل كه مسائل قصاص را دانند حاضر گردانند در هنگامى كه استيفاى قصاص مى كنند، و بايد كه اگر قصاص در اعضاء باشد آلتى كه به آن قصاص مى كنند به زهر نيالوده باشند. و در قصاص نفس نيز گفته اند: بايد آلت مسموم نباشد، اگر باعث آن شود كه باد كند، يا از هم به پاشد و او را غسل نتوان داد، يا كفن نتوان كرد، و بايد كه آلتى كه به آن قصاص مى كنند تيز باشد، و كند نباشد، كه تعذيب زيادى به او برساند هر چند قاتل به آلت كند او را كشته باشد.

و بعضى در اين صورت تجويز آلت كند كرده اند، اما بايد كندتر از حربه قاتل نباشد، و اوّل احوط است، و مشهور آن است كه در قصاص قتل بايد كه به شمشير او را گردن بزنند هر چند او بنحو ديگر كشته باشد، مثل آن كه غرق كرده باشد او را، يا سوزانيده باشد، يا بضرب سنگ يا چوب كشته باشد.

و بعضى گفته اند: بهمان طريق كه او كشته است او را مى توان كشت، مگر آن كه بنحو حرامى كشته باشد، مثل آن كه از بسيارى لواط او را كشته باشد، يا به جادو او را كشته باشد، يا شراب در حلق او ريخته باشد تا او مرده باشد، كه در اين صورتها اكتفاء به گردن زدن مى كنند.

و اكثر گفته اند: كه بايد امام شخصى را تعيين كند براى حد زدن و قصاص كردن، و از بيت المال او را وظيفه بدهد، و اگر بيت المال نباشد بعضى گفته اند

اجرت او را از قاتل یا جنایت کننده می گیرند.

و بعضی گفته اند: از آن که برای او قصاص می کنند می گیرند. و اگر بگوید:

که بگذارید خود بکشم خود را، یا دیه خود را ببرم، اکثر گفته اند: که جائز نیست و اگر در قصاص عضو بدون تقصیر قطع کننده او بمیرد بر او چیزی نیست.

و اگر زن حامله مستحق حد یا قتل یا قصاص شده باشد بیش از وضع حمل جائز نیست بر او اقامه حد یا قصاص کردن، برای رعایت فرزند، هر چند حرام زاده باشد.

مقصد هشتم: در بیان احکام متفرقه

است، و در آن چند مسأله است:

اوّل: اگر شخصی دست کسی را ببرد، پس دیگری را بکشد، اوّل دست او را برای اوّل می برند، بعد از آن او را برای دوّم می کشند.

و هم چنین اگر اوّل کشته باشد کسی را، و آخر دست دیگری را بریده باشد، باز اوّل دستش را می برّند و آخر گردنش را می زنند.

دوّم: اگر دو دست کسی را بریده و دو دستش را بعوض بریدند پس جراحت مجروح اوّل سرایت کرد و بهمان جراحت مرد او را بعوض می کشند، و چیزی بعوض دستها بریدن به او نمی دهند بنا بر مشهور، و در مسأله اشکالی هست.

سیّم: هر گاه قاتل عمد بگریزد و بر او دست نیابند تا بمیرد، اکثر علماء گفته اند دیه از مال او می گیرند، و بعضی گفته اند: اگر مال نداشته باشد از خویشان نزدیک او می گیرند، پس از خویشان دورتر، و بر این مضمون روایت معتبری وارد شده است (۱) و بعضی گفته اند: مطلقا دیه نمی گیرند.

چهارم: در روایت معتبری (۲)منقول است که مردی را نزد عمر آوردند که برادر

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۱۷۰ ح ۱۲.

۲- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۷۸ ح ۱۳.

مردی را کشته بود، عمر او را بدست برادر مقتول داد که او را بکشد، پس او زد او را تا گمان کرد که او مرده است، پس او را یاران او به خانه بردنـد و در او رمقی یافتنـد، و معالجه کردنـد تا به اصـلاح آمد، چون از خانه بیرون آمد باز برادر مقتول او را گرفت، و گفت: تو قاتـل برادر منی، و من تو را می کشم، او گفت: مرا یـک بـار کشتی، چون او را به نزد عمر برد، عمر حکم کرد که او را بکشد، چون بیرونش آوردند، می گفت: ای گروه مردم این مرد مرا یک بار کشته است، و چون او را بر حضرت امیر المؤمنین علیه السـلام گذرانیدنـد و بر حـال او مطّلع شـد فرمود: که بر او تعجیـل مکنیـد تـا من بروم به نزد عمر و مسأله را تعلیم او کنم، چون به نزد عمر آمد فرمود: که حکم خدا چنان نیست که تو گفته ای، گفت: پس حکم چیست؟

فرمـود: که این قاتـل بایـد قصـاص خـود را بگیرد از برادر مقتـول، برای آن چه نسـبت به او کرده است، پس برادر مقتول او را بکشد، برادر چون این را شنید دست از او برداشت و او را بخشید، برای آن که ترسید که اگر آن چه نسبت به او کرده است به او بکند کشته شود.

و به مضـمون این روایت اکثر قـدمای علمـاء عمل کرده انـد، و بعضـی این روایت را حمل کرده انـد بر آن که وارث او را بغیر طریق شـرعی قصاص کرده باشـد، چنانچه ظاهر روایت آن است، که آن قدر چوب بر او زده بود که به گمان خود او را کشـته بود.

پس اگر شمشیر بر گردن او زده باشد و کاری نیفتاده باشد این حکم ندارد و او را می تواند کشت.

پنجم: در روایت معتبر از حضـرت صادق علیه السـلام منقول است (۱) که اگر شخصـی مردی را بکشد و مقتول دسـتش بریده باشد، اگر دسـتش را در جنایتی بریده اند که بر خود کرده است، یا دسـتش را کسی بریده و دیه دست خود را گرفته و اولیای مقتول خواهنـد او را قصـاص کننـد، بایـد که دیه دست بریـده را به ورثه قاتل بدهنـد و او را قصاص کننـد، و اگر خواهنـد دیه بگیرنـد بایـد دست را اسـقاط کنند و باقی را بگیرند، و اگر دسـتش در جنایتی بریده نشده و دیه دست خود را نگرفته، قاتل را در عوض می کشند و دیه دست را نمی دهد، و اگر دیه گیرند دیه

۱- فروع کافی ۷: ۳۱۶ ح ۱.

تمام می گیرند.

حضرت فرمود: که چنین یافته ام در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام، و اکثر علماء باین روایت عمل کرده اند.

و بعضی گفته اند: مطلقا دیه دست را رد نمی کند.

ششم: در روایت معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است (۱) که اگر شخصی انگشتان دست کسی را به برّد و دیگری باقی کف او را برّد، اگر خواهد که دوّم را قصاص کند باید که دیه انگشتان را به او بدهد و دست او را به برّد، و اکثر علماء باین روایت عمل کرده اند.

و بعضی گفته اند: دست دوم را نمی تواند برید، باید ارش بگیرد.

فصل هفتم: در بیان احکام قصاص اعضاء و جراحات

است، و شرائط آنها، و در آن چند مبحث است:

اوّل: آن که شرط است در قصاص اعضاء که عمدا آن عضو را قطع کرده باشد به فعلی که غالبا باعث تلف می شود، یا آن که قصد تلف عضو داشته باشد هر چند آن فعل غالبا سبب نباشد، چنانچه در قتل عمد مذکور شد، و ایضا چنانچه در قصاص نفس مذکور شد در قصاص اعضاء نیز شرط است که در اسلام و آزادی مثل یک دیگر باشند، یا آن که شخصی که جنایت بر او واقع شده کاملتر باشد از آن که جنایت کرده، مثل آن که بنده دست آزاد را ببرد، یا کافر دست مسلمان را به برّد که در این صورت قصاص می کنند بنده و کافر را.

و اگر زنی عضو مردی را به برّد زن را قصاص می کنند اگر آن عضو در زن باشد و زیادتی را از زن نمی گیرند.

۱- چنین روایتی در کتب حدیث نیافتم، ولی روایتی از امام باقر در من لا یحضره الفقیه چنین می فرماید: روی الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن ابی مریم الانصاری، عن ابی جعفر علیه السلام فی رجلین اجتمعا علی قطع ید رجل فقال: ان احب ان یقطعهما ادی إلیهما دیه ید فاقتسماها ثم یقطعهما، و ان حب اخذ منهما دیه یده، فان قطع ید احدهما ردّ الذی لم تقطع یده علی الذی قطعت یده ربع الدیه ۴: ۱۱۶ ح ۱.

و اگر مردی عضو زنی را قطع کند او را قصاص می کنند، اگر آن عضو در مرد باشد، اما زن تفاوت دیه را می باید بدهد، مثل آن که مردی یک دست زنی را بریده باشد، و اگر زن خواهد دست او را به برّد می باید نصف دیه دست را که ربع دیه آدمی باشد به او بدهد و دست او را به برّد، و بیشتر مذکور شد که تا بثلث دیه نرسد دیه مرد و زن تفاوت نمی کند.

و قصاص اعضای کافر بعوض مسلمان می کننـد، و قصاص اعضای بنـده بعوض آزاد می کننـد، اما اعضای مسـلمان را بعوض کافر و آزاد را بعوض بنده قصاص نمی کنند.

و ایضا شرط است که عضوی که قصاص می کنند با عضو مقطوع در سلامتی و علت مساوی باشند، یا عضو مقطوع بهتر باشد، مثـل آن که دست صـحیح را بعـوض دست شـل نمی برّنـد، بلکه دیه دست شـل را می گیرنـد، و دست شـل را بعـوض دسـت صحیـح و دست شـل هر دو می برّنـد، مگر آن که اربـاب خبره و طبیبـان حـاذق خبر دهنـد که اگر این دست شـل بریـده شود خونش بند نخواهد شد تا بمیرد، در این صورت دیه می گیرند.

دوّم: در کیفیّت قصاص جراحات است، در جراحات که بر سر واقع شود و آن را شجّه می نامند باید که در همان موضع از سر که جراحت کرده است قصاص کننـد، و طول و عرض آن جراحت را به ریسـمانی یا غیر آن بگیرنـد که بهمان مقـدار قصاص کننـد، و اوّل و آخر آن را نشانی بکنند که زیاده بریده نشود، اما عمق اعتبار ندارد، بلکه باید آن قدر فرو برند که اسم آن نوع بر آن صادق آید، مثل آن که جراحت موضّـحه بوده است، یعنی استخوان نمایان شده بوده است، در این جراحت آن مقدار به ته می برند که استخوان ظاهر شود.

سیّم: شرط است در قصاص جراحت که در آن بیم خطر مردن نباشد، و غالب آن باشد که آن جراحت کشنده نباشد، پس اگر چنین نباشد و خطر مردن باشد قصاص نمی کنند، بلکه دیه می گیرند، مثل آن که حربه بر شـکم کسی زد که به اندرون رسید و او نمرد و زنـده مانـد، در اینجا قصاص نمی توان کرد، زیرا که غالبا کشـنده است، و در آنجا به نـدرت چنین شـده است که نمرده است. و هم چنین جراحتی که بر سر بزنند و تا مغز سر بشکافد، آن نیز چون محل خطر است در آن

قصاص نیست، و دیه می گیرند.

و ایضا قصاص نمی باشد در شکستن استخوان سر، یا شکستن استخوانهای بدن یا بدر کردن استخوان از جای خود، زیرا که خطر هست در اکثر، و در بعضی مقدار جنایت را ضبط نمی توان کرد مانند شکستن استخوان نمی توان ضبط کرد که همان مقدار بشکند و بیشتر نشکند.

چهارم: خلاف است میان علماء که آیا بیش از مندمل شدن جراحت مجروح جارح را قصاص می توان کرد یا نه؟ اکثر گفته اند: جائز است، و بعضی گفته اند:

باید صبر کنند تا معلوم شود که او باین جراحت نخواهد مرد، بعد از آن قصاص کنند، زیرا که اگر به آن جراحت بمیرد قصاص نفس لازم می شود و قصاص عضو ساقط می گردد.

پنجم: گفته اند: که قصاص اعضاء را تاخیر می کنند از شدّت گرما و سرما به اعتدال هواء، و قصاص را با آهن می کنند که آسانتر باشد.

و اگر شخصی چشم مردی را به انگشت بدر آورد، بعضی گفته اند: که او نیز می تواند به انگشت چشم او را بدر آورد، و بهتر آن است که به آهن سرخی بدر آورند که زجر بسیار واقع نشود.

ششم: هر گاه شخصی گوش کسی را ببرد و او در همان ساعت گوش را به جای خود بچسباند و ملتئم شود، مشهور آن است که قصاص ساقط نمی شود، و گوش جارح را می تواند برید، و خلاف است که آیا می تواند گفت که تا گوش خود را جدا نکنی من نمی گذارم که گوش مرا به برّی یا نه؟

و هم چنین اگر بعد از قصاص گوش جارح، مجروح گوش خود را بچسباند باز خلاف است که آیا جارح می تواند بگوید که گوش خود را جدا کن که مثل من باشی یا نه؟

و ایضا همین خلاف در گوش جارح هست، اگر بعد از قصاص گوش خود را بچسباند. و بر هر حال اکثر گفته اند: که اگر خطری در جدا کردن گوش چسبانیده نباشد می باید جدا کند، برای آن که بعد از جدا کردن حکم میته بهم می رساند، و با آن نماز نمی تواند کرد، و جمیع احکام مذکوره محل اشکال است.

هفتم: اعور یعنی کسی که یک چشم دارد، یک چشم کسی را که دو چشم داشته باشد کور کند، از او قصاص می کنند هر چند بهر دو دیده کور می شود، چشمش کور شود بایست چشم مردم را کور نکند، و اگر بر عکس باشد که صحیح العینین چشم صحیح اعور را کور کند چون این یک چشم به جای دو چشم او است اگر دیه دهد می باید دیه دو چشم را بدهد، یعنی دیه تمام انسان، و اگر قصاص کند مشهور آن است که یک چشمش را کور می کند و دیه یک چشم را نیز می گیرد.

و بعضی گفته اند: اگر اختیار قصاص کند یک چشم را قصاص می کند و دیه لازم نمی شود، و احادیث معتبره بر قول اوّل وارد شده است.

هشتم: هر گاه کسی نور دیده شخصی را ضائع کند و حدقه بحال خود باشد او را قصاص می کنند، بهمان نحو که حدقه باقی باشد و نورش زائل شود، چنانچه در روایت معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است (۱) که شخصی به نزد عمر آمد و دعوی کرد بر شخصی که طبانچه ای بر روی او زده که آب در دیده او نزول کرده و دیده هایش بحال خود است، اما هیچ نمی بیند، آن شخص گفت من دیه چشم را به او می دهم او قبول نکرد، عمر عاجز شد و هر دو را به نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد که میان ایشان حکم نماید جنایت کننده دیه داد و او راضی نشد تا آن که دو دیه داد و او راضی نشد و گفت: می خواهم قصاص کنم، حضرت فرمود: که آینه ای را گرم کردند و پنبه را تر کردند و بر پلک چشمش در همه اطراف چسبانیدند، و آینه را در برابر قرص آفتاب داشتند و تکلیف کردند او را که نظر کند در آینه تا نور دیده اش برطرف شود و حدقه اش بحال خود ماند، و اکثر علماء باین مضمون عمل کرده اند.

نهم: قصاص می باشد در ابروها و موی سر و ریش اگر نرویند، و اگر برویند ارش خواهد بود، چنانچه مذکور خواهد شد إن شاء اللّٰه.

و در بریدن ذکر نیز قصاص می باشد و تفاوتی نیست میان ذکر پیر و جوان و کودک و بالغ و ختنه کرده و ختنه نکرده، اما ذکر صحیح را که جماع تواند کرد بعوض ذکر عنّین که جماع نتواند کرد نمی برّند، بلکه ثلث دیه انسان می گیرند.

۱- فروع کافی ۷: ۳۱۹ ح ۱ ولی جریان برای عثمان پیش آمده که بدنبال حضرت علی« ع» فرستاد.

و در خصیه ها نیز قصاص می باشد، و در یک خصیه نیز قصاص می باشد، مگر آن که ترسند که خصیه دیگر نیز ضائع شود که در این صورت دیه می گیرند.

دهم: حکم قصاص عضو صحیح است به عضو معیوب و بر عکس، گفته اند: عضو صحیح را بعوض عضوی که خره در آن بهم رسیده باشد قصاص می کنند اگر چیزی از آن نیفتاده باشد، و بینی که احساس بوها کند به عضو بینی که احساس بو نکند می برّند. و گوش شنوا را بعوض گوش کر می برّند.

و اگر بعضی از بینی را بریده باشد ملاحظه می کنند که نسبت بجمیع بینی او چه نسبت دارد همان قدر را می برّند، مثل آن که آن چه بریده شده نصف بینی او است، نصف بینی جارح را می برند، و همان مقدار را نمی برند، زیرا که ممکن است که بینی مجروح بزرگ باشد.

و اگر آن قدر به برّند تمام بینی جارح بریده شود، و اگر یک جانب بینی را بریده باشد از همان جانب قصاص می کنند، و این احکام همه در گوش جاری است.

و گوش صحیح را بعوض گوش سوراخ کرده می برّند، و اگر گوش دریده را به برّد خلاف است.

بعضی گفته اند: گوش صحیح را می برّد، و دیه پاره کردن را به او می دهد.

و بعضی گفته اند: گوش او را تا آنجا که گوش مجروح صحیح بوده است می برّند، و از برای قدر پاره شده ارش می گیرند.

یازدهم: در شکستن دندان قصاص نیست بلکه دیه می گیرند بنا بر مشهور.

و بعضی گفته اند: که اگر توان بهمان مقدار که شکسته است بی زیاده و نقصان به برّند قصاص می کنند. و اگر دندان کسی را بکند چند قسم است:

اوّل: دندان صحیح اصلی را بعوض دندان صحیح اصلی می توان کند.

دوم: اگر کسی دندان زیادتی کسی را بکند و خود دندان زیادتی داشته باشد، دندان زیادتی او را بعوض می کنند، و اگر نداشته باشد دندان اصلی را بعوض نمی کنند، و دیه می گیرند.

سیّم: اگر بالغی که دندان شیر را انداخته و دندان نو برآورده دندان شیر طفلی را بکند که هنوز نینداخته، مشهور آن است که در آن حال قصاصی و دیه نیست، و

انتظار می کشند تا دندانهای دیگر بریزد و عوض آنها بیرون آید، اگر آن دندان نیز درست رویید، بعضی گفته اند: چیزی بر او لازم نیست، و اکثر گفته اند: ارش لازم است، یعنی غلامی که در این مدت یک دندان نداشته باشد، یا همین غلام اگر دندان داشته باشد اگر قیمتش تفاوتی داشته باشد آن تفاوت را از دیه آن طفل حساب می کنند و می گیرند، و اگر رویید سیاه یا کج یا بغیر سمت دندانها، یا به علت دیگر که عیب باشد، یا درازتر از سائر دندانها، یا کوتاه تر از آنها، در این صورتها ارش می گیرند، چنانچه مذکور شد، و اگر دندانهای دیگر رویید، و آن نروئید، اکثر گفته اند: که رجوع می کنند به اهل خبره، اگر گویند ممکن است بروید، تا مدتی انتظار آن مدّت می کشند.

و بعضی گفته اند: تا یک سال انتظار می کشند موافق روایتی، اگر نروئید اکثر گفته اند: قصاص می توان کرد که دندان او را بکنند، و بعضی بدیه قائل شده اند، و بعضی موافق چند روایت (۱) قائل شده اند که برای هر دندان طفل یک شتر می دهند.

چهارم: اگر بالغی دندان بالغی را بکند که هیچ یک دندان شیر نداشته باشند، در اینجا خلاف نیست که قصاص می باشد، و لیکن اگر اهل خبره و وقوف گویند که این دندان عوضش خواهد رویید، اکثر گفته اند: تأخیر می کنند قصاص و دیه را تا آن که بروید، یا یأس حاصل شود که نمی روید، پس اگر نروید قصاص یا دیه ثابت است، و اگر صحیح و سالم بروید بعضی گفته اند: نه ارش ثابت می شود و نه دیه، و مشهور آن است که ارش می باشد، به آن معنی که مذکور شد، و بعضی احتمال داده اند که در این صورت قصاص ساقط نمی شود، زیرا که این عطیه تازه ای است که خدا به او داده است.

و اگر معیوب بروید ارش عیب را می گیرد، و اگر دندان جنایت کنند بعد از قصاص بروید بار دیگر قصاص نمی کنند بنا بر مشهور.

پنجم: در قصاص دندان شرط است که مثل آن را قصاص کنند، پس دندانهای پیش را بعوض دندانهای آسیا یا دندانهای جانب راست را بعوض دندانهای جانب چپ و بر عکس قصاص نمی کنند.

۱- فروع کافی ۷: ۳۳۴ ح ۱۰.

دوازدهم: در احکام زیادتی و نقصان عضو جانی و مجنیّ علیه است، اگر کسی که یک انگشت دست راستش کم باشد دست کسی را به برّد که انگشتانش تمام باشد اگر دیه گیرد دیه دست تمام می گیرد، و اگر قصاص کند خلافی نیست در آن که دست ناقص را بعوض دست کامل می تواند برید، اما خلاف است در آن که آیا طلب دیه انگشت ناقص می تواند کرد یا نه؟

بعضی گفته اند: مطلقا می تواند گرفت، و بعضی گفته اند: مطلقا نمی تواند گرفت، و بعضی گفته اند: اگر یک انگشت بحسب خلقت کم بوده، یا به آفت آسمانی افتاده عوض ندارد، و اگر به قصاص بریده اند یا دیه آن را گرفته دیه انگشت را می باید بدهد، و قول اوّل مشهورتر است.

مطلب دوّم: در بیان احکام دیات است

فصل اوّل: در بیان مقدار و احکام دیات انواع قتل

مقصد اوّل: در بیان مقدار دیه قتل

است، دانستی که قتل بر سه قسم است: عمد، و شبه عمد، و خطاء اما دیه قتل عمد یا صد شتر است که هر یک مسنّه باشند، یعنی پنج سال یا زیاده داشته باشند، یا دویست گاو، یا دویست حلّه یمنی که هر حلّه دو جامه است از برد یمنی یا هزار اشرفی، یا هزار گوسفند، یا ده هزار درهم.

و در قتل عمد قصاص لازم می شود با شرائطی که گذشت، و اگر بدیه راضی شوند دیه یکی از اینها است، و اگر راضی نشود مگر به زیاده از اینها باید آن قدر بدهند که راضی شود، و دیه عمد را در عرض یک سال می دهند، و ظاهر کلام بعضی از قدمای علماء هزار حلّه است که هر حلّه دو جامه است، و حلّه سند معتبری ندارد، و مشهور میان علماء آن است که قاتل مخیّر است هر یک از اینها را که خواهد می دهد، و بعضی گفته اند: اگر قاتل از جماعتی است که غالب مال ایشان شتر است، مانند اهل بادیه شتر می دهند، و اگر غالب مال ایشان گاو است، گاو می دهند.

و هم چنین در سائر اجناس، و مشهور در دیه شبه عمد اگر شتر دهند آن است که سی و سه شتر ماده دو ساله پا در سه (گذاشته باشد)، و سی سه شتر ماده سه ساله پا در چهار، و سی و چهار شتر پنج ساله پا در شش آبستن بدهند، و ظاهر حدیث آن است که بر همه شتر نر جهانیده باشند، و بعضی گفته: سی شتر ماده دو ساله، و سی شتر ماده سه ساله، و چهل شتر حامله، و در سائر دیه ها مثل سابق است، و این دیه موافق مشهور در عرض دو سال داده می شود، و این دیه و دیه سابق هر دو از مال قاتل داده می شود، و دیه خطاء موافق مشهور بیست شتر ماده یک ساله پا در دو است، و بیست شتر نر دو ساله پا در سه، و بیست شتر ماده دو ساله پا در سه، و

سی شتر ماده سه ساله پا در چهار، و بر قول دیگر بیست و پنج شتر ماده یک ساله، و بیست و پنج شتر ماده دو ساله، و بیست و پنج شتر ماده سه ساله، و بیست و پنج شتر ماده چهار ساله، و این دیه در عرض سال داده می شود، خواه دیه قتل باشد، و خواه دیه اعضاء، و بر قاتل نیست بر عاقله او است، چنانچه مذکور خواهد شد إن شاء اللّٰه.

و در سائر دیات از طلا و نقره و گاو و گوسفند و حلّه مثل آن است که در عمد مذکور شد.

و اگر کسی مسلمانی را در ماههای حرام بکشد، یعنی ماه ذی القعده، و ذی الحجّه، و محرم و رجب می باید یک ثلث دیه بر دیه بیفزاید و بدهد از هر جنسی که دهد، و جمعی از فقهاء قائل شده اند: که اگر در حرم مکّه بکشد نیز این حکم دارد، و اکثر متأخران گفته اند: مستندی ندارد، و غافل شده اند در تهذیب، و کلینی هر دو حدیثش مذکور است. (۱)

و اگر هم در حرم باشد و هم در ماه حرام، بعضی گفته اند: یک ثلث کافی است، و بعضی بدو ثلث قائل شده اند، که اضافه باید کرد، و در دیه اعضاء اگر در اشهر حرام واقع شود چیزی زیاد نمی شود، و دیه زن در جمیع اجناس مذکوره نصف دیه مرد است، و دیه ولد الزنا اگر اظهار اسلام کند موافق مشهور مثل دیه مسلمان است.

و بعضی گفته اند: مثل دیه کافر ذمّی است، و بعضی گفته اند: در اصل دیه ندارد، و در دیه ذمّی یعنی یهودی و نصرانی و مجوسی که جزیه دهند و در امان باشند خلاف است، اکثر گفته اند: که هشتصد درهم است، و در بعضی از روایات چهار هزار درهم وارد شده است، (۲) و در بعضی موافق دیه مسلمان نیز وارد شده است، و حمل کرده اند بر کسی که عادت کرده باشد به کشتن ایشان، امام علیه السلام می تواند که دیه ایشان را غلیظ گرداند تا رفع جرأت او بشود.

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۱۵ ح ۱.

۲- من لا یحضره الفقیه ۴: ۹۱ ح ۶.

و بنـا بر مشـهور دیه زن ذمیّه چهـار صـد درهم است، و دیه غلام قیمت او است، ما دام که زیاده از دیه حر نباشـد. و اگر زیاده باشد بدیه آزاد برمی گردد، و زیادتی را اعتبار نمی کنند، و جراحتهای اعضای او را نسبت به قیمتش اعتبار می کنند، پس اگر جنایتی بر او واقع شود که در آزاد نصف دیه باشد در او نصف قیمت خواهد بود، چنانچه گذشت.

مقصد دوّم: در بیان مقدار درهم و دینار

است، موافق زرهـای این زمـان چون موافق مشـهور اختیـار دادن اجنـاس مـذکوره با قاتل و جارح است، و غالبا غیر طلا و نقره متعارف نیست که داده شود، باید که مقدار درهم و دینار معلوم شود.

بـدان که: خلافی نیست میان علماء که دینار در جاهلیت و اسـلام تفاوت نکرده است، و دینار و مثقال شـرعی یکی است، و هر یک موافق اشرفی تمام الوزن دو بتّی چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی است، یعنی سه ربع مثقال صرّافان است.

پس هزار دینار بحساب این زمان هزار اشـرفی تمام عیار است، و در زمان سابق چون نقره گرانتر یا طلا ارزانتر بوده، یک دینار مساوی ده درهم بوده است، لهـذا ده هزار درهم بعوض هزار دینار مقرر شـده است، و در این زمان از دو برابر نیز تفاوت بیشتر شده است، و چون بنا بر مشهور اختیار با قلّ است زیاده از مقدار ده هزار درهم ایشان را جبر نمی توان کرد، اگر چه احوط آن است که دیه دهنده بحساب طلا بدهد.

و درهم موافق آن چه فقیر در رساله اوزان (۱) تحقیق کرده ام موازی شصت و سه دینار فارسی است، اعنی سه بیستی و سه نار موافق عباسـی ده دانگی قـدیم، و موافق زر نه دانگ و نیمی جدید درهـم، موازی شـصت و شـش دینار و نه جزء از نوزده جزء یک دینار خواهد بود که از سیزده غار به کی و نیم کمتر باشد.

پس دیـه مرد آزاد کـه ده هزار درهـم است به زرّ ده دانگی قـدیم شـصت و سه تومـان است، و به زرّ نه دانـگ و نیمی جـدید شصت و شش تومان و سه هزار و صد و

۱- المسماه بمیزان المقادیر من اول تصانیف العلامه المجلسی طبعت فی بمبئی سنه ۱۳۰۰ و فی طهران سنه ۱۳۱۰، تاریخ الفراغ من تألیفه سنه ۱۰۶۳، الذریعه ۲۳/ ۳۱۹.

پنجاه و هشت دینار است و دیه زن نصف این مبلغ است.

و دیه اهل ذمّه موافق مشهور که هشتصد درهم است بضرب جدید، پنج تومان و سه هزار و پنجاه و سه دینار [است]، و سائر دیات که إن شاء اللّٰه بعد از این مذکور می شود بر این قیاس است، و باین حساب معلوم می تواند شد.

فصل دوّم: در اسباب ضمان که موجب دیه می گردد

نوع اوّل: آن که خود مباشر باشد نه بعمد

، و آن افراد بسیار دارد:

اوّل طبابت کردن، و مشهور میان علماء آن است که اگر طبیب بی وقوف باشد، یا معالجه طفلی یا دیوانه بدون رخصت ولیّ شرعی او کند، یا بالغی را بی رخصت او معالجه کند ضامن است که دیه از مال خود بدهد، و اگر طبیب حاذق باشد و به رخصت بیمار معالجه کند و تلف شود چند قول است: یکی آن که ضامن است مطلقا، و می باید دیه بدهد هر چند گناه کار نباشد، و بعضی گفته اند: مطلقا ضامن نیست، و بعضی گفته اند: اگر بیشتر ابراء ذمّه او کرده است بیمار، ضامن نیست، و الّا ضامن است.

چنانچه در روایتی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است (۱) که هر که طبابت کند، یا بیطاری (۲) کند باید که برائتی بگیرد از ولیّ او، و الّا او ضامن است، و در حدیث دیگر (۳) منقول است که آن حضرت حکم کرد به ضامن بودن ختّانی که در وقت ختنه حشفه طفلی را بریده بود.

دوّم: آن که کسی که در خواب بر روی کسی بغلطد، یا به سبب دیگر کسی را بکشد، یا مجروح کند، اکثر گفته اند: دیه بر عاقله او است، و بعضی گفته اند: از

۱- فروع کافی ۷: ۳۶۴ ح ۱ و تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۳۴ ح ۵۸.

۲- دام پزشک.

۳- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۳۴ ح ۶۱.

مال خود می دهد.

سیّم: هر گاه مردی در جماع قبل یا دبر زن خود، یا در فشردن او در برگرفتن او عنفی بکند که زن بمیرد مشهور آن است که دیه به مال او لازم است.

چهارم: مشهور آن است که اگر کسی متاعی بر سر خود بگیرد که به جایی ببرد و بر آدمی بخورد و او را بکشد یا جراحتی بکند، از مال خود ضامن است که دیه بدهد.

پنجم: هر گاه کسی صدایی بر کسی بزند و او بمیرد، اگر صدا به بالغی زند که غافل نباشد و بیمار و دیوانه نباشد، ظنّ غالب حاصل خواهد بود که از آن صدا نمرده است و به مرگ خود مرده است، چیزی بر او لازم نیست، و اگر آن مرد بیمار یا کودک یا دیوانه یا غافل باشد و مقارن آن صدا بمیرد، مشهور آن است که دیه بر او لازم است در مال او، و بعضی گفته اند: دیه بر عاقله او است. و هم چنین است حکم اگر به شمشیر بر کسی حمله کند و او بمیرد.

ششم: هر گاه به شمشیر بر کسی حمله کند و او بگریزد و در گریختن به چاهی یا از بامی بیفتد، یا شیری او را بدرد، بعضی گفته اند: می باید دیه بدهد.

و بعضی گفته اند: اگر کور باشد دیه می دهد، و الّا دیه بر او نیست، و بعضی گفته اند: اگر در گریختن بی اختیار باشد بر او دیه لازم است.

هفتم: هر گاه دو کس در دویدن بر یک دیگر بخورند و هر دو بمیرند و ارث هر یک نصف دیه از وارث دیگری می گیرند، و اگر یکی بمیرد نصف دیه بر دیگری لازم می شود، و بعضی موافق روایتی کلّ دیه قائل شده اند.

و اگر دو غلام بر یک دیگر بخورند و هر دو بمیرند خون هر دو هدر است، و اگر یکی بمیرد نصف دیه او تعلّق بر قبه زنده می گیرد، و اگر دو سواره در تاختن بر یک دیگر بخورند اگر هر دو با اسبشان بمیرند نصف دیه هر یک و نصف قیمت اسبش بر ورثه دیگری لازم است که از مال او بدهند، و اگر یکی بمیرد با اسبش نصف دیه او و نصف قیمت اسبش بر دیگری لازم است بنا بر مشهور.

و اگر دو طفل نابالغ سوار شوند و اسب بتازند و بر یک دیگر برخورند و بمیرند نصف دیه هر یک بر عاقله دیگری است.

هشتم: اگر شخصی در میان تیراندازان بگذرد و تیری بر او بخورد و بمیرد اگر تیرانداز گفته باشد: که با خبر باش، و او شنیده باشد، و باز آمده باشد خونش هدر است، و اگر نگفته باشد، یا گفته باشد و او نشنیده باشد در وقتی که او را حذر ممکن نباشد، دیه بر عاقله تیرانداز است، و اگر کسی کودکی را بر دوش گرفته در میان ایشان بگذراند و تیر بر آن کودک بخورد و بکشد، بعضی گفته اند: دیه بر آن است که کودک را به دوش گرفته، و بعضی گفته اند: بر عاقله تیرانداز است.

نهم: روایتی وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام (۱) دختری بر دوش دختری سوار شد دختر دیگر چوبی یا دستی بر دختر دوّم زد او بر جست و دختر اوّل از دوش او افتاد و مرد، حضرت فرمود: که آن دو دختر هر یک نصف دیه او را بدهند، و اکثر علماء باین روایت عمل کرده اند، و بعضی موافق روایت دیگر قائل شده اند که دیه او سه حصه می شود، یک حصه تعلق به دختر مرده دارد که سوار شده و آن ساقط می شود، و آن دو دختر دیگر هر یک ثلث دیه را می دهند.

و بعضی گفته اند: اگر دختری که او برداشته بود بی اختیار برجسته است، تمام دیه را آن می دهد که چوب زده است، و اگر باختیار برجسته است تمام دیه را خود می دهد.

دهم: مشهور میان علماء آن است که هر که در شب کسی را از خانه بیرون برد ضامن است تا او را به خانه برگرداند، و اگر برنگرداند می باید دیه او را بدهد، مگر آن که ثابت کند که او را دیگری کشته است، پس از او دیه ساقط می شود، این در صورتی است که او ناپیدا شود، و اگر او را مرده بیابند و اثر قتلی بر او نباشد اکثر گفته اند: باز دیه بر او لازم است، و بعضی گفته اند: در این صورت دیه از او ساقط می شود و اگر او را کشته بیابند و بر دیگری کشتن او را ثابت نکنند، بعضی گفته اند: او را بعوض می توان کشت، و اکثر گفته اند: دیه می دهد، و بعضی گفته اند: اگر لوثی متحقق باشد نسبت به آن شخص که او را برده، یا دیگری، بحکم قسامه عمل می کنند، و اگر قتل عمد به قسامه ثابت شود آن که قسامه برای او شده او را می کشند، و اگر شبه عمد یا خطاء ثابت شود دیه می گیرند از او، و

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۴۱ ح ۱۰.

اگر لوث نباشد از آن که او را از خانه بدر برده دیه می گیرند.

و از عمر بن ابی المقدام (۱) منقول است که گفت: من در مسجد الحرام بودم، و ابو جعفر دوانیقی (۲) از خلفای بنی عباس مشغول طواف بود، و مردی او را ندا می کرد که ای امیر این دو مرد شب به خانه برادرم آمدند و او را بیرون بردند از خانه خود، و بسوی من برنگشت و به خدا سوگند که نمی دانم چه کردند با او، دوانیقی گفت: چه کردید با او؟ گفتند: ای امیر به او سخن گفتیم و باز به خانه خود برگشت، با ایشان گفت: که فردا وقت نماز عصر در همین مکان نزد من بیایید، چون روز دیگر وقت عصر نزد او حاضر شدند دستش در دست حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود، به حضرت گفت: میان ایشان حکم کن، حضرت فرمود: که خود میان ایشان حکم کن، حضرت را سوگند داد که میان ایشان حکم کن، پس برای آن حضرت جای نماز از حصیری گستردند و حضرت بر روی آن نشست، و دو خصم آمدند و در برابر آن جناب نشستند، چون ایشان دعوی و جواب دعوی را بنحو روز گذشته عرض کردند، حضرت به کاتب خلیفه خطاب کرد که ای پسر بنویس: بسم اللّٰه الرحمن الرحیم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: که هر که مردی را از خانه بیرون برد ضامن است، مگر آن که گواه بگذارند که او را به خانه برگردانیده است، ای غلام این را ببر و گردنش را بزن، گفت: یا ابن رسول اللّٰه من او را نکشتم، من او را نگاهداشتم و رفیق من کارد بر او زد و او را کشت، حضرت فرمود: که ای غلام دست از او بردار و رفیقش را بکش، رفیق گفت: یا ابن رسول اللّٰه من عذابی نکردم او را، به یک ضرب کشتم، حضرت برادر مقتول را گفت که این را گردن بزن به قصاص برادر خود، و آن که او را نگاهداشته بود حکم فرمود: که به زندان برند تا زنده باشد، در زندان باشد، و هر سال پنجاه تازیانه اش بزنند.

مؤلف گوید: که گویا حضرت در این واقعه بعلم خود عمل کردند، چون بعلم امامت می دانستند که ایشان او را کشته اند، و باین تدبیر ایشان را به اقرار آوردند، مانند اکثر قضایای جد امجد خود حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهما.

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۲۱ ح ۱.

۲- عبد اللّٰه بن محمد ابو جعفر خلیفه عباسی(۹۵- ۱۵۸) ه.

یازدهم: طفلی را که بـدایه بدهند که به خانه خود برده شـیر بدهد و بعد از آن که بیاورد مادر و اقارب طفل گویند که طفل ما نیست او را سوگنـد می دهنـد، و قولش مسـموع است، مگر آن که معلوم باشـد که غیر آن طفل است، در این صورت می باید دیه آن طفل را بدهد اگر طفل دیگر نیاورد که محتمل باشد که آن طفل است.

دوازدهم: اگر دایه ای در خواب بر روی طفـل بگردد و او را هلاـک کنـد، روایات بسـیار وارد شـده است که اگر غرض او از دایه شـدن طلب فخر و عزّت بوده است دیه بر مـال او است، و اگر از جهت فقر و تنـگ دستی دایه شـده است، دیه بر عـاقله او است، و اکثر قدماء باین روایت عمل کرده اند، و اکثر متأخرین قائل شده اند که دیه مطلقا بر عاقله است، و اوّل قویتر است.

سیزدهم: در روایتی از حضـرت صادق علیه السلام منقول است (۱)در باب دزدی که به خانه زنی رفت و اسباب خانه را جمع کرد و با زن زنا کرد و فرزنـد آن زن خواست که او را دفع کنـد فرزنـد را کشت و اسـباب را برداشت که بیرون برد زن دزد را کشت، حضرت فرمود که از وارثان دزد دیه پسر را می گیرند، و چهار هزار درهم برای آن زن که به جبر با او زنا کرده از مال دزد بگیرنـد، و خون دزد هـدر است، و اکثر قدماء عمل بروایت کرده اند، و متأخران مناقشـها در بعضـی احکام مذکوره کرده اند.

چهاردهم: در روایت دیگر (۲) از آن حضـرت علیه السـلام منقول است در باب زنی که در شب زفاف یار خود را آورده و در حجله خود پنهـان کرد، چون شوهر اراده مجامعت کرد، یار از پرده درآمـد و خواست شوهر را بکشـد، شوهر غلبه کرد و او را کشت و زن شوهر را کشت، حضـرت فرمود: که زن باید دیه آن یار را بدهد که او را فریب داده و به آن خانه آورده، و زن را به قصاص شوهر می کشند و جمعی از علماء گفته اند: که خون یار هدر است، و دیه ندارد.

پانزدهم: در حدیث صـحیح (۳) وارد شـده است که در زمان حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّه علیه چهار کس با هم شـراب خوردند و دو کس مجروح شدند، و دو کس کشته شدند، حضرت فرمود: که دیه آن دو کس که کشته شده اند بر آن دو

۱- من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۲۱ ح ۱.

۲- من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۲۲ ح ۱.

۳- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۴۰ ح ۶.

کس است که مجروحند، و دیه جراحت خود را از دیه کشتها کم می کنند.

و در روایت دیگر (۱) وارد شده است که دیه دو مقتول را بر قبیله های چهار کس حواله می کنند، و دیه دو مجروح را از دیه کشته ها برمی دارد.

شانزدهم: در دو روایت معتبر وارد شده است (۲) که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه شش طفل در میان نهر فرات بازی می کردند، یکی از ایشان غرق شد، از آن پنج نفر که مانده بودند دو نفر شهادت دادند که آن سه نفر دیگر او را غرق کردند، و آن سه نفر شهادت دادند که این دو نفر او را غرق کردند، حضرت فرمود: که آن دو نفر که سه کس بر ایشان شهادت دادند سه خمس دیه را می دهند، و آن سه نفر که دو کس بر ایشان گواهی داده اند، دو خمس دیه را می دهند، و اکثر متأخرین این حکم را مخصوص آن واقعه دانسته اند، و با وجود لوث به قسامه قائل شده اند.

نوع دوّم: آن است که سبب شده باشد نه مباشر

و آن نیز افراد بسیار دارد:

اوّل: آن که سنگی نصب کند، یا چاهی بکند و کسی پایش بر سنگی برآید و بیفتد، یا در چاه بیفتد و بمیرد، اگر اینها را در ملک خود کرده باشد و کسی به سبب آن هلاک شود ضامن نیست، مگر آن که شخصی را به خانه تکلیف کند و او کور باشد، یا هوا تار باشد، یا سر چاه را پوشیده باشد و به او نگوید که این سنگ یا چاه بر سر راه است، در این صورت اکثر گفته اند: ضامن است دیه او را، و هم چنین اگر در صحرای مباحی کرده باشد بر او ضمانی نیست، و اگر در ملک دیگری کرده باشد به رخصت او باز ضامن نیست، و اگر بی رخصت او کرده باشد و سبب تلف کسی شود موافق مشهور ضامن است، و اگر در شارعی چاه کنده باشد و کسی در آن بیفتد و بمیرد اگر در شارع تنگی باشد یا در شارع گشاد در میان شارع که غالبا محل مرور است بکند، اکثر گفته اند: مطلقا ضامن است، و اگر شارع فراخی باشد و در کنار شارع بکند در جائی که بر آن مرور واقع می شود اگر

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۴۰ ح ۵.
۲- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۳۹ ح ۳.

برای مصلحت آب خوردن عامه مسلمانان یا از برای جمع شدن آب باران باشد، اکثر گفته اند: ضامن نیست، و بعضی در اینجا نیز به ضـمان قائل شده اند، و بعضـی گفته اند: اگر به اذن امام علیه السلام کنده است ضامن نیست، و الّا ضامن است، و اگر از برای مصـلحت خود کنـده باشـد ماننـد بیت الخلاهـا که در شـارع مفتوح می کننـد، ضـامن است دیه هر که را در آن بمیرد یا مجروح شود بنا بر مشهور.

دوّم: اگر مسـجدی در کنار شارع بسازد و سبب تلف کسی شود، بعضی گفته اند: ضامن نیست، و بعضی گفته اند: اگر به اذن امـام علیه السـلام ساخته است ضامن نیست. و بنا بر مشـهور که احیای زیادتی طریق مسـلمانان جائز نیست مسـجد ساختن حرام است، و مطلقا ضامن است.

سیّم: اگر کسـی فرزنـد خود را به کسـی دهد که شـنا تعلیم او کند و او غرق شود، اگر تقصـیر کرده است ضامن است دیه آن طفل را، و اگر تقصیر نکرده است خلاف است، اکثر گفته اند: ضامن نیست و بعضی حکم به ضمان کرده اند.

و اگر طفلی یا دیوانه ای را بی رخصت ولیّ شرعی ببرد که شنا تعلیم کند و غرق شود ضامن است.

چهارم: اگر ده نفر منجنیقی بیندازند و سنگ رد شود و بر یکی از ایشان واقع شود و بمیرد، خود با نه نفر دیگر شریکند در قتل او، یک عشر حصه مقتول ساقط می شود، و بر هر یک از نه نفر دیگر ده یک دیه او لازم می شود.

و اگر منجنیقی را بر شـخص مخصوصـی ببندنـد و بقصـد او بیندازنـد و بر او واقع شود و بمیرد حکم قتـل عمـد دارد و بـاعث قصاص می شود. و بعضـی از علماء موافق روایتی (۱) قائل شده اند که اگر سه کس شـروع کنند در خراب کردن دیواری و بر یکی از ایشان فرود آید و او بمیرد، جمیع دیه او بر دو نفر دیگر لازم است.

و اکثر گفته اند: چون خودش نیز دخیل بوده است بر هر یک از آنها ثلث دیه لازم می شود.

پنجم: هر گـاه دو کشتی در اثنـای حرکت بر یک دیگر بخورنـد و هر دو شکسـته شونـد و اموال و نفوس تلف شونـد، اگر باد اختیار را از دست هر دو گرفته و بدون اختیار ایشان واقع شده است، هیچ یک ضامن نیستند، و اگر باختیار ایشان

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۴۱ ح ۸.

حرکت می کرده و صاحب کشتی که کشتی را می رانده و صاحب مال یکی است نصف قیمت هر کشتی و نصف اموال هر کشتی هدر است، و نصف قیمت سر کشتی و آن چه در آن بوده از اموال بر صاحب کشتی دیگر است، و اگر کشتی از ملّاحان است و اموال از دیگران، نصف قیمت هر کشتی بر دیگری است و هر دو ضامن جمیع اموال هر دو کشتی خواهند بود برای صاحبانش.

و اگر جمعی در کشتیها تلف شده باشند، اگر عمد کرده اند قصاص بر ایشان لازم می شود، و اگر به خطا کرده اند دیه بر مال ایشان لازم می شود.

ششم: اگر کسی در ملک خود یا در زمین مباحی دیواری بسازد و منهدم شود و کشتی تلف شود او ضامن نیست، و اگر دیواری متصل به شارع یا به خانه هم سایه بسازد اگر راست ساخته، یا مائل به خانه خود ساخته و منهدم شود و کسی تلف شود ضامن نیست، و اگر دیوار را مائل به خانه هم سایه یا مائل به شارع ساخته و خراب شود، یا بعد از ساختن میل کند به شارع یا به خانه هم سایه و تواند اصلاح کرد و نکند، یا اثر انهدام در دیوار ظاهر شد و علاج نکرد تا خراب شد در همه این صور اگر کسی تلف شود یا مجروح شود ضامن است علی المشهور.

هفتم: مشهور میان علماء- رضوان اللّٰه علیهم- آن است که جائز است ناودان بر راه مسلمانان نصب کرد، و هم چنین جوبها از دیوار بیرون آوردن و پنجره ها و روزنه ها ساختن ما دام که مرتفع باشند و ضرر به پیاده و سواره و کجاوه نرسانند، اگر چه روایات وارد شده است که حضرت صاحب الامر علیه السلام که ظاهر شود اینها را از راه مسلمانان برطرف خواهد کرد (۱).

و بنا بر مشهور که جائز است اگر بیفتد و کسی را بکشد یا مجروح کند، یا مال کسی را تلف کند خلاف است در ضامن بودن صاحب ناودان و غیر آن، و جمع کثیر از علماء قائل نشده اند که ضامن است دیه نفوس و قیمت اموال را از مال خود، و بنا بر ضمان اگر آن چه از ناودان بیرون است بیفتد خلافی میان قائلین به ضمان نیست که همه را ضامن من است، و اگر همه ناودان بیفتد که بعضی در میان دیوار او است و بعضی بیرون اکثر گفته اند: که مطلقا نصف آن چه تلف شده است ضامن است،

۱- بحار الأنوار ۵۲ ح ۶۱.

و بعضی گفته اند: قیاس می کنند قدر بیرون دیوار و قدر اندرون را و به نسبت اندرونی ضامن نیست، و به نسبت بیرونی ضامن است.

هشتم: اگر آتشی در ملك دیگری بی رخصت او برافروزد و باد آتش را به امتعه و اموال او برساند و تلف نفوس و اموال بشود همه را ضـامن است، و اگر در ملك خود یا در زمین مباحی آتش برافروزد و چنین مفسـده ای مترتب شود اگر مظنّه تعـدّی به همسـایه نباشـد، یـا اکتفـاء بقـدر ضـرورت کرده باشـد ضامن نیست، و اگر در وقت وزیـدن باد تنـد زیاد از قـدر احتیاج آتش برافروزد و آتش در خانه هم سایگان بیفتد ضامن است بنا بر مشهور.

نهم: اگر اسب کسی در میان شارع بول کند و پای کسی از آن بلغزد و بیفتد و بمیرد بعضی گفته اند: ضامن است دیه او را.

و هم چنین اگر پای کسـی بـدر رود و متاعی را بینـدازد و بشـکند او ضامن است، و اکثر گفته انـد: ضامن نیست، و اگر راه را آب به پاشـند و کسی بلغزد یا اسب کسی بیفتد و اسب یا صاحبش تلف شوند، یا پوست خربزه یا هندوانه، یا خیار و امثال اینها را از چیزهای لغزنده بر سـر راه بیندازند و کسی به سبب آن تلف شود، یا مال کسی ضایع شود خلاف است میان علماء بعضی در اینها همه حکم به ضـمان کرده انـد، و بعضـی گفته انـد: مطلقا ضامن نیست، و بعضـی گفته اند: که اگر اینها را دیده و می توانسته است حذر کردن و نکرده است ضامن نیست، و الّا ضامن است، و مسأله خالی از اشکالی نیست.

دهم: اگر کوزه ای را بر بام خانه خود بگذارنـد و بیفتـد به شارع و کسـی را تلف کند، یا مالی را ضایع کند، اگر تقصـیری در گذاشتن نکرده مشهور آن است که ضامن نیست.

یازدهم: اگر شتری مست شود، یا حیوانی سـرکش و موذی شود، یا سگ درنـده باشـد، بایـد صاحبشان محافظت آنها بکنـد، و اگر نکند جنایت آنها را موافق مشـهور ضامن است، و اگر نداند که آنها چنین اند، یا داند و تقصـیری در محافظت آنها نکرده باشد ضامن نیست، و اگر آنها بر کسـی حمله کنند و او برای دفع ضرر از خود چیزی بر آنها بزند و بمیرند ضامن نیست، و اگر از غیر جهت دفع بکشد ضامن است.

و اگر گربه کسی ضرر رساند صاحبش ضامن نیست، اما گفته اند اگر ضرر رساند می تواند کشت.

دوازدهم: اگر حیوانی به طویله حیوان دیگر برود و آن را بکشد یا مجروح کند، مشهور آن است که اگر صاحبش تقصیر در حفظ آن کرده است ضامن است، و اگر نه ضامن نیست.

و اگر حیوان صاحب خانه آن را که داخل شده است بکشد صاحب خانه ضامن نیست.

و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام (۱) منقول است که در زمان حضرت رسالت پناه صلی اللّٰه علیه و آله گاوی خری را کشت، مرافعه به خدمت حضرت آوردند در وقتی که حضرت امیر علیه السلام و ابو بکر و عمر و جمع دیگر از صحابه حاضر بودند، اوّل حضرت فرمود: ای ابو بکر میان ایشان حکم کن ابو بکر گفت: یا رسول اللّٰه حیوانی حیوان دیگر را کشته است: چیزی لازم نمی شود، حضرت به عمر فرمود: که تو حکم کن میان ایشان او نیز مثل اولی جواب گفت، حضرت فرمود: که یا علی تو حکم کن میان ایشان گفت: بلی یا رسول اگر گاو در طویله خر داخل شده است و آن را کشته است، صاحب گاو ضامن قیمت خر است، و اگر خر داخل طویله گاو شده است و گاو آن را کشته است، صاحب گاو ضامن نیست.

حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت: حمد می کنم خداوندی را که برای من کسی قرار داده است که بحکم پیغمبران حکم می کند.

سیزدهم: اگر کسی داخل خانه دیگری شود و سگ صاحب خانه او را بگزد اگر به رخصت صاحب خانه داخل شده است، صاحب خانه ضامن است، و اگر بی رخصت داخل شده است ضامن نیست، و بر این مضمون احادیث بسیار است. (۲)

۱- فروع کافی ۷: ۳۵۲ ح ۶.

۲- فروع کافی ۷: ۳۵۱ ح ۵.

چهاردهم: دابه کسی جنایتی که بر کسی بکند چند قسم دارد:

اوّل: آن که صاحب دابه سوار باشد و راند، در این صورت مشهور آن است که سواره ضامن است آن چه جنایت کند دابه بدست خود اجماعا، و بسر خود بنا بر مشهور، و جنایتی که بپا کند ضامن نیست.

دوّم: آن که سوار باشد و ایستاده باشد در این صورت مشهور آن است که ضامن است جنایت سر و دستها و پاها را.

سیّم: آن که پیاده باشد و سر دابه را کشد، ضامن جنایت سر و دستها هست، و ضامن جنایت پاها نیست.

چهارم: آن که پیاده باشد و پیش انداخته باشد و براند مشهور آن است که جمیع جنایتهای آن را ضامن است.

پنجم: آن که در جمیع این صور، دیگری آن دابه را رم بدهد و به آن سبب جنایتی بکند ضمان بر آن کسی است که آن را رم داده است، بلکه از بعضی روایات ظاهر می شود که اگر کسی چیزی در راه بگذارد که دابه رم کند جنایتی که بکند بر او است. (۱)

ششم: آن که دابه از دیگری باشد و شخصی به کرایه، یا عاریه سوار باشد، اگر صاحب همراه نباشد در همه اقسام مثل سابق است، و اگر صاحب همراه باشد مشهور آن است که صاحب ضامن جنایتها است نه سواره، و اگر در این صورت دابه سواره را بیندازد، صاحب دابه ضامن نیست، مگر آن که به سبب او شده باشد، چنانچه عادت بعضی از مکاریان راه مکه است.

هفتم: آن که شخصی غلام خود را سوار دابه کند، اگر غلام نابالغ باشد جنایت دابه بر آقا است، و اگر بالغ باشد، اگر جنایت بر بدن کسی واقع شده تعلّق به قیمت غلام می گیرد، و بعضی گفته اند: اگر به رخصت مولی سوار شده است بر مولی است.

و اگر جنایت بر مال کسی واقع شده است اکثر گفته اند: مولی ضامن نیست، و لیکن بعضی گفته اند: بعد از آزادی از او می گیرند، و بعضی گفته اند: او را سعی می فرمایند که دیه را کسب کند و بدهد.

۱- فروع کافی ۷: ۳۵۱ ح ۳.

نوع سیّم: آن است که چند موجب با یک دیگر جمع شده باشند

، و آن نیز چند قسم است:

اوّل: آن که مباشر و سبب با یک دیگر جمع شوند، غالبا مباشر اقوی است، مثل آن که کسی چاهی بکند دیگری شخصی را در آن چاه بیندازد، یا یکی شخصی را نگاه دارد و دیگری او را بکشد، و امثال اینها که در این مواضع مباشر قوی تر است، و گاهی به اعتبار نادانی مباشر سبب اقوی می شود، مثل آن که کسی چاهی در غیر ملک خود کنده باشد و رویش را پوشیده باشد و دیگری که نداند که چاه در اینجا است، دستی بر کسی بزند و به آن سبب در آن چاه افتد در اینجا سبب را اقوی دانسته اند، یعنی چاه کن ضامن است، و از این باب فرضها در پیش گذشت.

و گاهی هست که دو سبب را با هم جمع می شوند، مثل آن که یکی سنگی بر سر راه گذاشته و دیگری چاهی کند، اوّل پایش به سنگ آمده و بعد از آن به چاه افتاد، چون اوّل سنگ سبب شده اکثر گفته اند: که او ضامن است.

و در این مقام متعارف است که مسأله «زبیه اسد» را ذکر می کنند، یعنی گودالی که می کنده اند که شیر در آن بیفتد و شکار کنند، و در حدیث صحیح از حضرت باقر علیه السلام (۱) منقول است که در زمان حضرت امیر المؤمنین «ع» چهار نفر رفتند به دیدن شیر که در زبیه افتاده بود، یکی پایش لغزید و افتاد و به دیگری چنگ زد و گرفت، او نیز به سیّم چسبید، و سیّم به چهارم چسبید، و هر چهار به گودال افتادند، و شیر ایشان را هلاک کرد، حضرت امیر «ع» در باب ایشان حکم کرد که اوّل طعمه شیر بود که بی سبب افتاد، و فرمود: که ورثه او ثلث دیه به ورثه دوّم بدهند، و ورثه دوّم دو ثلث دیه به ورثه سیّم بدهند، و ورثه سیّم تمام دیه به ورثه چهارم بدهند، و در روایت دیگر وارد شده است (۲) از حضرت صادق علیه السلام که چنین واقعه ای در یمن واقع شده، و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه چنین حکم فرمود که قبائل آن جماعت که بر سر زبیه ازدحام کرده بودند باید که به ورثه اوّل

۱- فروع کافی ۷: ۲۸۶.

۲- فروع کافی ۷: ۲۸۶ ح ۳.

ربع دیه بدهند، و به ورثه دوّم ثلث دیه، و به ورثه سیّم نصف دیه و به ورثه چهارم یک دیه تمام، و علماء را در توجیه این دو روایت سخن بسیار است.

و فقیر نیز در تصانیف خود در این مقام تحقیقات کرده ام، که این رساله محل ذکر آنها نیست، و احتیاج باین مسأله کم واقع می شود.

فصل سیّم: در بیان دیات اعضاء

است، و آنها بر دو قسم اند:

یکی: آن که تقدیری از شارع بخصوص در آن وارد نشده است، و در آن ارش است، یعنی فرض می کنند که اگر این شخص بنده باشد به سبب این جنایت چه مقدار نقص در قیمت او بهم می رسد، همان تفاوت را نسبت بدیه آن شخص حساب می کنند، مثل آن که اگر بنده بوده یک قیمتش کم می شد، در اینجا ده یک دیه او را می گیرند.

قسم دیگر آن است که از شارع بخصوص دیتی در آن وارد شده است، و غالب آن است که آن چه در آدمی دو تا است، در هر دو یک دیه است، و در هر یک نصف دیه مانند چشم و دست و پا و آن چه در آدمی یکی است، مانند ذکر و زبان در آن یک دیه است، و هر یک إن شاء اللّه به تفصیل مذکور خواهد شد:

اوّل: در دیه موی سر و ریش است، مشهور میان علماء آن است که اگر کاری بکند که موی سر مرد برطرف شود و نروید تمام دیه مرد لازم می شود، و اگر بروید ثلث دیه لازم می شود. و هم چنین در موی ریش مرد اگر نروید تمام دیه است، و اگر بروید ثلث دیه است.

و بعضی گفته اند: در موی سر و ریش هر یک اگر نروید صد اشرفی باید داد، و مستند این قول معلوم نیست، و جمعی از علماء گفته اند: در هر یک از سر و ریش اگر بروید ارش می گیرند.

و بعضی گفته اند: اگر موی سر بروید صد اشرفی است، و موی ریش اگر بروید ثلث دیه آدمی، و اگر موی سر زن را به برّد، یا بتراشد، اگر نروید تمام دیه زن لازم می شود، و اگر نروید مهر مثل آن زن لازم می شود.

و بعضی گفته اند: اگر بروید ثلث دیه زن لازم می شود.

و در روایت معتبر (۱) وارد شده است در باب کسی که موی سر زن را بتراشد او را می زنند، زدنی درد آورنده، و حبس می کنند او را در زندان مسلمانان تا معلوم شود که مویش می روید یا نمی روید، اگر بروید مهر مثل زنان و خویشان او را از او می گیرند، و اگر نروید دیه تمام از او می گیرند.

و بعضی گفته اند: مدّت معلوم کردن که می روید یا نمی روید یک سال است.

و روایتی بر این مضمون وارد شده است (۲) و بعضی گفته اند: قول اهل خبره و وقوف کافی است، و اگر خلافش ظاهر شود عمل به آن خواهند کرد.

و اگر بعضی از سر یا ریش را مویش را ازاله کند، آن بعض را با کلّ سر قیاس می کنند، و به آن نسبت دیه می گیرند.

دوّم: در موی ابروها اکثر گفته اند: که در هر دو پانصد اشرفی است، و در هر یک دویست و پنجاه اشرفی، خواه بروید و خواه نروید.

و جمعی گفته اند: اگر بروید ارش می گیرند، و بعضی گفته اند: در هر دو مجموع دیه آن شخص است، و در هر یک نصف دیه، و بعضی صد اشرفی نیز گفته اند در هر دو، و اوّل اشهر است.

سیّم: در موی مژگانها، اگر ازاله کنند و نروید خلاف است، بعضی گفته اند: اگر مژگان هر دو چشم باشد، تمام دیه آن شخص، و از یک چشم نصف آن، و اگر نروید ارش است.

و بعضی گفته اند: خواه بروید و خواه نروید، ارش است، و در موهای دیگر بدن تقدیری وارد نشده است، اگر موجب نقصی باشد ارش خواهد بود.

چهارم: در کور کردن هر دو چشم تمام دیه آن شخص است، و در هر یک نصف آن، و تفاوتی نیست میان دیده صحیح و احول و شب کور و غیر آن، و در پلک چشمها خلاف است، اکثر گفته اند: اگر پلکهای هر دو چشم را قطع کند تمام دیه آن شخص لازم می شود، و در هر چشم نصف آن، و در هر پلک ربع آن، و بعضی گفته اند: در پلک بالا دو ثلث دیه چشم است، و در پلک پائین یک

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۶۲ ح ۶۹.

۲- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۶۲ ح ۶۸.

ثلث، و اکثر گفته اند: در پلک بالا ثلث دیه چشم است. و در پلک پائین نصف دیه چشم.

و بر این مضمون حدیث صحیح (۱) وارد شده است، و قویتر است، و بنا بر این از مجموع پلکها سدس دیه انسان کم می شود، و حمل کرده اند بر صورتی که زیاده از یک کس به برّد، یا بعد از دادن دیه بعضی باقی را به برّد، و چون مستند صریحی نیست در آن که در مجموع تمام دیه است دور نیست که در مجموع نیز همین مقدار ثابت شود، اما کسی از فقهاء ندیده ام که باین قول قائل شده باشد.

و اگر کسی چشم صحیح کسی را که یک چشم داشته باشد کور کند دیه تمام آن شخص بر او لازم می شود، و اگر چشم دیگرش کور مادرزاد باشد، یا به آفت آسمانی کور شده باشد.

و اگر کسی کور کرده باشد و او دیه گرفته باشد، یا قصاص کرده باشد، یا بخشیده باشد مثل دیگران نصف دیه لازم می شود موافق مشهور، اما این قید از اخبار ظاهر نمی شود.

و اگر حدقه چشم کور یک چشم درست باشد و چیزی نبیند و کسی آن را بکند مشهور آن است که دیه آن ثلث دیه چشم صحیح است، و بعضی ربع گفته اند.

پنجم: در دیه بینی است، و در آن تمام دیه است، اگر جمیع را قطع کند با استخوان، یا از پائین استخوان جمیع آن چه نرم است ببرد.

و اگر بشکند بینی را و به اصلاح نیاید و فاسد شود باز تمام دیه لازم می شود، و اگر درست شود و عیبی در آن نماند اکثر گفته اند: که صد اشرفی می دهد، و اگر شل و ناقص بماند دو ثلث دیه می دهد.

و در روثه بینی اکثر گفته اند: نصف دیه است، و بعضی گفته اند: ثلث دیه است، اما در تفسیر روثه خلاف کرده اند، اکثر گفته اند: دیواری است که در میان پرّه های بینی است، و بعضی گفته اند: سر بینی است، و در پرّه های بینی اگر بریده شود خلاف است، بعضی گفته اند: در هر نصف دیه است، و بعضی گفته اند: در هر یک ثلث دیه است، و این قول قویتر است، و بدان که: کتاب

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۵۸ ح ۵۲.

ظریف [(۱)] مستند اکثر احکام دیات است، و آن کتابی است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه برای عمّال خود نوشت که در باب دیات به آن عمل کنند، و اگر چه اکثر علماء سندش را صحیح نمی دانند، اما فقیر سندش را در نهایت صحت می دانم، و هر جا که کتاب ظریف می گویم اشاره به آن کتاب است.

و در آن کتاب مذکور است که اگر روثه بینی را قطع کند یعنی کنارش را، پانصد اشرفی می دهد، و اگر به تیر یا به نیزه سوراخی در بینی بکند که مسدود نشود، دیه اش سیصد و سی و سه دینار و ثلث دینار است، یعنی اشرفی، و اگر مسدود شود و به اصلاح آید دیه اش خمس دیه روثه است، که صد دینار باشد.

و اگر سوراخ به پرده میان برسد و رخنه کند و آن را سوراخ نکند دیه اش پنجاه دینار است، زیرا که نصف بینی را سوراخ کرده است، یعنی یک پرّه را با نصف دیوار میان، و اگر یک پرده را با جمیع دیوار میان سوراخ کند و پرده دیگر را سوراخ نکند، شصت و شش دینار و دو ثلث دینار می دهد، و اینها همه در صورتی است که سوراخ ملتئم شود و با صلاح آید، و اکثر فقهاء از این مضامین غافل شده اند، و بنحو دیگر نقل کرده اند.

و در حدیث دیگر [(۲)]وارد شده است که کسی که بینی کسی را بدرّد، ثلث دیه بینی می دهد، و این را نیز بغیر یحیی بن سعید دیگری متعرض نشده است.

ششم: دیه گوش است، و در هر دو تمام دیه آن شخص است، و در هر یک نصف دیه و این در صورتی است که تمام گوش بریده شود، و حتی سیخ گوش از طرف خد، خواه گوش شنوا باشد، و خواه کر،

۱- ظریف بن ناصح الکوفی البغدادی(- بعد ۲۰۰) کتاب وی از اصولی است که بتمامها در کتاب من لا ـ یحضره الفقیه، و تهذیب الاحکام، و جامع الشرائع درج شده است، و ظریف راوی این کتاب و اصل است، نه مؤلف آن، و شیخ طوسی در رجال خود در شرح حال محمد بن ابی عمر الطبیب بدان تصریح نموده است. و این اصل احکام فرائض است که امیر المؤمنین« ع» به امراء و سران ارتش خود نوشته بود، و هم چنین این کتاب بر امام صادق و امام کاظم و امام رضا« ع» عرضه شده و همه آن بزرگواران نسبت آن را به امیر المؤمنین« ع» تصدیق نموده اند. الذریعه ۸: ۲۸۶

۲- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۵۶ ح ۴۷.

و اگر بعضـی از گوش را به برّند آن بعض را مساحت می کنند و نسبت به مساحت جمیع گوش آن شخص ملاحظه می کنند، و به آن نسبت از دیه می گیرند.

و بعضی گفته اند: در بریدن نرمه گوش ثلث دیه گوش است و در دریدن گوش ثلث دیه گوش گفته اند بعضی از علماء.

و در شل شدن گوش که آویخته شود، دو ثلث دیه گوش است، و اگر شل شده را کسی به برّد ثلث دیه گوش می دهد.

هفتم: دیه لبها است، و خلافی نیست در آن که اگر هر دو لب را به برّد تمام دیه آن شخص لازم می شود، و در دیه هر یک از لبها خلاف است، بعضی گفته اند:

در لب بالا ثلث دیه است، و در لب پائین دو ثلث دیه، و بعضـی گفته انـد: در لب بالا دو خمس دیه است، که چهار صد دینار است، و در لب پـائین سه خمس که ششـصد دینار است، برای آن که لب پائین آب را نگاه می دارد، و روایتی بر این مضـمون وارد شده است (۱).

و بعضـی گفته اند: موافق کتاب ظریف (۲) که در لب بالاـ نصف دیه است، و در لب پـائین دو ثلث دیه، و بنـا بر این لازم می آیـد، که در هر دو لب زیاده از دیه آدمی باشـد، و این خلاف اجماع و سائر اخبار است، مگر آن که فرق باشـد میان آن که با هم به برّند یا جدا به برّند.

و بعضی گفته اند: در هر یک نصف دیه است، و تفاوتی میان بالا و پائین نیست.

و جمعی از محققین متأخرین اختیار این قول کرده اند، و مسأله مشکل است، و اوّل اصلح است، و اگر بعضی از لبها بریده شود مساحت می کنند آن بعض را نسبت بکل، و به آن نسبت دیه می گیرند، و حد لب پائین از طرف عرض آن مقدار است که از بن دندانها جدا است، و طولش بقدر طول دهان است، تا گوشـهای لبها، و لب بالا عرضش آن قدر است که از بن دندانها جدا است، متصل به سوراخهای بینی، و آن چه محاذی آن است تا گوشهای لب، و آن چه از گوشهای

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۴۶ ح ۷.

۲- فروع کافی ۷: ۳۳۱.

لب گذشته است داخل لبها نیست، و اگر لبها درهم کشیده شوند که به یک دیگر متصل نشوند و دندانها را نپوشانند، بعضی گفته اند: تمام دیه لبها لازم است، و اکثر گفته اند: ارش باید گرفت، و اگر لبها سس و آویخته بماند، دیه اش دو ثلث دیه لبها است، و اگر کسی آن لبهای آویخته را به برّد ثلث دیه می دهد.

و در کتاب ظریف مذکور است (۱) که اگر لب بالا شکافته شود که دندانها نمایان شود و دوا کنند و ملتئم شود، دیه اش صد دینار است، و اگر چنین بدنما و قبیح بماند دیه اش صد و سی و سه دینار و ثلث دینار است، و اگر لب پائین شکافته شود و دندان نمایان شود و ملتئم شود، دیه آن صد و سی و سه دینار و ثلث دینار است، و اگر چنان بماند دیه اش سیصد و سی و سه دینار و ثلث دینار است، و اکثر علماء گفته اند: که سوراخ در هر یک از لبها که بشود، اگر به اصلاح نیاید ثلث دیه آن لب است، و اگر به اصلاح آید، خمس دیه آن لب است.

هشتم: دیه زبان است، اگر زبان صحیح را از بیخ به برّند تمام دیه او لازم می شود، و اگر زبان لال را به برّند ثلث دیه او است، و اگر بعضی زبان لال را به برّند به مساحت جمیع زبان دیه می گیرند، و اگر بعضی زبان صحیح را ببرند مشهور آن است که نسبت حروف که کم شده است و نمی تواند تکلم به آن ها نمود با جمیع حروف که بیست و هشت حرف است می گیرند، نه به نسبت مساحت زبان، و مجموع دیه را بر مجموع حروف بالسویّه قسمت می کنند، و به آن نسبت می گیرند، مثل آن که ثلث زبانش را بریده اند و چهارده حرف کم شده است نصف دیه را می گیرند.

و بعضی گفته اند: هر دو را اعتبار می کنند، اگر به اعتبار مساحت بیشتر می شود آن را اعتبار می کنند، و اگر به اعتبار حروف بیشتر می شود آن را اعتبار می کنند، و در بعضی از روایات (۲) عدد حرف بیست و نه وارد شده است بنا بر این که همزه و الف را غیر یک دیگر گرفته اند، و اوّل اقوی و اشهر است، و بعضی گمان کرده اند: که فرق میان همزه و الف آن است که اول متحرّک است و ثانی ساکن و این غلط است، زیرا که مخرج همزه در حلق است و مخرج الف در

۱- فروع کافی ۷: ۳۳۱.

۲- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۶۳ ح ۷۳.

فضای دهان است، و ایضا معلوم است که فرق است میان تأخذ و قال، با آن که هر دو ساکنند.

و بعضی از اهل عربیّت گفته اند: که بنای بیست و هشت حرف بر اسم است، زیرا که الف اسم الف و همزه هر دو است، و همزه نام مستحدثی است، تازه بهم رسیده است، پس حروف بیست و نه اند، و نامهاشان بیست و هشت است، پس معلوم شد که حدیث بیست و نه وجه صحیحی دارد، بلکه اوجه است.

اگر کسی خواهد نکته ای بگوید، که همزه را حساب کرده اند، و الف را حساب نکرده اند برای آن که زبان در مخرج الف دخل ندارد بی صورت است، برای آن که در همزه نیز چندان مدخلیّتی ندارد، با آن که بسیاری از حروف هستند که زبان در آنها دخل ندارد و حساب کرده اند مانند با و میم، و گویا حروف تهجّی که برای اطفال می نویسند لا را برای الف الحاق می کنند، و الف که در اوّل است برای همزه می گویند، چون اوّل ملفوظی الف همزه است، و چون الف ساکن را بدون حرفی که قبل از آن باشد تکلم نمی توان کرد، لهذا لام را پیش از آن درآورده اند، و خصوص لام شاید برای این باشد که با الف افتتاح کلمه طیّبه «لا اله الا اللّه» است، که افتتاح اسلام و ایمان به آن می شود.

آمدیم بر سر مطلب اگر در حروف نقصی بهم نرسد اما تندتر از اوّل، یا کندتر سخن گوید باید ارش بگیرد، و هم چنین اگر ادای حروف را به خوبی که اوّل می کرد نتوان کرد، و اگر حرف را صحیح از مخرج اداء نتواند کرد مثل آن که را را لام گوید، دور نیست که حکم نقصان حرف داشته باشد، و اگر یک کس جنایتی کرد و نصف حرفها برطرف شد، و دیگری جنایت دیگر کرد و نصف آن چه باقی مانده بود برطرف شد، ربع مجموع دیه را از دوّم می گیرند، و اگر زبان طفلی را ببرد که هنوز به سخن نیامده باشد، اکثر گفته اند: تمام دیه لازم می شود، و اگر بحدّی رسیده باشد که اطفال دیگر سخن می گویند در آن سن و سخن نگوید، و کسی زبانش را به برّد، ثلث دیه می دهد، و اگر بعد از بریدن به سخن آید و بعضی از حروف را گوید، معلوم می شود که زبانش آفت نداشته است، بقدر حروفی که کم شده است دیه می گیرند.

و اگر جنایتی بر کسی بکنند و او دعوی کند که زبانش لال شده است، اکثر

گفته انـد به قسامه اثبات می کنند. و در روایتی (۱) وارد شده است که در زمان حضـرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه مردی چیزی بر سـر مردی زد و او دعوی می کرد که چشـمش چیزی نمی بیند و دماغش بوی چیزی را نمی شنود و لال شده است و حرف نمی تواند گفت، حضرت فرمود: اگر راست می گوید سه دیه آدمی به او می باید داد.

گفتند: یا امیر المؤمنین چه دانیم که او راست می گوید؟ فرمود: که برای امتحان شامه اش لته سوخته را نزدیک بینی او بدارند که دودش به دماغش برود، اگر سرش را دور برد و آب از دماغش جاری شود دروغ می گوید، و الّا راست می گوید.

و برای امتحان باصره اش برابر قرص آفتاب او را بدارند اگر دیده اش را برهم می زند دروغ می گوید، و اگر دیده اش باز می ماند راست می گوید.

و برای امتحان زبانش سوزنی بر زبانش می زننـد، اگر خون سـرخ بیرون می آیـد دروغ می گوید، و اگر خون سـیاه بیرون می آید راست می گوید، و بعضی باین روایت عمل کرده اند.

و اگر جنایتی بر زبان کسـی وارد شود و لال شود و دیه بگیرد بعـد از دیه گرفتن زبانش گشوده شود، بعضـی گفته انـد: دیه را پس می گیرد، و بعضی گفته اند: این سخن گفتن عطیّه ای است از جانب خدا، پس نمی گیرد دیه را.

نهم: دیه دندانها است، و در مجموع دندانها یک دیه تمام است، و مشـهور آن است که دیه را بر بیست و هشت دندان قسـمت می کنند، و آن چه زیاده بر بیست و هشت باشد حکم دندان زاید دارد که دیه اش ثلث دیه اصلی است.

و بیست و هشت دنـدان چهار را «ثنیّه» می گوینـد، دو از بالا و دو از پائین، و چهار دیگر بعد از آنها را «رباعیّه» می گویند، دو از بالا و دو از پائین، و بعـد از آن چهار دیگر را «ناب» می گوینـد، یعنی نیش، و آن دندانهای بلند است، و چهار دندان بعد از آنها را «ضاحک» می گویند، که غالبا در وقت خنده ظاهر می شود.

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۶۸ ح ۸۶.

و دوازده دندان دیگر دندانهای آسیا است، از هر طرف سه دندان از بالا، و سه دندان از پائین، و دوازده دندان پیش را «مقادیم» می گویند.

و شانزده دندان که بعد از نیشها است «مواخیر» می گویند، و مشهور آن است که در دوازده پیش در هر یک پنجاه دینار است، که نصف عشر دیه باشد، و مجموع ششصد دینار می شود، که سه خمس دیه باشد، و در هر یک از شانزده دندان مواخیر بیست و پنج دینار است، که مجموع چهار صد دینار باشد، دو خمس دیه مرد.

و از زن نصف این مقادیر است اگر بثلث دیه برسد، و تفاوتی نیست میان دندان سفید و سیاه و زرد، اگر بحسب خلقت چنین روییده باشد، و اگر به علتی سیاه شده باشد در آن ثلث دیه اصلی است، و اگر جنایتی بکند که سیاه شود دو ثلث دیه آن دندان را می دهد.

چنانچه در حدیث صحیح (۱) وارد شده است که اگر چیزی بر دندان بزنند یک سال انتظار می کشند، اگر افتاد دیه می گیرند پانصد درهم، و اگر نیفتاد و سیاه شد و ثلث دیه می گیرند.

و بعضی گفته اند: در سیاه شدن دندان ارش است، و در کندنش نیز ارش است، و بعضی گفته اند: در کندنش ربع دیه دندان است، و اگر دندان زائد را با دندانهای اصلی ضایع کرده باشد زیاده بر دیه کل چیزی نمی دهند، و اگر تنها کنده باشد ثلث دیه اصلی می دهد، که در جنب آنها واقع شده است، و اگر در میان مقادیم است ثلث پنجاه دینار می دهد، و اگر در میان مواخیر است ثلث بیست و پنج دینار می دهد، و بعضی گفته اند: در دندانهای زیاد ارش می دهد، و اگر به جنایت کسی دندان شکافته شود و بیفتد دیه آن دو ثلث دیه آن دندان است، و بعضی ارش گفته اند، و در روایت ظریف نصف دیه دندان است، و اگر دندان شکافته شده را کسی بکند، بعضی ثلث دیه آن دندان گفته اند، و بعضی ربع، موافق کتاب ظریف، و بعضی ارش، و اوّل اشهر است، و در این شکی نیست که اگر دندان را با پاهایش بکند زیاد بر دیه دندان نمی دهد، و اگر آن چه بیرون و ظاهر است از دندان بشکند و پاهایش بماند، اکثر گفته اند باز دیه تمام دندان را

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۵۵ ح ۴۱.

می دهد، و بعضی گفته اند: به نسبت مجموع حساب می کند و می دهد.

دهم: دیه گردن است، اگر بشکند و کج بماند تمام دیه می دهد، و هم چنین اگر مانع لقمه فرو بردن شود تمام دیه گفته اند لازم می شود، و اگر درست شود و نتواند به جانب راست و چپ درست نظر کند، یا لقمه را به دشواری فرو برد مشهور ارش است.

یازدهم: دیه دو استخوان است که یک طرف به گوشها متصل می شوند، و یک طرف به ذقن، و آن را چانه می گویند، اگر هر دو از جا کنده شوند بی دندانها یک دیه تمام است، و اگر با دندانها باشد دو دیه تمام، و اگر جدا نشوند اما خوابیدن یا سخن گفتن دشوار شود ارش لازم می شود.

دوازدهم: دیه دستها است، و خلافی نیست در آن که در قطع هر دست نصف دیه آن شخص است، و در قطع هر دو تمام دیه، و در این خلاف نیست که اگر دست را از زند به برّند یعنی مفصل و ساعد صادق است که دستش را بریده است و این احکام در آن جاری است، و اگر از مرفق به برّند خلاف است، بعضی گفته اند:

باز همان دیه دست است، و چیزی زیاد نمی شود.

و بعضی گفته اند: دیه دست می دهد و ارش هم می دهد برای زیادتی ساعد که ما بین مرفق و زند است. و بعضی گفته اند: دو دیه دست می دهد، یکی برای دست تا زند و یکی برای زند تا مرفق، و قول اخیر ضعیف است، و قول اوّل احوط است، و قول ثانی خالی از قوتی نیست. و هم چنین اگر دستش را از دوش ببرد هر سه قول در آن هست، و بنا بر قول اخیر سه دیه دست خواهد بود، و اگر بعد از آن که دستش از زند بریده باشند دیگری از مرفق ببرد باز این دو قول است، و اگر بعد از زند دیگری از دوش ببرد احتمال دو دیه دست، و احتمال ارش است، و احتمال ارش در همه ظاهرتر است.

و اگر کسی در زیر بند دست دو کف داشته باشد، یا در زیر مرفق، اگر هر دو را به برّند البته یکی اصلی است و یکی زائد، و غالبا آن که اصلی است درست تر و قویتر می باشد، پس یک دیه دست می دهد برای اصلی، و برای زائد بعضی گفته اند: ثلث دیه اصلی را می دهد، و بعضی بارش قائل شده اند.

سیزدهم: دیه انگشتان است، و خلافی نیست در آن که در مجموع انگشتان دست یک دیه آن شخص است، و در جمیع انگشتان پا نیز یک دست تمام است، اما در قسمت دیه بر انگشتان خلاف است. بعضی گفته اند: دست جمیع انگشتان مساویند، و در هر یک عشر دیه آدمی است، و بعضی گفته اند: در ابهام که انگشت مهین است ثلث دیه است، و دو ثلث دیگر بر چهار انگشت مساوی قسمت می شود موافق کتاب ظریف، و قول اوّل اشهر است، و دیه انگشت زیاده ثلث دیه انگشت اصلی است، و کسی که انگشتی را شل کند دو ثلث دیه آن انگشت را می دهد، و اگر انگشت شل را قطع کند ثلث دیه انگشت صحیح را می دهد، و دیه هر انگشتی بر سه مفصل آن قسمت می شود، و دیه ابهام بر دو مفصل آن قسمت می شود بالسّویه، پس اگر مفصل دوّم انگشتان غیر ابهام را به برّد دو ثلث دیه آن انگشت را می دهد، و اگر مفصل اوّل را به برّد ثلث دیه انگشت را می دهد، و در ناخنها مشهور آن است که در هر یک از ناخنهای دست و پا که قطع کند، اگر نروید یا سیاه بروید ده دینار می دهد، و اگر سفید نروید پنج دینار می دهد، و در روایت صحیحی وارد شده است که در ناخن پنج دینار است، و حمل کرده اند بر آن که سفید بروید.

چهاردهم: دیه پشت است، پشت اگر بکشند و به اصلاح نیاید، یا بیاید و غوز بماند، یا نتواند نشست تمام دیه می دهد، و اگر به اصلاح بیاید و عیبی نماند ثلث دیه می دهد، و در روایت ظریف وارد شده است که اگر به اصلاح بیاید صد دینار می دهد، و اوّل اشهر است، و اگر پشتش را بشکند و پاهای او به آن سبب شل شود یک دیه برای پشت می دهد، و دو ثلث دیه برای پاها می دهد.

و شیخ طوسی رحمه اللّٰه (۱) گفته است: که اگر پشتش را بشکند و به آن سبب راه رفتن و جماعش هر دو برطرف شود دو دیه می دهد.

و اگر مغز حرام که در میان فقرات است قطع شود تمام دیه باید داد.

پانزدهم: در پستانهای زن است، هر دو اگر بریده شود تمام دیه زن لازم می شود، و در هر یک نصف دیه، و اگر تکمه سر پستان را به برّد بعضی گفته اند:

آن هم حکم پستان دارد، و بعضی بارش قائل شده اند، و اگر سر پستانهای مرد را

۱- المبسوط ۷: ۱۴۷.

قطع کنـد بعضـی گفته انـد: در هر دو مجموع دیه مرد است، و در هر یک نصف دیه، و بعضـی موافق روایت ظریف (۱) گفته اند: در هر دو هشت یک دیه قائل شده اند، که صد و بیست و پنج دینار است، و روایت احتمال دارد که در هر یک این مقدار بوده باشد، و بعضی بارش قائل شده اند.

شانزدهم: در قطع حشـفه تا بیخ ذکر تمام دیه مرد لازم می شود، خواه جوان باشد، و خواه پیر، و خواه طفل و خواه خصـیه دار، و خواه خصـیه کشیده، و اگر بعضـی از حشـفه را ببرد به نسبت کلّ حشـفه دیه می گیرند، و اگر یک کس حشفه را به برّد و دیگری باقی ذکر را، بر اوّل دیه لازم می شود، و بر ثانی ارش، و در ذکر عنّین (۲) ثلث دیه است، و در بعضش باین نسبت.

هفـدهم: در بریدن هر دو خصـیه تمام دیه است، و در هر یک نصف دیه بنا بر مشـهور. و در روایات معتبره (۳)وارد شده است که در خصـیه چپ دو ثلث دیه است، و در خصیه راست یک ثلث دیه، زیرا که فرزند از خصیه چپ بهم می رسد، و جمعی از فقهاء باین مضمون قائل شده اند، و نهایت قوّت دارد.

و ابن جنید قائل شده است که در خصیه راست نصف دیه است، و در خصیه چپ تمام دیه، و نسخه کافی موافقتی با یک جزء مطلب او می کند (۴).

و اگر جنایتی کنـد که فتق بهم رسانـد، و پوست خصـیها بزرگ شود چهار صـد دینار می دهد، که دو خمس دیه باشد، و اگر چنان شود که پاها را گشاد گذارد و قادر بر راه رفتن نباشد مگر به دشواری هشـتصد دینار می دهد که چهار خمس دیه باشد، در کتاب ظریف چنین وارد شده (۵) و اکثر علماء عمل کرده اند.

هیجـدهم: اگر شـفرین زن را که لبهای فرج باشـد ببرد تمام دیه زن می دهد، و اگر یک طرف را به برّد نصف دیه می دهد، و اگر پشت زهارش (۶) را به برّد ارش می دهد.

۱- وسائل الشیعه ۱۹: ۲۳۱ ح ۱.

۲- مردی که بر جماع قادر نباشد.

۳- من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۱۳ ح ۱.

۴- فروع کافی ۷: ۳۱۵ ح ۲۲.

۵- فروع کافی ۷: ۳۴۲.

۶- محل درآمدن مو در عورت زن است و در مرد عانه می گویند.

و اگر کسی دختری را که زن او باشد پیش از نه سال وطی کند و افضا شود، یعنی مسلک بول و حیض او یکی شود می باید مهر او را بدهد، و دیه او را بدهد، و بر او همیشه حرام است، و می باید تا آن زن زنده است نفقه بدهد، مگر آن که خود بمیرد، و اگر بعد از نه سال زن خود را وطی کند و افضا شود دیه بر او نیست، اما مهر و نفقه بر او لازم است.

و اگر زنش نباشد و زنا کند و افضا شود، اگر اکراه کرده است او را مهر المثل و دیه بر او لازم است، و اگر باکره باشد ارش بکارت نیز لازم است بنا بر مشهور.

و اگر به رضای زن بوده است مهر ساقط می شود، و بعضی گفته اند: ارش بکارت نیز ساقط است. و اگر به انگشت بکارت دختری را به برّد که بول دانش نیز پاره شود و بول را نتواند نگاه داشت اکثر گفته اند: تمام دیه می دهد، و بعضی ثلث دیه گفته اند، و در روایتی (۱) مهر المثل نیز وارد شده است.

نوزدهم: در دیه الیتین است، یعنی دو طرف نشستگاه، در هر دو یک دیه است و در یک نصف دیه است، و از زن دیه زن است، و در هر یک نصف دیه زن است موافق مشهور.

و از کلام بعضی ظاهر می شود که مراد بریدن گوشتهای برآمده است، که چون می ایستد بلندتر از رانها است، و بعضی گفته اند: مراد شکستن استخوانهای زیر آنها است.

بیستم: در قدمهای پا دیه است، و در هر یک نصف دیه، و در انگشتان به نحوی است که در دستها گذشت، و خلاف در اینجا نیز جاری است، و دیه هر انگشت بر سه بند بالسویّه قسمت می شود، و دیه ابهام بر دو انگشت، و در هر یک از ساقها و رانهانصف دیه است، و در هر دو ساق تمام دیه، و هم چنین در هر دو ران تمام دیه است، و بعضی در ساق و ران بارش قائل شده اند.

و اگر پا را از زانو به برّد بعضی گفته اند: همان دیه پا است و دیگر چیزی بر او نیست، و بعضی گفته اند: دیه پا را با ارش ساق می دهد، و بعضی بدو دیه قائل شده اند، و هم چنین خلاف است اگر از بیخ ران به برّد، و اگر پایش را شل کند دو ثلث دیه پا می دهد، و اگر پای شل را به برّد ثلث دیه پا می دهد.

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۶۲ ح ۷۱.

و در روایتی (۱) وارد شده است که اگر پاها را شل کند تمام دیه می دهد، و حمل کرده اند بر آن که مطلقا راه نتواند رفت.

بیست و یکم: در روایتی (۲) وارد شده است که اگر کسی استخوان عقب دبر را که «عصعص» می گویند بکشند که غائط را ضبط نتواند کرد تمام دیه می دهد، و در روایت دیگر وارد شده است که اگر چیزی بر ما بین خصیتین و دبرش بزنند که بول و غائط را ضبط نتواند کرد باید دیه تمام بدهد، و بهر دو روایت جمعی از علماء عمل کرده اند.

بیست و دوم: در روایتی (۳) وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شخصی پا بر شکم شخصی آن قدر مالید که غائط از او آمد، حضرت فرمود: که او نیز چنین کند، یا ثلث دیه به جریمه این عمل بدهد، و جمعی از علماء عمل کرده اند، و بعضی بارش قائل شده اند.

بیست و سیّم: در کتاب ظریف (۴) وارد شده است که کسی که دنده های کسی را بشکند اگر دندهایی است که مخالط قلب است برای هر دنده ای بیست و پنج دینار است، و اگر دندهایی است که در جانب بازوها است برای هر دنده ای ده دینار است، و اکثر علماء چنین فهمیده اند که برای سر دنده ها که مقابل دل است دیه اول می دهد، و آن چه در پهلو است دیه دوّم، و این معنی بسیار بعید است، بلکه ظاهرش موافق فهم ناقص فقیر آن است که دنده های پائین که محاذی دل واقع شده است، خواه از پیش و پس، و خواه از پهلو و خواه از جانب راست و خواه از جانب چپ بیست و پنج دینار است، و آن چه بالاتر است به جانب بازوها ده دینار است.

بیست و چهارم: اکثر فقهاء رضوان اللّٰه علیهم گفته اند: که شکستن استخوان هر عضوی دیه اش خمس دیه آن عضو است، یعنی پنج یک، و اگر به اصلاح آید بدون کجی و عیبی دیه اش چهار خمس دیه شکستن آن عضو است.

و در موضّحه هر عضوی یعنی جراحتی که استخوان نمایان شود، چهار یک

۱- فروع کافی ۷: ۳۱۱ ح ۱.
۲- فروع کافی ۷: ۳۱۳ ح ۱۱.
۳- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۵۱ ح ۲۶.
۴- فروع کافی ۷: ۳۳۸ ح ۱۱.

دیه شکستن آن عضو است، و در کوبیده شدن هر عضو که استخوان خورد شود ثلث دیه آن عضو است.

و اگر به اصلاح آید بی کجی و عیبی چهار خمس دیه کوبیده شدن است، و در جدا شدن هر عضوی که آن عضو معطّل شود دو ثلث دیه آن عضو است، و اگر به اصلاح آید بدون عیبی دیه اش چهار خمس دیه جدا شدن است.

و این احکام را از کتاب ظریف اخذ کرده اند، و در آن کتاب تفصیل احکام هر عضوی مذکور است، و بعضی باین قواعد موافق است و بعضی مخالف.

و فقیر در بعضی از شروح کتب حدیث تحقیق تفاصیل این احکام کرده ام، و این رساله موجزه گنجایش ذکر آنها ندارد، و در آن کتاب مذکور است که کسی یک طرف چنبره گردن کسی را بشکند و به اصلاح آید چهل دینار می دهد، و در هر دو طرف هشتاد دینار، و جمعی از علماء عمل کرده اند، و بعضی بارش قائل شده اند.

فصل چهارم: در بیان دیه جنایت بر منافع

است که به سبب فعل او قوّتی از قوّتها که حق تعالی در انسان مقرر فرموده ضایع یا ناقص شود، و در آن چند مبحث است:

اوّل: برطرف شدن عقل است، اگر بالکلیّه زائل شود تمام دیه آن شخص لازم می شود، و اگر زائل نشود اما کم شود ارش لازم می شود، و اکثر گفته اند: قدر ارش منوط بنظر حاکم شرع است، که از آثار ملاحظه نماید که چه مقدار از اختلال در عقل او به همرسیده، و به آن نسبت از مجموع دیه حکم کند، و بعضی گفته اند: بزمان تقدیر می کنند، مثل آن که اگر یک روز عاقل باشد و یک روز دیوانه، نصف دیه باید داد، و اگر دو روز عاقل باشد و یک روز دیوانه ثلث دیه باید داد، و معلوم است که این تخمینی است، و قاعده کلیّه از اینجا ظاهر نمی شود، بسا باشد که همه احوالش متشابه باشد اما نسبت به سابق شعور و تمیزش کم شده باشد.

و اگر چیزی بر سرش بزنند که جراحتی در سرش بهم رسد و عقلش نیز زائل شود، اکثر گفته اند: که دیه جراحت را و دیه برطرف شدن عقل را جدا می گیرند، و بعضی گفته اند: که اگر هر دو به یک ضربت واقع شده است کمتر در بیشتر داخل می شود، مثل آن که چوبی بر سرش زد که هم جراحت شد و هم دیوانه شد یک دیه می گیرند، و دیه جراحت را جدا نمی گیرند، و اگر چوبی بر دستش زد و دستش را شکست و بعد از آن بر سرش هم زد و دیوانه شد، دیه هر دو را می گیرند، و برای مضمون روایت صحیحی وارد شده است (۱)، و در آن روایت مذکور است که یک سال انتظار می برند، و اگر در عرض سال مرد او را بعوض می کشند، و اگر زنده ماند و جنونش برطرف نشد دیه می گیرند، و بر این مضمون اکثر قدماء قائل شده اند، و اگر بعد از دیه گرفتن عاقل شود اکثر گفته اند: دیه را پس نمی گیرند، و بعضی گفته اند: بقدر ارش می گذارند و باقی را پس می گیرند، و بعضی می گویند:

که اگر اهل خبره گویند که بحسب عادت نمی باید به اصلاح آید، و بر خلاف عادت به اصلاح آید این بخششی است از حق تعالی، دیه را پس نمی گیرند، و الّا پس می گیرند.

دوّم: ابطال شنیدن گوش است، و اگر از هر دو گوش بالکلیّه شنیدن برطرف شود تمام دیه لازم می شود، اگر گواهی دهند اطباء و اهل خبره که دیگر عود نمی کند، و اگر گویند که ممکن است بعد از مدتی عود کند انتظار آن مدت می کشند اگر عود نکرد دیه قرار می گیرد. و در حدیث صحیح (۲) وارد شده است که یک سال انتظار می کشند، و اگر جنایت کرده تکذیب او کند، یا گوید که نمی دانم که راست می گوید، امتحان می کنند او را هنگام صداهای شدید مانند رعد، یا در هنگام غفلت او صدای عظیمی می کنند.

و در کتاب ظریف مذکور است که در خواب صدای عظیمی بر او می زنند اگر بیدار شد دروغ می گوید، و اگر به این ها معلوم نشد به قسامه ثابت می کنند، به پنجاه قسم، بنا بر یک قول، و به شش قسم بنا بر قول دیگر، و از کتاب ظریف ظاهر می شود که با امتحان باز قسامه هست، و اگر دعوی کند که شنوایی یک

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۵۳ ح ۳۶.

۲- فروع کافی ۷: ۳۲۲ ح ۳.

گوشش برطرف شده است، بعد از امتحان و قسامه نصف دیه خواهد بود. و اگر دعوی کند که شنیدن یک گوشش کم شده است قیاس به گوش دیگر امتحان می کنند، چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است (۱) که گوش معیوبش را محکم می بندند، و گوش صحیح را باز می گذارند و زنگی را در برابر روی او حرکت می دهند، و می گویند: بشنو تا جائی که بگوید نمی شنوم، آن موضع را نشان می کنند، پس از پشت سرش می زنند، و وقتی که گوید نمی شنوم نشان می کنند.

و هم چنین از جانب راست و جانب چپ اگر موافق است همه معلوم می شود که راست می گوید، و بعد از آن گوش صحیح را محکم می بندند و گوش معیوب را می گشایند، و از چهار طرف باز امتحان می کنند، اگر موافق آمد و کمتر از گوش صحیح است آن تفاوت را نسبت به مجموع ملاحظه می کنند که چند یک است، و به آن نسبت از دیه یک گوش می گیرند.

و در روایت ظریف با امتحان قسامه نیز وارد شده است، و این اقوی می نماید، زیرا که گاه باشد که گوشهایش بیشتر از جنایت این تفاوت را داشته باشد، و باید که این امتحان را در وقتی بکنند که باد نباشد و هوا معتدل باشد، زیرا که در روز باد شنیدن از جوانب مختلف می باشد، و اگر گوش کسی را به برّند و شنوایی برطرف شود دو دیه لازم می شود در دو گوش، و یک دیه در یک گوش.

سیّم: برطرف شدن بینایی دیده ها است، اگر بینایی هر دو چشم برطرف شده باشد تمام دیه آن شخص لازم می شود، و اگر از یک چشم برطرف شده باشد نصف دیه، و قصاص بقول دو عادل از اطبای حاذق ثابت می شود، و دیه به گفته یک مرد و دو زن نیز ثابت می شود، و اکثر فقهاء گفته اند: که اگر اهل خبره گویند که او دیگر نخواهد دید، یا گویند ممکن است ببیند اما مدتش معلوم نیست، دیه می گیرند، و اگر مدتی تعیین کنند برای برگشتن انتظار آن مدّت می کشند، اگر برنگشت دیه می گیرند، و الا ارش می گیرند.

و در حدیث معتبر (۲)وارد شده است که یک سال انتظار می برند، و بعد از یک سال اگر برنگشته دیه می گیرند، و اگر بعد از آن برگردد دیه را پس نمی گیرند.

۱- فروع کافی ۷: ۳۲۲ ح ۴.

۲- تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۶۶ ح ۸۱.

اگر در دیده اش علتی ظاهر نباشد و دعوی کند که نمی بینم به قسامه ثابت می شود، و گذشت در روایت که حضرت امیر علیه السلام (۱)فرمود: که رو به قرص آفتاب او را باز می دارند اگر چشمش باز می ماند و برهم نمی زند راست می گوید، و اگر دعوی کند که بینایی یک دیده اش به جنایت کم شده است امتحان می کنند.

چنانچه در احادیث صحیحه (۲) وارد شده است که دیده معلولش را می بندد و دیده صحیحش را باز می گذارند و تخم مرغی یا شتر مرغی را بدست می گیرند و دور می روند، تا جائی که بگوید نمی بینم، آن موضع را نشان می کنند، از چهار طرف چنین می کنند اگر موافق یک دیگر است راست گفته است، و اگر مخالف است می گویند دروغ گفتی، و بار دیگر امتحان می کنند تا موافق آید، پس چشم صحیح را می بندند، و چشم علیل را می گشایند، و باز از چهار طرف امتحان می کنند اگر موافق آید دیه را بقدر تفاوت مسافت می گیرند مثل آن که اگر نصف مسافت تفاوت کرده است نصف دیه یک چشم را که ربع دیه آدمی است می گیرند. و در روایت ظریف با این امتحان قسامه نیز وارد شده است، که قسمت می کنند بر شش قسم اگر نصف کم شده است سه قسم می دهند، و اگر ثلث کم شده است دو قسم می دهند، و هم چنین باین نسبت، و اقوی و احوط است.

چنانچه شیخ در نهایه (۳) و صاحب جامع (۴) نیز قائل شده اند، و اگر دعوای نقص در هر دو دیده کند، نظر به دیده هم سنّان او به نحوی که گذشت امتحان می کنند، و در اینجا اکثر فقهاء قسامه را ضم کرده اند، و امتحان دیده را در زمین هموار و هوای صاف می کنند، نه در روز ابر، و زمین ناهموار که اوقات و جهات مختلف نشوند، و اگر دیده کسی را بکند و دعوی کند که چشمش کور بود و چیزی نمی دید، و او گوید چشمم روشن بود، بعضی گفته اند: قسم بر جنایت کننده است، و بعضی گفته اند: بر چشم کنده شده است.

۱- فروع کافی ۷: ۳۲۳ ح ۷.

۲- فروع کافی ۷: ۳۲۳ ح ۸.

۳- النهایه/ ۷۶۵.

۴- خطی است.

چهارم: برطرف شدن قوه شامه است، و در آن نیز تمام دیه است، و اگر دعوی کند که شامه اش برطرف شده است و معلوم نباشد، با حصول لوث به قراین اثباتش به قسامه می شود، و در روایت حضرت امیر المؤمنین (۱) صلوات اللّه علیه گذشت که خرقه ای را آتش می زنند و نزدیک دماغش می آورند اگر سر را پس می برد و آب از دیده اش می آید دروغ می گوید، و الّا تصدیقش می کنند، و با این قسامه ضم شود، چنانچه اکثر گفته اند، شاید احوط باشد، و اگر دعوی کند که شامه اش کم شده است و قرینه بر صدقش باشد ظاهرش آن است که به قسامه ثابت شود، و تقدیرش را نسبت بکلّ شامه حواله برأی حاکم شرع کرده اند، و احوط صلح است، و اگر بینی او را ببرد و شامه اش نیز برطرف شود بعد از ثبوت دو دیه لازم می شود.

پنجم: برطرف شدن ذائقه است، و اکثر گفته اند: تمام دیه ثابت می شود، و ثبوتش به قسامه است، و هم چنین نقصش گفته اند به قسامه ثابت می شود، و تقدیر زیاد و کمش نسبت بکل منوط برأی حاکم شرع است.

ششم: اگر صدا برطرف شود که مطلقا سخنش مسموع نشود گفته اند: دیه لازم می شود، و اگر حرکت زبان نیز برطرف شود دو ثلث اضافه می شود، و اگر کاری بکند که طعام را نتوان خورد یا خائید گفته اند دیه لازم می شود.

هفتم: اگر جنایت باعث آن شود که جماع نتواند کرد، یا در وقت جماع انزال منی نشود دیه لازم است، و هم چنین گفته اند: که اگر فرزند بهم رسانیدن برطرف شود دیه لازم می شود.

هشتم: اگر جنایتی کند که راه نتواند رفت دیه لازم است، و اگر جماع نیز برطرف شود که جماع کند و لذّت نیابد، یا طعام خورد و لذّت طعام نیابد، در هر یک بعضی دیه گفته اند، و بعضی ارش.

دهم: اکثر فقهاء گفته اند که اگر کسی جنایتی بر شخصی بکند که مبتلا شود به سلس البول، یعنی قطرات بول از او متصل آید بر او دیه کامل لازم است.

۱- فروع کافی ۷: ۳۲۳ ح ۷.

و در روایتی (۱) وارد شده است که اگر تا شب یا تا آخر روز متصل آید تمام دیه لازم می شود، و اگر تا ظهر آید دو ثلث دیه، و اگر تا چاشت (۲) آید ثلث دیه، و بعضی باین روایت عمل کرده اند.

یازدهم: در حدیث صحیح (۳) وارد شده است که اگر کسی بر شکم زنی بزنند که حیضش برطرف شود، اگر یک سال عود نکند ثلث دیه زن را می دهد.

دوازدهم: اگر زنی را چنین کند که شیرش برطرف شود اکثر گفته اند: ارش می دهد، و بعضی احتمال دیه نیز داده اند.

فصل پنجم: در بیان دیات جراحتهای سر و بدن

اوّل: جراحات سر و روست که او را شجّه می نامند

، و آن نیز بر نه قسم است:

اوّل: حارصه که خدشه کند، که پوست شکافته شود، و دیه آن یک شتر است.

دوّم: دامیه است، که اندکی در گوشت فرو رود و خون درآید، و در آن دو شتر است.

سیّم: متلاحمه است که در گوشت بسیار فرو رود و نرسد به پرده ای که بر روی استخوان است، و در آن سه شتر است.

چهارم: سمحاقه است، و آن جراحتی است که برسد به پرده ای که بر روی استخوان کشیده شده است، و در آن چهار شتر است.

پنجم: موضّحه است، که آن پرده شکافته شود و استخوان نمایان شود، و در آن پنج شتر است.

ششم: هاشمه است، که استخوان بشکند و در آن ده شتر است، هر چند پوست و گوشت شکافته نشود، و سنّ شترها در شبه عمد و خطاء به نحوی است که

۱- فروع کافی ۷: ۳۱۵ ح ۲۱.

۲- عصر.

۳- فروع کافی ۷: ۳۱۴ ح ۱۶.

در دیه نفس مذکور شد، و اگر عمد باشد در اینجا قصاص نمی باشد و دیه می گیرند.

هفتم: منقّله است، که استخوان از جای خود حرکت کرده باشد، و در این نیز قصاص نیست، هر چند عمدا کرده باشد، و دیه اش موافق مشهور پانزده شتر است، و بعضی بیست شتر گفته اند.

هشتم: مأمومه است، که بأمّ الدماغ رسیده باشد، یعنی پرده که مغز در میان آن است، اما آن پرده شکافته نشده باشد، و در آن ثلث دیه آدمی است، و در بعضی روایات (۱) و کلام فقهاء سی و سه شتر وارد شده است، با آن که ثلث سی و سه شتر و ثلثی می باید باشد، پس یا ثلث بر سبیل تخمین وارد شده است، یا لفظ ثلث بعد از سی و سه مراد است، یا از رواه افتاده است.

نهم: دامغه است، که خریطه که دماغ در میان آن است نیز دریده باشد، و با این حال زنده ماندن بسیار بعید است، و باین سبب اکثر علماء دیه آن را ذکر نکرده اند، و اگر زنده بماند بعضی گفته اند: ثلث دیه برای مأمومه می دهد، و ارش برای دریدن خریطه می دهد، و در مأمومه و دامغه قصاص نمی باشد، چون محل خطرند.

مقصد دوّم: در باقی احکام شجاج است

، و در آن چند مسأله است:

اوّل: اگر در دو جای سر جراحت موضّحه بکند از برای هر یک پنج شتر می باید بدهد، و اگر همان شخص میان آن دو تا را ببرد که به یک دیگر متصل شوند، اکثر گفته اند: یک موضّحه می شود، و پنج شتر کافی است، و بعضی گفته اند: یازده شتر می دهد، و احتمال دارد که پانزده شتر لازم شود، و حکم سه موضّحه داشته باشد، اگر دیگری این دو موضّحه را به یک دیگر متصل کند خلاف نیست در آن که دیه موضّحه بر اوّل لازم است، و دیه یک موضّحه بر ثانی.

دوّم: اگر یک جراحت موضّحه بکند که بعضی از آن بر سر واقع شود و بعضی بر پیشانی مشهور آن است که حکم یک موضّحه دارد، و پنج شتر کافی است.

۱- فروع کافی ۷: ۳۲۶ ح ۳.

سیّم: آن جراحتها که در سر مذکور شد اگر در رو واقع شوند باز حکم سر دارد و دیه اش همان دیه ها است که مذکور شد، و اگر مثل آنها بر بدن واقع شود همان مقدار را نسبت بدیه آن عضو حساب می کنند، مثل آن که موضّحه که در سر واقع شود پنج شتر می دهند.

و سر دیه اش مساوی کلّ دیه آدمی است، زیرا که به جدا شدن آن حیات باقی نمی ماند و دیه کلّ آدمی هر گاه صد شتر باشد پنج شتر نسبت به آن نصف عشر است، یعنی بیست یک.

پس اگر موضّحه در یک دست واقع شود و دیه یک دست نصف دیه انسان است، پس نصف عشر آن که نصف پنج شتر باشد در آن خواهد بود چنین گفته اند اکثر فقهاء، و از کتاب ظریف در بعضی تفاصیل دیگر ظاهر می شود.

چهارم: ظاهر کلام فقهاء آن است که این دیه ها که به شتر وارد شده است اگر دیه را از اجناس دیگر دهند بهمان نسبت می دهند، مثل آن که در جائی که ده شتر وارده شده است، ده شتر نسبت به صد شتر است که دیه کل است ده یک است، پس اگر از طلا دهند ده یک هزار دینار را خواهند داد که صد اشرفی باشد، و اگر از نقره دهند یک ده هزار درهم را می دهند که هزار درهم باشد، و هم چنین از سائر اجناس، و احوط آن است که چون در خصوص این دیات شتر و دینار وارد شده است از جنس شتر و دینار بدهند.

مقصد سوُّم: در احکام سائر جراحات بدن است

، و در آن چند فائده است:

اوّل: جراحتی که به اندرون شکم آدمی برسد از هر جهت که باشد اگر چه از گودال گردن باشد، و او نمیرد در آن ثلث دیه آن شخص است، و در آن قصاص نمی باشد، و اگر جراحتی در عضوی بکنند و بعد از آن به جوف داخل شود دیه آن جراحت و دیه جائفه هر دو را می باید بدهد، مثل آن که خنجری بر دوش کسی بزنند و داخل شکم او شود هم دیه جراحت دوش را می باید بدهد، و هم ثلث دیه برای آن که داخل جوف او شده است.

دوّم: اگر کسی کاردی یا خنجری زد که سرش به اندرون شکم او داخل شد پس دیگری آمد و کاردی یا غیر آن بهمان سوراخ فرو برد و جراحت زیاد نشد شخص اول دیه جائفه را می دهد، و بر ثانی چیزی نیست، و لیکن حاکم شرع او را تعزیر می کند.

و اگر حربه مرد دوّم اندرون جراحت را گشادتر کرد و بیرون بحال خود ماند، یا بیرون را گشاده تر کرد و اندرون بحال خود ماند ارش می دهد، و اگر اندرون و بیرون هر دو گشادتر شد، یک دیه جائفه دیگر دوّم می باید بدهد.

سیّم: اگر یکی حربه ای بزند و شکمش را بشکافد و دیگری احشای اندرونش را بیرون آورد گفته اند: قاتل دوّم است.

چهارم: اگر حربه ای بر سینه اش بزند که از پشتش بدر رود اکثر گفته اند: دو جائفه است، و دو ثلث دیه باید داد، و بعضی گفته اند: یک جائفه است.

پنجم: جمعی از فقهاء قائل شده اند موافق کتاب ظریف که هر که حربه ای بزند بر اطراف مردی که از طرف دیگر بدر رود صد دینار طلا می دهد، و ظاهر آن است که مراد به اطراف دستها و پاها باشد مانند ساعد و ساق و کف و قدم، و بعضی تخصیص کرده اند به عضوی که در آن تمام دیه باشد، یا نصف دیه، زیرا که اگر نافذه در یک بند یک انگشت باشد صد دینار چند برابر دیه آن می شود، و در کتاب ظریف تفاصیل دیگر در این باب هست که اکثر متعرض آنها نشده اند، و باین عبارت مجمل متمسک شده اند.

ششم: در کتاب ظریف مذکور است که اگر سوراخی در خد، یعنی یک طرف رخساره بهم رسد که اندرون دهان نماید، دیه اش صد دینار است، و اگر دوا کند و برطرف شود، اما اثر فاحشی بماند پنجاه دینار است، و اگر هر دو طرف باشد و اثرش بماند صد دینار است.

و اگر تیری بزند که در استخوان بنشیند و از زیر چانه بیرون آید دیه اش صد و پنجاه دینار است، و اگر سوراخ کند و بیرون نرود، صد دینار است، و اگر جراحتی در رخساره بهم رسد و اثرش بماند دیه اش ده دینار است.

هفتم: در روایت معتبری (۱) وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات

۱- فروع کافی ۷: ۳۳۳ ح ۴.

اللّه علیه حکم می فرمود در سیلی که کسی بر روی کسی بزند و جای آن سیاه شود شش دینار بدهد.

و اگر سبز شود سه دینار بدهد، و اگر سرخ شود یک دینار و نیم بدهند، و اکثر موافق این روایت قائل شده اند، و بعضی در سیاه شدن نیز سه دینار گفته اند، و اکثر گفته اند که شرط نیست که اثرش همیشه بماند، و گفته اند اگر اینها در بدن واقع شود دیه اش نصف دیه روست.

چنانچه ابن بابویه رحمه اللّه در من لا یحضر متصل باین روایت ذکر کرده است (۱).

هشتم: در هر عضوی که دیه مقرری داشته باشد اگر آن عضو را شل کنند دو ثلث دیه آن عضو را باید داد، و اگر عضو شل را قطع کنند ثلث دیه عضو را باید داد، چنانچه گذشت.

نهم: مذکور شد که دیه مرد و زن در اعضاء و جوارح مساویند تا بثلث دیه مرد برسد، پس دیه اعضاء زن نصف دیه اعضاء مرد می شود، خواه آن که جنایت کرده است مرد باشد و خواه زن، و هم چنین قصاص می کنند مرد را برای اعضای زن بی آن که چیزی از دیه بدهند تا ثلث، پس اگر خواهند عضو مرد را بعوض عضو زن قصاص کنند نصف دیه عضو را می دهند، و قصاص می کنند، و اگر دیه گیرند نصف دیه مرد می گیرند.

و بعضی از علماء گفته اند: که این حکم که تا ثلث جراحات زن دیه شان مثل جراحات مرد است، در صورتی است که جراحت کننده مرد باشد، و اگر جراحت کننده زن باشد همه جراحات بر نصف است، پس در یک انگشت پنج شتر است، و در دو انگشت ده شتر است، و در سه پانزده شتر است، و در چهار بیست شتر است، و هم چنین باین نسبت بالا می رود بخلاف آن که جارح مرد باشد که در یک انگشت زن ده شتر است، و در دو انگشت بیست شتر و در سه انگشت سی شتر، و در چهار انگشت بیست شتر.

دهم: هر عضوی که در مرد مساوی دیه مرد باشد در زن مساوی دیه زن است، مانند زبان و ذکر و دو دست و دو پا، و هم چنین نصف و ثلث، و هر نسبت که با

۱- من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۱۸.

دیه مرد مذکور شد در زبان با دیه زن ملاحظه خواهد شد، و در کافر ذمّی با دیه او، و در غلام با قیمت او بشرطی که زیاده از دیه آزاد نباشد، مثل آن که ذکر غلام را به برّند قیمت او را می دهند، چنانچه مذکور شد.

و آن چه در شرع مقدّری ندارد که ارش می دهند آزاد را غلام فرض می کنند و ملاحظه می کنند که بدون این عیب چه قیمت داشته و با این عیب چه قیمت دارد، و این تفاوت را از دیه آزاد می گیرند.

فصل ششم: در جنایاتی است که بر جنین واقع شود

اشاره

، یعنی طفلی که در رحم باشد، یا بر میّتی واقع شود، و در آن چند بحث است:

اوّل [دیه جنین آزاد مسلمان بعد از آن که خلقتش تمام شده باشد و هنوز روح در آن ندمیده]

مشهور میان علماء آن است که دیه جنین آزاد مسلمان بعد از آن که خلقتش تمام شده باشد و هنوز روح در آن ندمیده باشد، صد دینار است.

و مشهور آن است که فرقی نیست میان دختر و پسر، و بعضی گفته اند: در پسر صد دینار است، و در دختر پنجاه دینار، و خالی از قوّتی نیست.

و ابن جنید رحمه اللّٰه قائل شده است که دیه جنین مسلمان یا غلامی است یا کنیزی که قیمت هر یک نصف عشر دیه باشد، و این موافق مذهب عامه است، و اوّل اصحّ است، و اگر کافر ذمّی باشد، جنین او دیه اش عشر دیه پدر او است که موافق مشهور هشتاد درهم است، و در روایتی (۱) وارد شده است که عشر دیه مادر او است که چهل درهم باشد، و بنا بر قول ثانی ممکن است حمل روایت بر آن که جنین دختر باشد، و مشهور میان علماء آن است که دیه جنین بنده عشر قیمت مادر او است.

و بعضی گفته اند اگر پسر باشد عشر قیمت پدر است، و اگر انثی باشد عشر قیمت مادر است.

و بعضی گفته اند: که اگر زنده بزاید و بمیرد عشر قیمت مادر است، و اگر مرده بیندازد نصف عشر قیمت مادر است.

۱- فروع کافی ۷: ۳۴۴ ح ۵.

دوّم: هر گاه روح در جنین دمیده شده باشد و به سبب جنایت بمیرد

و معلوم شود که حیات داشته است و به سبب جنایت مرده است در این صورت دیه کامل لازم می شود برای پسر، و نصف آن برای دختر، و اگر بعنوان مباشرت کرده باشد کفاره نیز لازم می شود.

سیّم: هر گاه پیش از تمام شدن خلقت سقط بیندازد

بعضی گفته اند: غلامی می دهد یا کنیزی می دهد، و بعضی تعیین قیمت به پنجاه دینار کرده اند، و مشهور میان علماء آن است که مراتب مختلفه دارد:

اوّل: آن که اگر کسی در اثنای جماع کسی را بترساند که آب منی بیرون فرج ریخته شود ده دینار می دهد، و اگر نطفه در رحم قرار گرفته باشد و سبب انداختن آن شود بیست دینار می دهد، و اگر علقه شده باشد یعنی پارچه خون بسته چهل دینار می دهد.

و اگر مضغه شده باشد یعنی پارچه گوشتی، شصت دینار می دهند، و اگر استخوان شده باشد، هشتاد دینار می دهند، و اگر گوشت بر روی استخوان روییده و خلقتش تمام شده باشد، صد دینار می دهد، چنانچه گذشت.

و شیخ طوسی (رضی اللّه عنه) گفته است که در ما بین هر مرتبه تا مرتبه دیگر به آن نسبت حساب می کنند.

و ابن ادریس رحمه اللّه تفسیر کلام او باین نحو کرده است که بیست روز نطفه است، و بیست روز علقه، و بیست روز مضغه، و بیست روز عظام، و هر روز یک دینار زیاد می شود، و بحث کرده اند بر او که این تفسیر مخالف احادیث معتبره است.

چنانچه حدیث صحیح (۱) محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسید که مردی زنی را می زند و نطفه می اندازد؟ فرمود: که بیست دینار بر او لازم است، گفت: می زند او را و علقه می اندازد؟ فرمود: که بر او چهل دینار لازم است، گفت: او را می زند و مضغه می اندازد؟ فرمود: که شصت دینار بر او لازم است، گفت می زند او را چیزی می اندازد که استخوان در او بهم رسیده؟ فرمود:

که بر او دیه کامل است، یعنی دیه جنین، و فرمود: که حضرت امیر المؤمنین علیه

۱- فروع کافی ۷: ۳۴۵ ح ۱۰.

السلام چنین حکم کرده است، گفت: صفت نطفه کدام است که توان شناخت؟

فرمود: که نطفه سفید است مانند آب بینی غلیظ، پس در رحم چهل روز می ماند تا علقه شود، و گفت: صفت علقه کدام است؟ فرمود: که پاره خون بسته است مانند خونی که از محجمه حجّام بدر می آید پس چهل روز دیگر می ماند تا مضغه می شود، گفت صفت مضغه چیست که توان شناخت؟ فرمود: که پارچه خون سرخی است که در میان آن رگهای سبز هست، بعد از آن استخوان می شود، پرسید: که صفت استخوان چیست؟ فرمود: که بعد از آن که استخوان شد چشم و گوش بهم می رساند و اعضاء و جوارحش ترتیب می یابد، پس دیه جنین تمام می شود.

و در حدیث دیگر (۱) از حضرت صادق علیه السلام منقول است که یونس شیبانی پرسید: که اگر در نطفه یک قطره خون بهم رسد؟ حضرت فرمود: که عشر نطفه زیاد می شود بیست و دو دینار می شود، و اگر دو قطره بهم رسد بیست و چهار دینار، و اگر سه قطره بهم رسد بیست و شش دینار، و اگر چهار قطره بهم رسد بیست و هشت دینار، و اگر پنج قطره بهم رسد سی دینار، و به همین نسبت بالا می رود تا همه علقه شود، پس در آن چهل دینار است، و بعد از علقه اگر یک رگ از گوشت در آن بهم رسد دو دینار بالا می رود، و هم چنین دو دینار زیاد می شود تا همه گوشت می شود، و دیه آن شصت دینار است، تا آن که گرهی مانند استخوان در آن بهم می رسد، و زیاد می شود تا آن که همه استخوان می شود، و دیه آن هشتاد دینار است، و هم چنین تا گوشت و پوست بر آن می روید، و چون پنج ماه شد روح در آن می دمد.

و شرح احادیث و تفاصیل خلقت انسان و تشریح آن را مفصلا در کتاب سماء و عالم ذکر کرده ام. (۲)

چهارم: اگر زنی را بکشد و در شکم او فرزندی باشد و او هم کشته شود و ندانند که پسر بوده است یا دختر

، مشهور در میان علماء موافق احادیث معتبره آن است که دیه زن را می دهد، و از برای طفل نصف دیه مرد و نصف دیه زن می دهد.

۱- فروع کافی ۷: ۳۴۵ ح ۱۱.

۲- جلد ۱۴ کتاب بحار الأنوار چاپ قدیم شامل بحث هیئت و نجوم و شهرها و تشریح و طب ائمه« ع»، و پیغمبر« ص».

و بعضی گفته اند: قرعه می اندازند، اگر اسم پسر در آید دیه پسر می دهد، و اگر باسم دختر درآید دیه دختر.

پنجم: اگر کسی زن آزادی داشته باشد و بدون رخصت او در وقت جماع منی را عزل کند

و در بیرون فرج بریزد، بعضی گفته اند: واجب است که ده اشرفی دیه نطفه را بزن بدهد، و اکثر حمل بر استحباب کرده اند.

ششم: اگر کسی جنایتی بکند و طفل زنده بیفتد و بعد از آن کسی او را بکشد

گفته انـد: اگر حیات مسـتقرّه داشـته که مدتی تعیّش تواند کرد قاتل دوّم است، و بر اوّل دیه نیست، امّا حاکم شـرع او را تعزیر می کند، و اگر حیات مستقرّه نداشته و در کار مردن بوده دیه بر اوّل است، و دوّم را تعزیر می کنند، و اگر حالش معلوم نباشد بعد از افتادن که زنده بوده یا مرده، و او سرش را بریده باشد قصاص ساقط می شود، و دیه بریدن سر میّت را می دهد، چنانچه مذکور خواهد شد إن شاء اللّٰه.

هفتم: دیه جراحتها که بر جنین واقع شود، نسبت بکلّ دیه او حساب می کنند

، پس اگر چیزی بر شـکم زن زنـد و دسـتی از طفـل ساقط شـود، اگر زن بمیرد دیـه زن و دیه جنین هر دو را می دهـد، و اگر نمیرد دیه دست جنین که پنجاه دینار است می دهـد، و اگر اوّل دست بیفتـد و بعـد از آن جنین بیفتـد دیه جنین را می دهـد، و دیه دست ساقط می شود، و اگر زنـده بیفتـد و بمیرد دیه انسان کامل می دهـد، و دیه دست ساقط می شود، و اگر زنـده بماند دیه دست را می دهد.

هشتم: کسی که سر میّت مسلمان آزادی را قطع کند حکم جنین دارد

و دیه او صـد دینار است، و این دیه مال وارث نیست، بلکه صـرف می کنند در حج و وجوه برّ و خیرات و صدقات برای میّت، و خلاف است که اگر قرض داشته باشد واجب است که قرضش را بدهند از دیه یا نه؟.

و اکثر گفته انـد: که می توان داد، و بعضـی گفته انـد: داخل بیت المال مسـلمانان می کنند، و ابن بابویه علیه الرحمه قائل شده است (۱) که اگر در حال حیاه او اراده کشتن او داشته و بعد از فوت سر او را بریده، یا کاری کرده که اگر زنده می بود به آن جنایت می مرد دیه کامل انسان می دهد، و اگر این اراده نداشـته صد دینار می دهد، گفته اند: که جراحتها که بر او واقع شود نسبت به صد دینار

۱- من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۱۷.

حساب می کنند، مثل آن که اگر یک دستش را ببرد پنجاه دینار می دهد.

و اگر موضّحه در سرش بکند پنج دینار می دهد، و اکثر گفته اند: مرد و زن و صغیر و کبیر در این حکم تفاوت ندارد.

و اگر سر غلامی را به برّد عشر قیمت او را می دهد، و اگر سر ذمّی را به برّد بعضی گفته اند: عشر دیه ذمّی را می دهد، و بعضی گفته اند: دیه ندارد، و خالی از قوّتی نیست، و اگر جنایت به خطا واقع شود، خلاف است که دیه در مال او است یا بر عاقله است، و بعضی از متأخرین احتمال داده اند که در اصل دیه نباشد در خطاء.

چنانچه ظاهر روایت حسین بن خالد است (۱) که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که اگر شخصی برای میّتی گودالی حفر کند که او را در آن غسل دهد پس سرش به گردش آید و بیل از دستش بیفتد و بر شکم میّت آید و شکافته شود چه چیز بر او لازم است؟ فرمود: که هر گاه چنین باشد خطاء خواهد بود و کفاره اش بنده آزاد کردن است، یا دو ماه پیاپی روزه داشتن، یا شصت مسکین را اطعام دادن بهر مسکین بقدر مدّی که تقریبا بنا بر بعضی از تقدیرات یک چهار یک من کهنه باشد، و در حدیث حسنی وارد شده است که بریدن سر مرده بدتر است از بریدن سر زنده.

و در حدیث دیگر (۲) پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام از کسی که استخوان مرده را بکشند؟ فرمود: که حرمتش بعد از مردن زیاده از حرمت او است در زندگی.

فصل هفتم: در بیان عاقله است که دیه خطاء بر او لازم است

اوّل: در بیان عاقله است

، بدان که چون در باب قتل در جاهلیت تعصّب بسیار می کرده اند، و خویشان و قبیله و عشیره قاتل حمایت می کرده اند، شارع در باب

۱- فروع کافی ۷: ۳۴۹ ح ۴.

۲- فروع کافی ۷: ۳۴۸ ح ۳.

قتـل خطاء که قاتل در آن تقصـیری نیست مقرّر فرموده است که بر آنها قسـمت کننـد که هم باعث قلّت حمایت ایشان بشود و هم کـار بر قاتـل آسان شود، و چون تقصـیری نداشـته و حکمتهای جناب مقـدّس الهی در هر حکم بسـیار است که عقول اکثر خلق از ادراک آنها قاصـر است، و عاقله کسـی می گوینـد که متحمل دیه از جانب صاحب جنایت می شود، و آن چهار طایفه اند:

اوّل: خویشان صاحب جنایت.

دوّم: کسی که او را آزاد کرده باشد.

سیّم: کسـی که ضامن «جریره» او یعنی جنایت او شـده باشد، زیرا متعارف بوده است که دو کس که وارثی نداشـته اند با یک دیگر قرار می کرده اند که هر یک که جنایت خطائی بکند دیگری دیه او را بدهد، و هر یک که بیشتر بمیرد دیگری وارث او باشد، چنین کسی اگر جنایت خطائی بکند ضامن جریره دیه او را می دهد.

چهـارم: امام زمان است علیه السـلام، که اگر هیـچ یک از اینها نباشـد امام دیه او را می دهـد، و اگر بمیرد میراث او نیز از امام علیه السلام است.

امـا اقارب که عاقله انـد خلاف است که چه جماعتنـد؟ و مشـهور میان علماء آن است که عاقله عصـبه قاتلنـد، یعنی مردانی که قرابت ایشـان نسبت به قاتـل از جانب پـدر و مادر باشـد، یا از جانب پـدر نه از جانب مادر تنها،ماننـد برادران و اولاد ایشان و عموها و اولاد، ایشان خواه وارث قاتل باشـند که اگر بمیرد آنها میراث برنـد، خواه نه، و خلاف است که پـدر و جـد پـدری و اولاد ذکور در عصـبه داخلنـد یا نه؟ و اکثر متأخرین قایلنـد که داخلنـد، و بعضـی گفته انـد: هر که از دیه قاتل اگر کشـته شود میراث می برد عاقله او است، و این قول ضـعیف است، و بعضـی گفته انـد: عصـبه و عاقله آنهاینـد که مسـتحق میراث قاتلنـد از وارثان نزدیک که در قرآن برای ایشان حصه ای از میراث مقرّر شـده مانند پدر و مادر و فرزند، و اگر آنها نباشـند سائر اقارب قاتل می دهند از مردان بالغ خواه از جانب پدر خویش باشـند، و خواه از جانب مادر و اگر از هر دو صـفت باشـند دو ثلث دیه را بر خویشان پدری قسمت می کنند، و یک ثلث را بر خویشان مادری، و مستند شده اند در این قول

بروایتی که سلمه بن کهیل (۱) از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده و اکثر آن روایت را ضعیف [۱] می شمارند، و مشتمل است بر آن که اگر خویشان نداشته باشد دیه را از هم شهریان او می گیرند، و این مخالف مذهب شیعه است و موافق مذهب عامه است.

لهذا اکثر عمل باین روایت نکرده اند، و مسأله در غایت اشکال است، و این احکام را از احادیث معتبره این باب استنباط کردن متعسّر است، و مشهور آن است که مذکور شد و از بعضی روایات معتبره ظاهر می شود که عاقله ورثه ذکور بالغ عاقلند.

دوّم: در صفات عاقله است

، گفته اند: شرط است که ذکور باشند، زن عاقله نمی باشد، و شرط است که بالغ و عاقل باشد، نابالغ و دیوانه عاقله نیستند، و شرط است که غنی و قادر بر دیه باشد، پس بر فقیر دیه لازم نمی شود، و غنی و فقیر بودن در وقتی که سال تمام می شود، و وقت دادن می شود اعتبار دارد.

[۱] حدیث در لغت: مرادف کلام است، و چون سخن کم کم بوجود می آید بدان حدیث گفته اند، و در اصطلاح: حدیث به کلام خاصی گفته شده که از پیغمبر، ائمه، اصحاب، و یا اصحاب اصحاب که تابعین باشند نقل شده باشد.

حدیث در واقع حکایت کننده کلام یا فعل یا تقریر آنها می باشد. و نزد محدثین شیعه حدیث اطلاق نمی شود مگر بر آن چه از معصوم «ع» نقل شده باشد. (۲)

و حدیث روایت شده چنانچه کسی قطع بصدور آن از معصوم «ع» داشته باشد در این صورت دیگر نیاز به سند، و شناخت حال راویان آن نیست، و در باره او آن روایت حجت است، و اما کسی که قطع بروایت پیدا نکند به ناچار باید به سند رجوع کند، و آن چه حجت است بدست آورد، و تقسیم روایت به صحیح و ثقه و حسن و ضعیف نزد علماء قدیم معمول نبوده، و علت آن را فرزند شهید ثانی شیخ حسن صاحب معالم چنین بیان می کند: نزد قدماء این اصطلاح و تقسیم بکار نمی رفته، و از آن آگاهی نداشته اند، و غالبا بدان نیاز نداشتند، قرائن بر صدق روایت نزد آنها زیاد بوده، گر چه سند مشتمل بر افراد ضعیف بوده .. و بعد از فقدان آن نشانه ها و قرائن، شناخت روایت بجز از سند آن ممکن نبود، لذا علمای بعدی (متأخرین) ناچار شدند حدیث صحیح و آن که به واقع نزدیک باشد، از این طریق بدست آورند، و اصطلاح تقسیم خبر بوجود آمد. (۳)

تقسیم خبر:

۱- صحیح، حدیث صحیح آن است که سند او که به امام می رسد همه شیعه و عادل باشند.

۲- موثق، در طریق سند غیر شیعه باشد، ولی اصحاب رجال تصریح به راست گویی او کرده باشند، و باقی رجال سند سالم باشند.

۳- حسن، طریق سند از شیعه ای باشد که علماء او را مدح کرده ولی تصریح به عدالت او نکرده باشند.

۴- ضعیف، شرائط سه گانه نباشد، و فردی در سند باشد که اصحاب رجال او را فاسق و غیر صالح شناخته باشند، یا مجهول الحال باشد.

۱- فروع کافی ۷: ۳۶۴ ح ۲.

۲- سفینه البحار ۱: ۲۲۸.

۳- منتقی الجمان ۱/ ۱۳.

سیّم: در مقدار آن دیتی است که عاقله متحمّل می شود

، جمعی از علماء را اعتقاد آن است که عاقله هر دیه خطائی را متحمل می شود، خواه زیاد، و خواه کم.

و جمعی گفته انـد: تا همه بدیه موضّـحه نرسـیده است که نصف عشـر دیه باشد، جارح خود می دهد، و بقدر دیه موضّـحه، و زیاده را عاقله می دهد.

چهارم: آن چه عاقله می دهد رجوع نمی کند که از جائی بگیرد

، و قولی هست که رجوع می کند، و آن ضعیف است.

پنجم: در بیان کیفیّت تقسیط است بر عاقله

و در آن چند مسأله است:

اوّل: آن که خلاف است که آیا قـدر معیّنی دارد که بر هر کس چنـد حواله کننـد یا نه؟ بعضـی گفته اند: از غنی ده قیراط می گیرنـد، که نصف دینار باشـد، و از فقیر یعنی کسـی که در عرف او را غنی و مال دار نگوینـد و قادر بر او باشد پنج قیراط می گیرند که ربع اشرفی باشد، زیرا که هر دینار بیست قیراط است.

و بعضی گفته اند: قدر معیّنی ندارد بلکه حاکم شرع بحسب احوال آن جماعت و عدد ایشان هر قدر که مناسب می داند حواله می کند.

دوّم: خلاف است که آیا ترتیبی در میان آن جماعت هست در حواله کردن یا نه؟ بعضـی گفته انـد: به نزدیـک و دور همه حواله می کننـد به یک نسبت، و اکثر علماء قائل شـده انـد: به آن که نزدیکتر را مقـدم می دارنـد، و اگر وفاء نکنـد بر دورتر حواله می کننـد، پس بنا بر قولی که پدر و اجداد پدری و فرزندان ذکور داخلند، اوّل به ایشان ابتداء می کنند، بعد از ایشان به برادران، و بنـا بر قول دیگر اوّل از برادران می گیرنـد، اگر وفـا نکنـد از اولاـد ذکور ایشـان می گیرنـد، پس از عموها، پس از پسران عموها، پس از عموهای پدر، پس از پسران ایشان، پس از عموهای جد، پس از اولاد ذکور ایشان، و هم چنین تا آن که اقارب نسبی پـدری تمام شونـد، و اگر باز باقی مانـده است از آزاد کننـده او می گیرنـد اگر آزاد شده باشد آن قاتل یا جارح، پس از خویشان پـدری آزاد کننـده به ترتیبی که سابق مـذکور شـد، پس آزاد کننـده، پس خویشان پدری او باز بترتیب سابق، پس آزاد کننـده پـدر جانی، پس خویشان پـدری او، پس آزاد کننـده آزاد کننـده پـدر او، پس از اقارب پـدری او، و در همه مراتب اقرب مقدّم است بر ابعد، و اگر نزدیکتر وفاء کند به دورتر تعدّی

نمی کنـد، و بعضـی گفته انـد: خویشان پـدر مادری مقدّمنـد بر خویشان پدری تنها، و اکثر در این مقام اعتبار نکرده اند و می بایـد که معلوم شود که عـاقله قرابت عرفی بـا میّت دارد، و به محض آن که از قبیله او باشـد کـافی نیست، و اگر اینهـا همه که مذکور شد وفاء بدیه نکنند بعضی گفته اند: زیادتی را از امام علیه السلام می گیرند.

و خلاف است که آن حضـرت از مال خود می دهـد یا از بیت المال مسـلمانان، و اکثر گفته اند: که از خود می دهد، و تحقیق این مسأله پر ضـرورتی نـدارد، و بعضـی گفته انـد: اگر عاقله نباشـد، یا عاجز باشـند از دادن دیه مطلقا یا بعضـی از مال جنایت کننده می گیرند، و الّا از امام علیه السلام می گیرند، و اکثر گفته اند:

مطلقا رجوع به جائی نمی شود، با عجز ایشان از امام یا از بیت المال مسلمانان می گیرند.

سیّم: اگر عاقله زیاده از دیه باشـند، یعنی آن قدر مقرّر را که مذکور شد، بنا بر یک قول، با آن چه حاکم شـرع مصـلحت داند بنا بر قول دیگر بر عاقله که تقسـیط کنند، عدد عاقله زیاده از آن باشند بعضی گفته اند: همان مقدار را بر همه توزیع می کنند، و بعضـی گفته انـد: امام یا حاکم شـرع بعضـی را که مصـلحت می دانـد تعیین می کند که بدهند، و اگر بعضـی از عاقله غائب باشـند، مشـهور آن است که حصه آنها را بر حاضـرین قسـمت نمی کننـد، بلکه انتظار می کشـند که آنها حاضـر شونـد، یا می نویسند بحاکم شرع که در آن بلد است از ایشان بگیرد.

چهارم: چون سابقا مـذکور شـد که دیه خطاء را خواه قتل و خواه غیر قتل در عرض سه سال می گیرنـد، گفته اند ابتدای مدّت سه سال در قتل وقت مردن آن مقتول است، و در جراحتی که سرایت نکرده باشد از وقت جراحت کردن است، و اگر جراحتی باشد که سرایت کند مثل آن که انگشتش را برید و سرایت کرد و مجموع کفش را انداخت، در این صورت دیه مجموع کف را می بایـد بدهـد، و خلاف است که ابتـدای سالها را از چه وقت حساب می کنند، بعضـی گفته اند: از وقتی حساب می کنند که آن جراحت منـدمل شـود و زخمش برطرف شـود، و بعضـی گفته انـد: از وقـتی که کف افتـاد حسـاب می کننـد، که هنوز مندمل نشده باشد، و اوّل اشهر است.

ششم: از مقاصد سابقه در بیان ثبوت جنایت است بر عاقله

و آن به گواه ثـابت می شود، یـا به اقرار عـاقله، و مشـهور آن است که به قسامه بر عاقله چیزی ثابت نمی شود، بلکه دیه بر مال جانی لازم می شود، هر چند خطای محض باشد، و هم چنین اگر قاتل اقرار کند بقتل خطاء یا جانی اقرار کند به جنایت خطاء، دیه بر خودش لازم می شود، نه بر عاقله.

و اگر قتل عمد را بر دیه صلح کنند بر عاقله چیزی لازم نمی شود، و در قتل عمد اگر قاتل بگریزد روایتی (۱) وارد شده است که دیه از مال او می گیرند، و اگر مالی نداشته باشد از اقارب او می گیرند.

الاـقرب فالاـقرب، و بعضـی از علمـاء به مجموع این روایت عمل کرده انـد، و اکثر به جزء اوّل قائل شـده انـد، نه به جزء ثانی، چنانچه سابقا مـذکور شـد، و در قتل شـبه عمـد نیز قائل شـده اند که اگر بگریزد، یا بمیرد و مالی نداشـته باشد از اقارب او می گیرند، و اگر آنها نباشند از بیت المال می دهند.

هفتم: اگر کسی خود را به خطا بکشد دیه بر عاقله نیست

، و بعضی از سنّیان قائل شده اند که دیه اش بر عاقله است.

هشتم [اهل ذمّه عاقله یک دیگر نیستند در جنایتی که کنند]

در حدیث صحیح (۲) وارد شـده است که اهل ذمّه یعنی کافران که جزیه دهنـد، عاقله یک دیگر نیسـتند در جنایتی که کنند، خواه قتل باشد، و خواه جراحت، بلکه دیه را از مال جنایت کننده می گیرند، و اگر مال نداشـته باشند امام علیه السلام می دهد دیه ایشـان را، زیرا که ایشان جزیه به امام می دهنـد، ماننـد غلامی که مقرّری به آقای خود دهـد و ایشان غلامان امامنـد، و هر یک از ایشان که مسلمان شود آزاد می شوند، و علماء باین روایت عمل کرده اند.

نهم: اگر پدر فرزند خود را بعمد بکشد دیه را به وارثان دیگر می دهد

و خود بهره ای از آن و غیر آن نمی برد، و اگر وارث دیگر نباشـد از امام علیه السـلام خواهد بود، و اگر فرزند خود را به خطا یا شـبه عمد کشـته باشد بعضـی گفته اند: مطلقا میراث نمی برد، و بعضی گفته اند: مطلقا میراث می برد، و بعضی گفته اند: از دیه نمی برد، و از غیر دیه می برد، و اگر وارثی بغیر عاقله نباشد بنا بر آن که پدر میراث

۱- فروع کافی ۷: ۳۶۵ ح ۳.

۲- فروع کافی ۷: ۳۶۴ ح ۱.

نبرد دیه ساقط خواهد شد، و اگر گویند که می برد آیا از عاقله می گیرد؟ محل خلاف است. و اکثر گفته اند: نمی گیرد.

دهم: عاقله دیه نفس و جراحت انسان را ضامن است

و ضامن نیست جنایت غلام کسی را اگر جنایت بر کسی کند از روی خطاء یا جنایت حیوان خویش او را که بر کسی بکند، یا جنایتی که خویش او بر حیوان کسی یا مال کسی از روی خطاء بکند.

فصل هشتم: در بیان کفاره اقسام قتل

است، در قتل عمد کفاره جمع واجب است، که یک بنده آزاد کند، و دو ماه متوالی روزه بدارد، و شصت مسکین را طعام بدهد، هر یک را یک مدّ، یا دو مد علی الخلاف، و مدّی را اگر صد درهم کهنه بگیرند ظاهرا خوب است.

و مشهور آن است که این کفاره وقتی واجب می شود که خود مباشر قتل شده باشد نه آن که آمر یا سبب باشد. و کفاره بقتل مسلمانان ثابت می شود، خواه مقتول طفل باشد، و خواه بالغ، و خواه دیوانه باشد، و خواه عاقل، و خواه زن باشد، و خواه مرد، و خواه مملوک قاتل باشد، یا مملوک دیگری، یا آزاد، و مشهور آن است که در کشتن کافر هر چند در امان باشد کفاره واجب نمی شود، و اگر در قتل عمد او را نکشند به آن که عفو کنند، یا دیه بگیرند، یا ثابت نشود، شک نیست که کفاره واجب می شود، و اگر او را قصاص کنند اکثر گفته اند: باز کفاره واجب است که از مال او بدهند، حتی روزه را از مال او استیجار نمایند، و بعضی گفته اند:

هر گاه قصاص کنند کفاره ساقط است، و کفاره قتل شبه عمد و خطاء کفاره مرتّبه است، اگر قادر است بنده آزاد می کند، و اگر عاجز است از بنده آزاد کردن دو ماه متوالی روزه می دارد، و اگر از آن نیز عاجز است شصت مسکین را طعام می دهد، و اگر مسلمانی مسلمانی را در دار الحرب، و بلاد کفّار بکشد به گمان آن که کافر است کفّاره قتل خطاء واجب است، و قصاص البته نیست، امّا در وجوب دیه خلاف است، بعضی گفته اند: مطلقا دیه نیست، و بعضی گفته اند: اگر اسیر بوده است در دست کفّاره دیه واجب است، و اگر باختیار خود به میان ایشان رفته واجب

نیست، و احوط آن است که مطلقا دیه بدهند، و بعضی گفته اند: اگر در وقت جنگ کشته شود دیه را از بیت المال می دهند.

و اگر چند نفر شریک در قتل کسی باشند بر هر یک کفاره تمام لازم است.

و اگر طفل، یا دیوانه کسی را بکشد خلاف است که کفاره بر او واجب است یا نه؟.

اکثر گفته انـد: واجب است، و عتق و اطعـام را از مـال او بیرون می کننـد، و روزه را بعـد از بلوغ و عقـل خود می گیرد، و اگر پیشتر بمیرد، گفته اند: از مالش اجرت روزه را می دهند، و بعضی گفته اند: کفاره از ایشان ساقط است.

و اگر جنینی را کـه در رحم باشـد سـقط کنـد، اگر روح در او دمیـده شـده کفـاره واجب است، و الّا واجب نیست، و احکـام خصال کفاره را در رساله کفارات ذکر کرده ام. (۱)

فصل نهم: در احکام جنایت حیوانات است

بحث اوّل: در کشتن حیوانات حلال گوشت

است، اگر حیوان حلال گوشتی را ذبـح کنـد بی اذن مالک، اکثر گفته انـد: که تفاوت قیمت زنده و کشـته بر او لازم است، و بعضـی گفته انـد: مالک می توانـد گفت که این کشـته را بردار و قیمت حیوان زنده را بده، و اگر او را بغیر ذبح تلف کند که آن میته شود، بایـد قیمت او را در وقت کشـتن بدهـد، و اگر بعضـی از اجزاء باشـد که از آنها منتفع توان شد مانند پشم و مو و کرک و پر آنها از مالک است، و قیمت آنها را از قیمت حیوان بیرون می کنند.

۱- از کتابهـای فقه است که در ضـمن کتابهـای مفصّل فقه منـدرج است، و بعضـی از علماء آن را بطور جـداگانه به فارسـی و عربی نوشته اند، که از جمله علامه مجلسی« ره» آن را به فارسی تألیف نموده اند.

بحث دوّم: در کشتن حیوانات است که حلال گوشت نباشد

، اما قابل تذکیه باشد، مانند شیر، و ببر و پلنگ و یوز، اگر یکی از اینها را ذبح کند باز مشهور آن است که تفاوت قیمت کشته و زنده را می دهد، و اگر بنحو دیگر تلف کند قیمت را می دهد، و اگر بعضـی از اجزای آن قیمتی داشته باشد آن را از قیمت اسـقاط می کننـد، ماننـد فیل که دنـدان و اسـتخوانش قیمت دارد، و اگر در قسم اوّل و در این قسم جنایت بر عضوی از اعضاء حیوان واقع شود مثل آن که چشـمش را کور کند، یا پایش را بشکند اکثر گفته اند: ارش می دهد، یعنی تفاوت قیمت صحیح و معیوب، و بعضـی گفته انـد: مانند آدمی آن چه در حیوان دو تا است به قطع هر دو تمام قیمت را می دهد، و به قطع هر یک نصف قیمت مانند چشـمها و دسـتها و پاها، و گوشـها، و در احادیث معتبره وارد شده است که کسـی که یک چشم حیوانی را کور کند ربع قیمت آن را می دهد، و بعضی از قدماء قائل شده اند و خالی از قوّتی نیست.

بحث سوّم: در کشتن حیواناتی است که قابل تذکیه نیستند، مانند سگ و خوک

سگ را قیمتی نمی باشد، و ملک کسی نمی شود، و به کشتن آن چیزی لازم نمی شود، مگر چهار سگ:

اوّل: سگ شـکاری که تعلیم شـکار کرده باشـند، و بعضـی گفته اند: قابل تعلیم بوده باشد، و خلاف است که مخصوص سگ سلوقی است، یا شامل هر سگی که تعلیم شکار کرده باشند هست؟ و سلوقی گفته اند: منسوب است به سلوق که قریه ای است از قریه های یمن، و دور نیست که سگ تازی باشد، و اکثر گفته اند: خصوصـیتی به سـلوقی ندارد، و در دیه آن خلاف است، و مشهور آن است که چهل درهم است، که موافق زرّ ده دانگی قدیم دو هزار و پانصد و بیست دینار است، و بعضی گفته اند: اگر قیمتش کمتر از این باشـد قیمتش را می دهنـد، و بعضـی گفته اند: مطلقا به قیمت قائل شده اند، و بعضـی احتمال داده اند که برای سلوقی چهل درهم باشد، و برای سگهای دیگر قیمت.

دوّم: سگ گلّه است، و در دیه آن نیز خلاف است، اکثر یک گوسفند گفته اند، و بعضی بیست درهم گفته اند، که یک هزار و دویست و شصت دینار باشد به زرّ قدیم، و بعضی به قیمت قائل شده اند.

سیّم: سگی است که حراست باغ می کند، و اکثر بیست درهم گفته اند دیه او را، و بعضی قیمت گفته اند، و ثانی اظهر است.

چهارم: سگ زراعت است، و اکثر گفته اند: دیه آن یک قفیز (۱) گندم است.

و در روایت دیگر جریب گندم وارد شده است، و جریب چهار قفیز است، و بعضی قیمت گفته اند، و بعضی گفته اند: دیه سگی که حراست خیمه یا خانه می کند یک زنبیل خاک است، و بعضی گفته اند: این کنایه از آن است که دیه ندارد.

بحث چهارم: اگر کسی خوکی از ذمّی بکشد که پنهان در خانه خود نگاه داشته باشند

، قیمت آن را می دهد، آن قیمتی که ایشان در میان خود بر آن معامله می کنند، و هم چنین اگر شراب یا آلات لهو که حلال می دانند، پنهان داشته باشند، و مسلمانی تلف کند، قیمت آن را نزد آنها که حلال می دانند می دهد، و اگر علانیّه اظهار کنند، چون خلاف شرط ذمّه است، اگر بکشد یا تلف کند مسلمان چیزی بر او لازم نمی شود.

بحث پنجم [حیواناتی که به چرا می فرستند، اگر در شب جنایتی بر زراعت کسی، یا باغ کسی بکنند]

مشهور میان قدمای علماء آن است که حیواناتی که به چرا می فرستند، اگر در شب جنایتی بر زراعت کسی، یا باغ کسی بکنند صاحب حیوان ضامن است، و اگر در روز جنایتی بکنند ضامن نیست، و روایتی (۲) در این باب وارد شده است که صاحب زراعت روز می باید زراعت خود را محافظت کند، برای آن که ضرور

۱- تهذیب الاحکام ۱۰: ۳۱۰ ح ۷.

۲- تهذیب الاحکام ۱۰: ۳۱۰ ح ۱۱.

است که حیوانات به چریدن بروند، و در شب صاحب حیوان می باید حیوان خود را محافظت نماید، و اکثر متأخرین شب و روز را اعتبار نکرده اند، و گفته اند:

صاحب حیوان اگر در حفظ حیوان تقصیر کرده است ضامن است، خواه در شب، و خواه در روز، و اگر تقصیری نکرده است ضامن نیست.

ختم شد رساله بر دست احقر عباد محمد باقر بن محمد تقی، در پنجم ماه جمادی الاولی سنه اثنتی و مائه بعد الالف.

و چون در چند روزی بر وجه استعجال با وفور اشغال متنوعه نوشته شده، اگر منصفان روزگار بر خطائی و زللی مطّلع کردند زبان طعن نگشایند، و بدون تأمل بسیار مبادرت بر ردّ ننمایند، و ارجو من اللّٰه سبحانه العفو من الخطاء و الزلل فی القول و العمل، و الحمد للّه أولا و آخرا و الصلاه علی سید المرسلین محمد و عترته الاقدسین.

به تاریخ بیست و چهارم جمادی الثانی سال هزار و چهار صد و چهار هجری رساله مبارکه به دست احقر العباد علی فاضل قائنی نجفی در شهر مقدّس قم پایان یافت [تصویر نسخه خطی].

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹